سیناوون

شماره اول حمل ۱۳۶۹ مطابق رمضان المبارک
۱۴۱۰ مطابق مارچ ۱۹۹۰ شماره مسلسل ۳۱

Ketabton.com

مصاحبه با ذبیح بهزاد ... صفحه ۲۴
رامبو رونتمندو ... صفحه ۵۰
صیام و صحت صفحه ۳۰
درولونواو فلمونویه ... صفحه ۴۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

فروشگاه روز

فروشگاه روز برعلاوه اقسام سامان ولوازم مورد ضرورت خانواده ها
انواع لباسهای مردانه، زنانه وطفلانه هرنوع بوت های مردانه
زنانه وطفلانه و هرگونه لوازم ودوسای آرایش از مشهورترین
کمپنی های جهان تازه وارد نموده وبه قیمت مناسب به مشتریان گرامی
عرضه میدارد

آدرس: فروشگاه روز شهر مزار شریف شمال
روضه مبارک

ستاره پوتیک

همه وسایل مورد نیاز خانواده ها
درزنانه وبا کیفیت .
عطریات تازه رسیده

آدرس: زرغونه سینما شهرنو

صحیح ضروری:
در شماره ۱۲ سال ۱۳۶۸ در صفحه وسط مجله درشعر
چهاریه بعد از مصرع چهارم این مصرع اضافه شود :
: شکوفه بار میشوم
چنان در همان شماره بقیه صفحه کشت زار سوخته در
صفحه ۹۲ مطالعه شود .

تیلفون ۲۳۵۴۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرطاسیه فروشی ناصر سیرتی

قرطاسیه فروشی عبدالناصر سیرتی هر نوع قرطاسیه مورد ضرورت دوایر، ادارات، فبریکا، کاغذهای مختلف الانواع کاغذ تایپ، تحریر، کاغذ گستنر و کاربن پیپر طویعده و چهپنی به دسترس مشتریان و ضرورت مندان قرار میدهد.

برعلاوه قرطاسیه با نشریات شبانه روزی، جلال، انس امروز، اخبار هفته، جریده انگاه و سایر نشریه ها به دسترس علاقه مندان قرار میگیرد.

آدرس: عبدالناصر فروشی چوک میرویس میدان مقابل دارالانشا تجارت فروشی با نمایندگی چوک چاپ گمنام متصدی رفیقان

آریانا ویدیو

خوشی تانرا جاودانی سازید

در خدمت شما

فلمبرداری محافل عروسی، شیرینی خوری، سالگره شهریان را میپذیرد

از کیفیت عالی فلمبرداری میتوانید اطمینان بحث آورید

آدرس: شعبه الکتریک، جاده نادر شاه

(c) ketabton.com: The Digital Library

سباوون

شماره اول حمل سال ۱۳۶۹ مطابق رمضان المبارک
۱۴۱۰ مطابق اپریل ۱۹۹۰ شماره مسلسل ۳۱

نشریه اتحادیه ژورنالستان
جمهوری افغانستان
هیئت تحریر :
بارق شفیعی
دوکتور محمود حبیبی
عبدالله شادان
رهنورد زریاب

مدیر مسوول : دوکتور ظاهر طغیان
تیلفون : ۶۱۹۵۲
معاون : محمد آصف معروف
تیلفون : ۶۲۷۵۲
سوچیورنا : ۶۱۸۷۸
سکرتر مسوول : ضیاء هادی
ادرس : پلاک ۱۰۶ مکروریان سوم

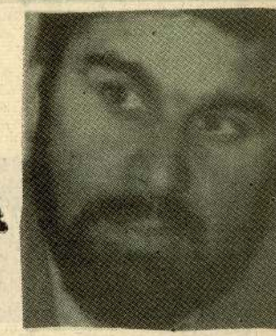

راه روی پرده

دوسیه های جنایی — صفحه ۵

سریال محله — کلیسین وشکورزی — صفحه ۵۶

خبرهای خوش و خنده

خبرهای بهتر

خطرناکترین دریای اروپا

د الوتنکو پاچا

اسپ ها — صفحه ۲

صفحه ۱۴

صفحه ۳۰

دپنشونکلي ادبته پوځنده نظر — ۱۸خ

مبارزه با دود

تداوم حیات در روی زمین

کودکان در معرض خطر اسیدونز

په تیاره کې الوتنه

نابینایی که آینده را میبیند واز گذشته ها قصه میکند — صفحه ۳۸

آشنایی با داکتر گل محمد سوری و شیوه کار او به نام منوالوتراپی — صفحه ۴۴

رامبو — صفحه ۵۴

نوښته — صفحه ۳۶

دپال پنسمن اثر
د ستاک زیاره
دری په دووکي — صفحه ۱۰

اول نمره کانکور — صفحه ۲۶

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد. مضامین که به اداره مواصلت مینماید در صورت نشر یا عدم نشر واپس به نویسنده مسترد نمیگردد نظریات ارایه شده در مسایل صرف نظر نویسنده میباشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یادداشت مدیر مسؤول

سال نو برای افغانستان

کابل با بیم وامید سال نوخورشیدي را آغازکرد . در نخستین روزهاي بهارکه شهر هنوز بوي باروت ، بمب هاي ۵۰۰ کیلوگرامه ، کود تاگران رادرمنام داشت ، هرکجا و هرکس این سوال مضطرب کننده رابا خود داشت که آیا درسالی که آغاز شده ، جنگ پایان خواهد یافت ویا ((بازي)) کشت وکشتار ادامه خواهد داشت؟

افغانستان اینک دوازد همین سال جنگ را آغازمی کند و ملت مظلوم وبیچاره ما براي این جنگ لعنتی وبی مفهوم عظیم ترین قربانی ها پرداخته است . صد ها هزار فرزند ملت ما جان خود را ازدست داده ، ملیونها تن آواره شده اند ، دهها هزارهاتن معلول ومرزوبوم آبایی ما عملاً به ویرانه یی مبدل شده است . تاثیرات روانی جنگ که روح مردم را فلج کرده ، به مراتب بزرگ تراز تخریبات جانی ومالی درکشورمی باشد .

دراین حال پیشنهادات براي صلح با شمشیرهاي ازنیام برکشیده شده ، چند تن جنگ طلب افراطی ویا بیسواد تند رو سلاح بدست در برابر تمام ملت ایستاده اند ومیخواهند هر صدایی راکه به خاطر قطع خونریزي بلند می شود ، خفه کنند . جنگ طلبان تند رو درهرکجایی که استند با تجارت ایدیولوژیک زیر درفش هاي سبزوسرخ هر روزشرط می گذارند بهانه می جویند ومردم را فقط به دوام جنگ دعوت می نمایند . واین مردم اند که باید جان خود را به راکت هاي کور تسلیم کنند ، گرسنگی بکشند ، بمیرند وآه برلب نیارند . چرا . شاید هم بخاطریکه هدف هاي جهاد قلبد ین حکمتیار بر آورده نشده است ویا براي اینکه افرادي مانند شهنواز تنی میخواهند ازگذشته انتقام بگیرند وعطش خود رابراي قدرت فرونشانند ویا هم اینکه توازنی درمنافع قدرت هاي بزرگ بدید آید .

یکسال از برگشت قواي شوروي گذشت . آیا توافقی در آغاز زمستان ۱۳۶۷ که قواي خارجی کشوراترک می گفت نمیتوانست به صلح بیانجامد ؟ واگرچنین توافقی روي میداد چه تعداد بزرگی از افغانها که تقریبا به ۴۰ تا ۵۰ هزار انسان میرسد ، جان خود راازدست نمی دادند . راه براي این توافق هموارنبود . کابل این توافق رامیخواست ونیروهاي زیادي درآنسوي خط نیز اگرهم ظاهراً سکوت می کردند آماده بودند تادریاي چنین توافقی امضاء کنند . اما ترس آنها از جنگ طلبان مانع این امر شد وهمزمان محاسبه غلط اتانی که فکر میکردند میتوانند بایک یورش ((خانه مقوایی)) رژیم کابل را درهم خواهند شکست .

راه جنگی براي مجاهدین درونماي خود را هنگامی از دست داد که حملات به جلال آباد وخوست به شکست انجامید ، درمناطق دیگرمجاهدین درداخل کشورازحمله امتناع کردند ، کود تاي ۱۶ حوت به فرجام نرسید ، بمبارد مان هاي راکتی شهرهاویا محاصره اقتصادي آن نتایجی رابه بار نیاورد . آیا این درسها کافی نیست ، یابازمیخواهند ((مسابقه بزکشی)) دیگري را اعلام کنند ؟ واگرمدعیان ((ادامه مسابقه)) اینبار هم به پیروزي نرسند ، کی دیگر براي ملیونها انسانی که دربله گور قرار گرفته اند ، پاسخ خواهد گفت؟ ! اما براي آنهایی که بنام عقاید ، اما فقط وفقط براي قدرت می جنگند شاید طرح چنین سوالی بیهوده باشد .

امید آغاز کرد!

اما براي آنهایی که جنگ طلبان راحمایت وتشویق می کنند وبراي دوام جنگ اسلحه وپول می فرستند ، این سوالیست که باید به آن جواب دهند .

امروز نیروهاي افراطی هدف ((جهاد کبیر)) خود رابر یک مساله محدود ساخته اند : کنارزدن دوکتورنجیب الله آنها حتی به شوروي ها که گویا علیه آن به جهاد پرداخته بود مراجعه می کنند وبانزد امریکایی ها میروند که وي راکنار ببرد ، مذاکره را آغازمی کنیم ! عجیب است ، چنین طرحی رانمیتوان هیچ چیزي جز قدرت طلبی کورخواند . پس چرااز دین ومذهب وجنگ ده ساله سخن می گویند ؟ واضح است که پیشنهاد کننده گان ((مجاهد)) بااین طرح ها نه منافع مردم بلکه آنچه رامی طلبند که جنگ برایشان نداده ونتیجه آن نه حل مسایل کشوربلکه فرو بردن آن در تشنج بیشتر است .

درحال حاضر رشد وانکشاف اوضاع درکشورمنطق ادامه جنگ راتحت ضربه بیشتر قرار داده است . هیچ دلیلی وجود ندارد که بتوان بادوام جنگ موافقت کرد وهمزمان هیچ سودي ندارد که حل سیاسی مشروط به کنارزدن این یاآن نیرو رابیش کشید ودلیل این امر نیزازمیدان جنگ استخراج شده میتواند . انکشاف وضع به خودي خود زمین حل وفصل سیاسی را نرم نموده است . حالا ما در شوره زاري قرار نداریم که نتوان به آسانی آن رابراي کشت آینده آماد مکرد .

زنده گی خود اساسات با اعتباري را براي نیل به صلح درافغانستان ایجاد نموده وآن بیش از همه عبارت است از حل مسایل با اتکاء به عملیه آشتی ملی ، مذاکرات میان دولت ومخالفین آن ، قطع آتش ، ایجاد حکومت ائتلافی با پایه هاي وسیع وانتخابات . براه افتادن این روند البته بیش از همه باتوافقاتی مربوط است که میتواند درد یالوگ امریکا - شوروي پدید آید . نزدیکی دو قدرت بزرگ درمسایل مربوط به افغانستان که از مالتا آغازمی شود ، وضع یک فورمول مشترک صلح براي کشورما را آسانتر سازد . بدبختی بزرگ خواهد بود اگر سران ایالات متحده وشوروي در اواخر ماه می واوایل جون در واشنگتن ازکارمساله افغانستان به ساده گی بگذرند ، البته هیچ توافقی بدون شرکت دادن افغانها واحترام حق آنها درتعیین سرنوشت شان ازاهمیت برخوردارنیست . اما همزمان میتوان گفت همکاري و مساعي مشترک ایالات متحده واتحاد شوروي درآماده ساختن جناح هاي افغان براي مذاکره وحل سیاسی ازاهمیت قطعی برخوردار است .

آیاجهان هیچ اندیشیده است که چگونه دوام تشنج از افغانستان ملیونها انسان رادرمصیبت فرق نموده وزنده گی انسانهاي بیگناه نه به خاطرکدام هدف معقول برباد می شود . مردم افغانستان به آنانی که دوام جنگ رادرکشور ما یاري میرسانند وکوره بی ثباتی دراطراف مساله افغانستان رادامن زده اند می گویند که : آقایان شما به قیمت جان وخون ما رقابت نکنید ، بنام ماتجارت نکنید وبروید بازي هاي تان رادر مرزهاي خودتان انجام دهید !

(c) ketabton.com: The Digital Library

سالن نمایش هنرآزموده

سایه را کار می کنم

تهیه کننده: لیلا قوی

جوانشیر "حمیدی" هنرپیشه و کارگردان سینما و تلویزیون:

سال جدید را با همه زیبایی‌هایش آرزو میکنم تا در پرتو صلح سراسری در جهان و به ویژه کشور جنگ‌دیده ما افغانستان عزیز به پایان برسانیم

من همین اکنون مشغول بازی در فلم رویا هستم که محترم فقیر نهی آن را کارگردانی میکند. در این فلم نقش مرکزی را بازی میکنم. بعد از ختم شوتنگه این فلم مراحل بعدی فلم "کجرا" را که سال پیش شوتنگه آن را تمام نموده‌ام و سمت کارگردانی آن را داشتم، تکمیل نمایم و بعد از دو ماه روی پرده سینما به نمایش بگذارم. همچنان فلمنامه تازه یی به نام "سایه" را زیر کار داریم که در فرصت مناسب به شوتنگه آن آغاز خواهم کرد.

پیشنهاد

دکتور سامیه عبادی روشنگر کاندید اکادمیسین، عضو انستیتوت حقوق و ژورنالیزم اکادمی علوم ج.ا: مصروف تحقیق است. عمده‌ترین کارهای را که در تحقیقات انجام داده تیزس دکتورای خود را زیر عنوان ((محمود طرزی وجریده سراج الاخبار نوشته اند که تاکنون در پوهنتون مسکو لینینگراد به حیث ماخذ از آن استفاده میشود. وبیش از بیست مقاله ورساله نوشته اند که بعضی از آنها چاپ وبرخی دیگر آن هنوز چاپ نشده است وبیشتر کارهای شان درباره مطبوعات افغانستان است. زیرا مطبوعات کشور تاهنوز به صورت درست معرفی نشده است.

من به این فکرم که کارهای تحقیقاتی وعلمی سال گذشته را تکمیل نمایم. زیرا طی سال گذشته آن طوریکه باید کارها را انجام میدادم، انجام داده نتوانستم. چون از یک طرف نا آرامی عمومی اوضاع ناشی از جنگ برادرکشی واز جانب دیگر هم عدم سازگاری محیط

زیست وشرایط حاکم بران باعث شد که نتوانستم کارهای تحقیقی خود را تکمیل کنم.

در سال ۱۳۶۹ بالای اثری به نام ((محمود طرزی بنیادگذار سیاست و روزنامه نگاری نوین در افغانستان)) که بعداً به صفت کتاب چاپ خواهد شد، کار میکنم. پس از تکمیل کتاب میخواهم به تحقیق آثار تاریخی زیر عنوان (عروج شیمانی هادر افغانستان) مشغول شوم. من هم به حیث یک فرد افغان آرزو دارم تا صلح در کشورما مستقر شود واین در صورتیست که فرد افغان چه در داخل وچه بیرون از مرز در برابر برابلم های کشور خود را افغان بداند واحساس مسوولیت نماید. و در آبادی آن تلاش کند نه در ویرانی آن. چی بهتر اگر ما همه در هر سطح و موقفی که قرار داریم حس قدرت طلبی سوداندوزی ومقام جویی را از دماغ خود دور کنیم وهمه در صفوف برای تامین یک صلح پایدار از دل وجان بکوشیم تا زخم های خود را خود مان درمان کنیم و ویرانیهای وطن جنگ زده خود را آباد نمایم به امید روزیکه غیر گلوله ها برای همیش خاموش شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

آرزوهای بزرگ

رهنمود زرباب رئیس انجمن نویسندگان افغانستان ونویسنده چیره دست کشور .

وی میگوید :

همان اندیشه یی که اذهان عوام الناس کشورمان راتسخیرکرده است ، ذهن مرانیزتسخیرکرده است . — یعنی : " چی خواهد شد " ؟ و دست سرنوشت چی سازهای دیگری رابرای مان کوک خواهد کرد که به این سازهاهم برقصیم ؟ "

— میدانید ، آدمی ازآرزوکردن هیچ خسته نمیشود . لاجرم من هم خسته نمیشوم . گذشته ازاین گاهی آدمها آرزوهای بسیار بزرگ بزرگ میکنند . لابدمن هم حق دارم ازاین آرزوهای بسیار بزرگ بزرگ داشته باشم . یعنی میخواهم بگویم

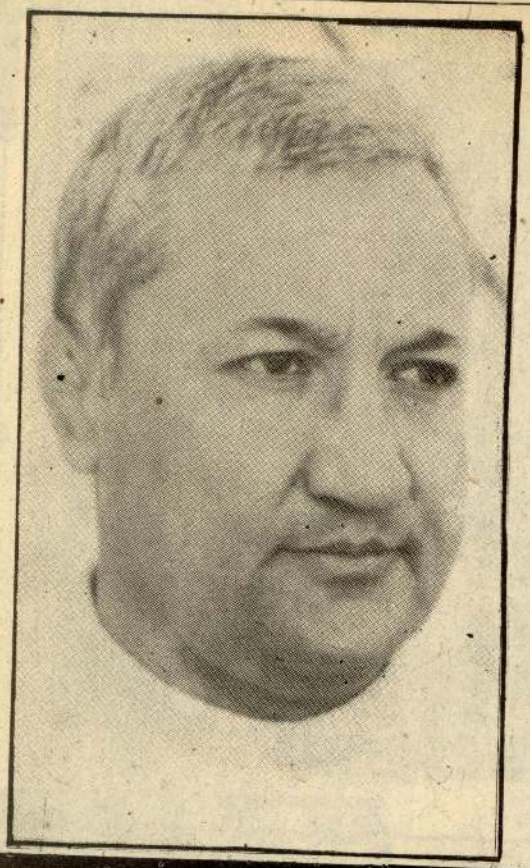

که آرزو دارم درسال نو صلحی گسترده و پایدار ، همراه بادموکراسی ، امنیت به سرزمین غمبار ما بگذارد و باز هم آرزو دارم که چهره های ناپاک خبرچین ، توطئه گر ، سخن چین بی شهامت و منافق از صحنه فرهنگ و سیاست ما ناپدید گردند . تا باشد که خلق الله نفسی به راحت بکشند و باز هم آرزو دارم آن آرزشهای والا یی راکه داشتم و گرانبها بودند و در این سالها اخیر رایگان از کف ما رفته بار دیگر به دست آریم و عزیز شان داریم .

من درسال گذشته میخواستم کارهایی را انجام بدهم که ندادم . یعنی میخواستم مجموعه یی از داستانهای تازه ، خودم را چاپ کنم که نشد میخواستم مجموعه یی از پژوهشهای خودم رابه چاپ برسانم که نشد میخواستم مجموعه یی از ترجمه هایم را چاپ کنم که باز هم نشد . درسال ۱۳۶۹ اگر شود (!) میخواهم همین کارها را انجام دهم .

د سولې کال

سرمحقق محمد اکبرمعتمد د افغانستان د علومو د اکاډیمۍ د ښځینه د بیاتود د پارتمنت امردي . دي — لیکوال ، مترجم اوشاعر دي . په روسي او عربي ژبو پوهیږي اوددغه دوه ژبونه یې د پښتو ژبې ترجمې کړي دي . دده اته کتابونه اوترجمې چاپ شوي دي او څه آثارې د چاپ لاندې دي اوشپږ کتابونه یې لا د چاپ پرګرته نه دي — وتلي . دده پرې مقالې د هیواد په مطبوعاتو کې چاپ شوي دي .

— زه دا هیله لرم چې نوي کال به د خیر ، سولې او آرامۍ کال وي . لکه څرنګه چې سږ کال د بارانونو له کبله آبادي همداسې به یو نیک مرغه راڅلونکي د همان سره ولري اوله هرڅیزه به یو آباد کال وي . سوله او آرامي یوازې زما آرزو او هیله نه ، بلکې دا د دې کړیدلې او ځوریدلې هیواد د ټولو خلکو آرزو ده اوټول خلک همدا هیله د خدای نه لري .

— په نوي کال کې دا آرزو لرم چې زمونږ مهاجر وروڼه به بیرته کورونو ته راستانه شي اوخپل هیواد آباد کړي اوخپلو خپلوانو سره به خوشحالي ژوند اوکړي ، خپل هیواد ته له هرڅیزه خدمت وکړي ، هم د هیواد به کلتوري چاروکښ برخه واخلي او هم به اجتماعي او اقتصادي چاروکې خپله ونډه سرته ورسوي . هیواد دوي ته ستړګې په لاره دي اوباید خپل هیواد مایوس نه کړي دا زما آرزو ده اوهیله کوم چې دا آرزو به بوره شي .

— زه غواړم نوي کال (۱۳۶۹) به آرام زړه پیل کړم اوخپلې علمي پروژې اوکارونه و به جدیت سره سرته ورسوم او له دي لارې نه خپلو هیواد والوته خدمت وکړم . زما کارونه د خپلې شعبې د ملګرو د کارونو تنظیمول دي او خپله پروژه مې (د روښانیانو د ملي نهضت د دورې د ادبیاتو تاریخ لیکنه ده) او دا یوه لویه پروژه ده چې ما په خپله غاړه اخیستې ده ، زه کوښښ کوم چې خپله علمي پروژه به مستنده اومدلله توګه سرته ورسوم .

(c) ketabton.com: The Digital Library

پروردگارا! مگذار

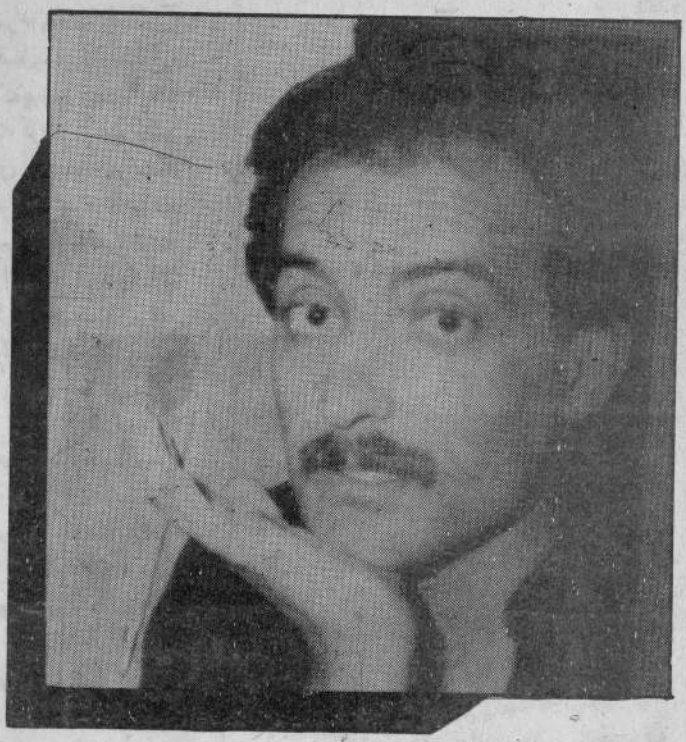

فرهاد دریا هنرمند محبوب کشور لیسانس پوهنځی زبان وادبیات در رشته انگلیسی :

درین چهار دیوار درد و فاجعه بیسوادی چنان همه جا گیر شده که مکتست مقدسترین ارزش های فرهنگی و اخلاقی را نیز بلعیده . همه جا دود است ، همه جا خاکستر است ، همه جا آه تشست . همه جا رگبار است همه به خون هم تشنه اند درگوش ارامش این ولایت سوگ ، اب رفته . پروردگارا! دستی که از غیب میراید و کاری میکند کجاست ؟ پروردگارا! حیات معنوی

پلانهای من نیز نقش برآب خواهد شد

لیلا صراحت روشنی مسوول شعبه دانش و فرهنگ مجله هیرمند لیسانس ادبیات .

در شرایط کنونی جامعه ما همه اذهان را یک اندیشه فرا گرفته است که در سر خط همه اندیشه ها قرار دارد و آن ، این است که اوضاع در سال نوچی گونه خواهد بود آیا وضع به همین منوال ادامه خواهد یافت یا بدتر خواهد شد و یا صلح ، تاه مین خواهد گردید . و اما آرزوی عمومی مردم ما که من هم یکی از جمله آن ها استم ، قطع جنگ و خونریزی در کشور است . و دیگر هیچ آرزوی در بین حالت برا یم مقدم تر نیست .

من شاعر استم و شما بهتر میدانید که آفرینش های هنری همچگاهی و به هیچ صورت در چوکات پلان از پیش ساخته نمیگنجد اما در مورد کارهای رسمی پلان هایی برای بهبود کار مجله و رنگینی هرچه بیشتر آن داریم که اگر بی توجهی مقامات بالایی در قسمت مجله ما که یگانه نشریه مستقل برای زنان به حساب می آید همین گونه ادامه یابد پلان های من نیز نقش بر آب خواهد شد .

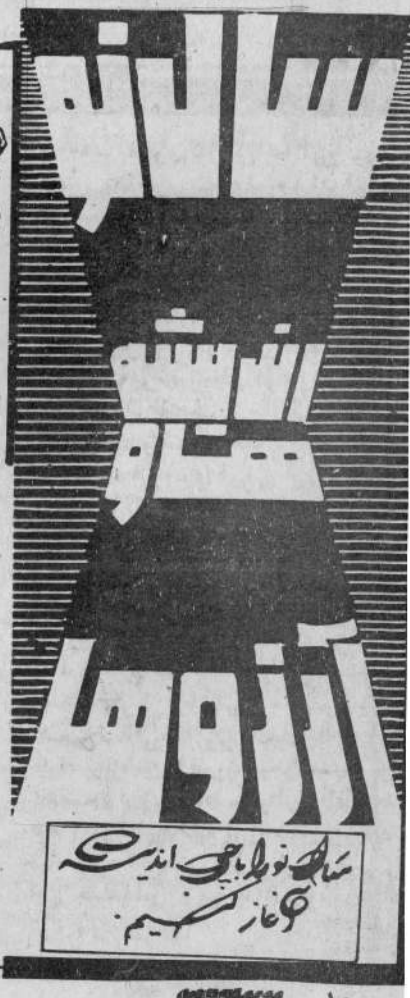

(c) ketabton.com: The Digital Library

بین سر زمین فقیرنباید لهلام شود !
مگذار اشیانه فقیرانه بچاره تر بسته
بنده گانت به لاهراتوار تجزیه قد-
رت ها چهره عوض کند ! !
پروردگارا ! !
مگذار درد این ملت ه متاع دکا ه
سوداگران و معامله گران شود !
و دوست عزیز ! من برای سال ۶۹
چنین می اندیشم !
- به هر حال ه رود بار خرو شا ه
زنده گی جاریست و ما باشیم یانباشیم
همچنان جاری خواهد بود و " امید "
در پرتو " ایمان " همیشه یار انسا ه
خواهد ماند و من نیز شاید برای
سال ۶۹ خواب های دیده باشم که
تنها حضرت پروردگار از ان اگاهست
و بس ولی مگذشت شیطان رجیم نمیز
حیچ کس از ان چیز ها ی بداند ! !

هرگز رخ ندهد

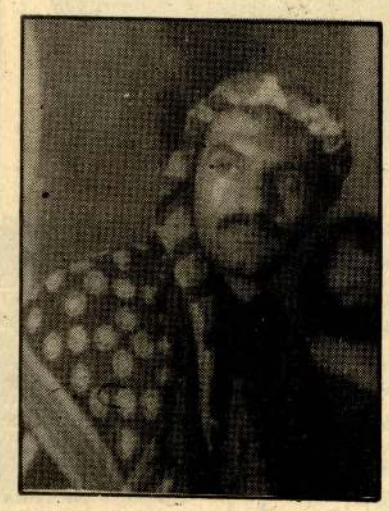

اسد رحمانی هنرپیشه سینما :

آرزو مندا ستم تا سال جدید برای
همه ما سال صلح باشد . سالی که
دیگرهرگز ماتمی رخ ندهد و اشکی
پسخته نشود ه تکه های سنگ برفراز
قبرستان ها افزونی نیابد ه و خوف
و هراس از قبر میصر کودکان را -
وحشتزده نسازد . آرزو میکنم سال
جدید برای مردم ما سال خوشی ها
باشد تادر لابه لای خوشی ها
مردم با علاقه مندی ساخته ها ی
سینمایی ما رابه تماشا نشینند و آنرا
صیقلا لیس کنند .

نه غواړم لمس لیکنی او خپرونی واخلم

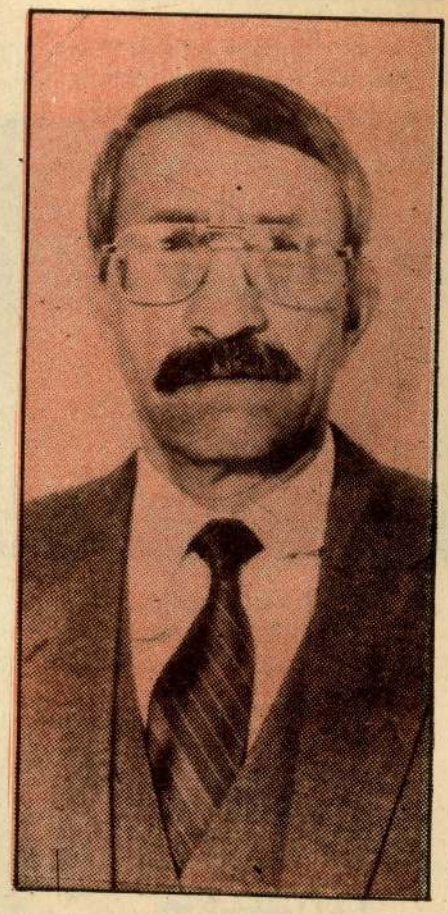

پوهاند دوکتورمجاوراحمد زیارد کابل پوهنتون د ژ. واواد بیاتی پوهنځی د ژبوهنی اواد بهوهنی استاد .

چاپ اثار : ۶ توکه شعري فوند ونه اوشهیز توکه علمی کتابونه .

ناچاپ : تر ۱۲۰ زیات ادبی . ژبنی او نور راز خپرې نیز- پوهنیز اثارچی له هغو څخه لږ ترلږه شل توکه د چاپ لپاره چمتو دي .

زماد هغو لیکنو (مقالو) شمیرچی د - خپلی دوديرش کلنی لیکوالی په اوږدوکی چی د هیواد دننه اود باندي پربیلابیلوعلمی اوژورنالیستیکوموضوع -

پواعنی هیله می داده چی نوي کال د سولی اود پخلاینی کال وي . زه به روان لمریز کال (۱۳۶۹) کی غواړم له شلو تیارکړ یوکتابونوخخه لږ ترلږه خلور توکه چاپ ته وسپارم . خو داچی برخیل دفه پلان به خومره . برپالی شم . د خپرنیو خانګو اوچاپخونو په لوړیتوب پوري اړه لري . تیرکال می له خلورو پلان کړ یوکتابونوخخه په متی یو توک له چاپه راایستلی . دویم لاد دولتی چاپخونی په تهګوکی کښته پورته کیږي . دریم په پوهنی چاپخونه کښی خپل وارته سترګی پرلاردي او خلورم لا د کورنیوچارو د وزارت د خپرونوخانګی د میز له روکونوخخه راوتلی نه دي .

سره له دي چاپی ستونزو بیاهم نه غواړم . لاس له لیکنی اوخپرنی واخلم او د سباوون مجلی په ګډون به له تولو دوستو خپرونو سره خپله قلمی مرسته د پخوا غوندي سږ کال هم بهانده وساتم .

ګانوباندي په پښتو . دري . انګلیسی او المانی خپري کړي دي . تریوولس-سو تیري کوي .

(c) ketabton.com: The Digital Library

رپورتاژها و قضیه‌ها

تهیه کننده: ذکیه آبسر

تولد نوزاد با چشمهٔ حیرت انگیز

روز هژدهم حوت در زایشگاه نوزادی با چشمهٔ حیرت انگیز به بیماست یازده بجه پیش از ظهر به دنیا آمد این نوزاد را که ذریعهٔ عملیات جراحی از مادرش جدا کرده شده پسری بود با جسم غیر طبیعی. قسمی که پنجه های نوزاد در ناحیه آرنج دستانش و پنجه های پایش درهینک زانو چشمانش خیلی هیا دراز و شرش بزرگتر از جسمش و اما چشمانش به حالت طبیعی بازبسته میشد و گریه میکرد و نفس زنده گی در رگ های وجودش جریان داشت.

داکتر علت رشد چشم نوزاد را در بطن مادر همخونی زن و شوهر و تنفس هوای نامطلوب دود و غبار باروت وانمود کرد. نوزاد مدت سه ساعت حیات داشت و اما جالب این که زن و شوهر "یعنی ماه و پدر طفل" از یک روستای بمشهر آمده بودند و پدر نوزاد فریاد و فوغایی را در صحن شفاخانه به راه انداخته بود و هی و هی فریاد میزد که ایبچه من نیست من هیچ عمل ناسزایی را نکرده ام که اجرش را فرزندم بکشد تا دیرگاهی این فریاد ها توجه دیگران را به خود جلب کرده بود.

په کلای واحد کې غلا

د تیرکال د حوت د میاشتې د اتلسمې شپې لمنې بجې وې، — میلمانه او د کورنۍ غړي د شپې ته دوديې خوږ لوبې د خیل زوند، خپلو دوستانو په باب چې د غزنۍ په ولایه کې دلته او هلته پراته دي او په ته آرامې سره شپې سباکوي خبرې کولې. مرکه توده وه چې ورونکیده او د ټولو پاملرنه یې ځان ته وار وله. کوربه (لعل کو) چې د دروازې تک تک — واوریده، پاخیده چې وګوري خو ک دي، خوښیږي له خلورو تنو وسله وال کسانو سره راستون شو. وسله وال کسان سرتیري اوافسران و. هغوي

بقیه در صفحه (۸۱)

(c) ketabton.com: The Digital Library

با استفاده از فرصت

۲

روز شانزده هم جوت کودتای — شعر کابل را به وحشت انداخت در این گیرودار تعداد زیادی مردم که از منازل شان برای انجام وظیفه تفریح و دیگر کاری ضروری برآمده بودند ناگزیر شدند تا اگر در جای نا مناسبی قرار داشتند به منازل دوستان پناه ببرند در یکی از زاروب خانه ها که باهم عقد دوستی بسته بودند و دل در گرو هم، نیز به خاطر لذت بردن از دیدار یک دیگر ساعتی به تفریح پرداخته بودند دختر اهل ساحه دارلمان بود و پسر اهل ساحه کارته نو. این شور نابه هنگام وحشت بر اندام هر دو انداخت. پسر ناچار پس از اصرار زیاد دختر با تردید دودلی و ترس از خانواده او را به منزل خود برد خوشبختانه فامیل پسر کماز او ضاع آگاهی داشتند بدون اندک نارضا یتی او را به خانه پناه دادند. تا پایان شب که خورشید دوباره سر زد و صبح شد و اعضای خانواده پسر از دختر خواستند تا به منزل شان برگردد. اما دختر که شبی را به منزل مرد رویاه پیش گذشتانده بود

بقیه در صفحه (۸۱)

فرار از خانه شوهر

شب، پرده سیاه خود را به همه جا کشیده بود، عقربه های ساعت هشت شب ۲۱ جوت سال ۶۸ را نشان میداد، پای پیاده تشنه و هراسان کوچه به کوچه می رفتم همه جا میدویدم، فریاد زنان میدویدم در دل شب جز صدای مهیبی آهنگ دیگری شنیده نمیشد کوچه ها به خاموشی مطلق و تاریکی فرو رفته بود، گاهی اگر رهگذری از پیشم رد میشد در من نظر نفرین شده در نور مهتاب میانداخت، افتاده می بود، که احتیاج به دستگیری داشتم اما دست هیچ یاری دهنده یی به دستم نمیرسید

با همه عطش زده گی و ژولیده گی به درب خانه دیوانه یی تک تک کردم تا مگر پناهگاهی برایم دهد، تا بیمل دیوانه، بعد از نهایت پرسان و جویان در را به روی باز کردند شب را با عالمی از درد جانکاه تنم به صبح رساندم و صبحگاهان با کشیدن تیلفون از طرف فامیل خانه به حوزه چارانتیی آورده شدم و بعد نه روز میشود که به خارنوالی ولایه کابل به سر میبرم شاید مرا از این که از خانه شوهر فرار کرده ام همه نفرین کنند. اما من چاره یی جز فرار نداشتم.

نامم تمنا است و در صنف هفتم با نواسه کاکای پدرم نامزد شدم و در صنف دهم عروسی کردم و شوهرم چار برادر دارد که همه مجرد اند و من یگانه نو عروس

بقیه در صفحه (۸۰)

(c) ketabton.com: The Digital Library

مرد دههٔ هشتاد ایستاده‌گی خواهد کرد؟

«پدیدهٔ گرباچف»

در روزهای ما مورد بحث‌های متفاوت است

نخستین رئیس جمهور شوروی با دشواری‌های عظیم روبرو ست

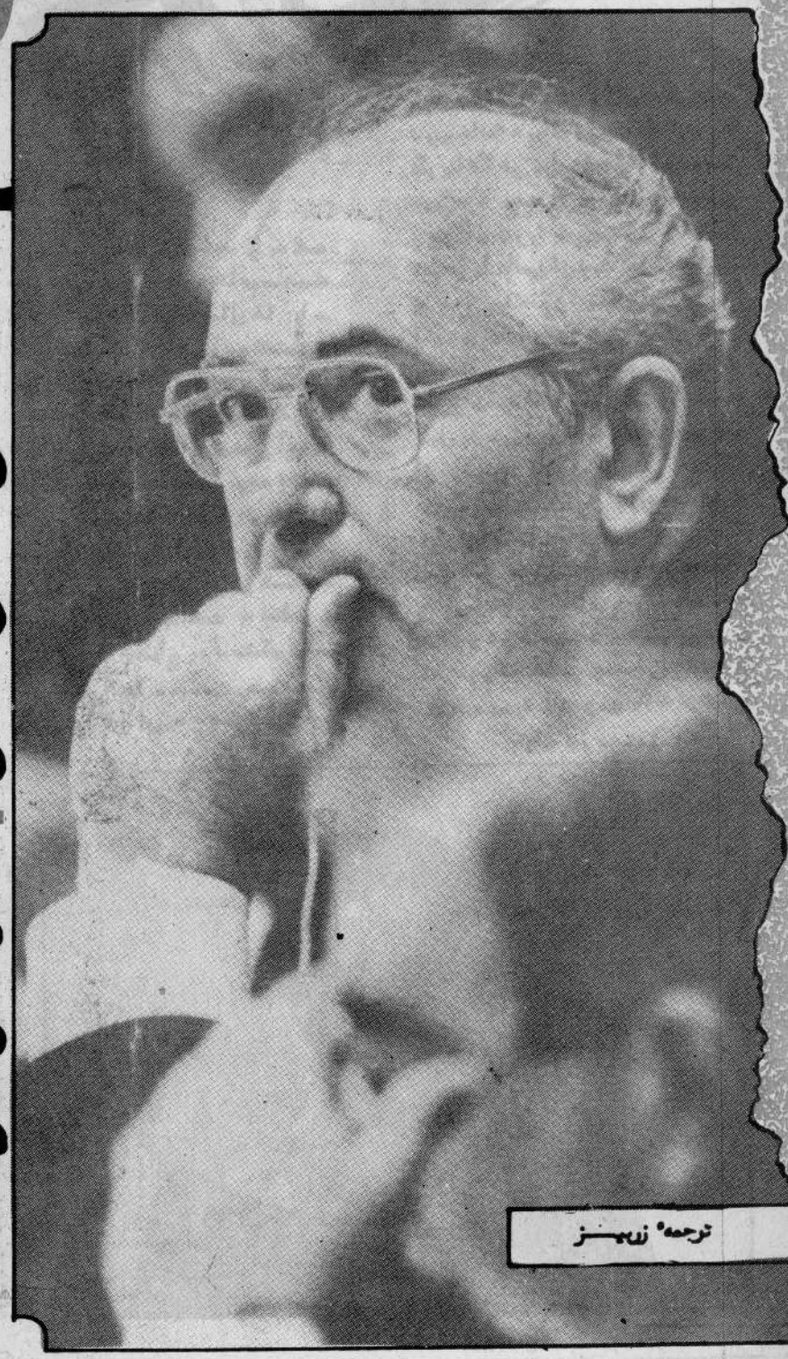

ترجمه‌ٔ زیبمز

سالهای متمادی ولی جاویدان با گرباچف می زیستم. یکجا درباره سمتم مبتذل ایدیولوژیک وسیاسی تفکر مینمودیم، عادتا. همه. اندیشه ها وپدیده های آن زمان راکه از آوان طفولیت تا بزرگی قرار اه ما قرار دا هنده مورد استفاده قرار میدادیم.

بعضی از ستدیو تیپ ها به ویژه آن قسمت که مستقیما با زنده گی پیوند را رتباط بوده وبژه گی های نا بودگرا نه و متعصب بر داشته

روح وروان ما را محکوم به عبادت پاک نها دانه از ستمکار بزرگ - ستالین ساخته بودند. باید به افتخارات نظامی مارشال ورشیلوف مباهات میکردیم ودراین اواخر باید اعتقاد به استعداد فراانسانی عصمت سیاسی بریژنف میداشتیم پیشوا ها همه چیز غیر معمولی را از طفولیت تا گامهای نخستین به سوی کتب ها و سرانجام تا مرگ با خود همراه داشتند. حالا وقتیکه بحث درباره "پدیده" گرباچف" صورت میپذیرد، من تا به حال خودرا در دام توهمات کلیشه یی دیرا بطه به پیشوا مبالغم. بدینگونه - هنوز هم ستد یوتیپ در آگاهی من دق الباب میکند. هرگاه در مقابل حقیقت گناه تباعده میخواهم یک چیزرا بگویم که آن زمان، در سالهای پوهنتون میخایل خودش عبارت از خودش بود. متعصبانه

رهبر کبیر در وجود هر به کلی وضاحت داشت. همه. ما هرکسی که یک هفته با یک ماه را در صنف های سی درسی ما تای ها ی مطالعه ویا در تا های تنگ لیلیه با وی سهری نموده بود پیوسته میکرد که عصمیت بزرگ سیاسی در آینده انتظار اورا دارد.

ما نخستین محصلین بودیم که مجبور نشدیم تا سالهای مکتب را در سنگرها سهری نما ییم. اولین صنف فاکولته حقوق پوهنتون دولتی مسکو در سال ۱۹۵۰ به گونه بی خاص جمع آوری گردید. البته پوتانسیل فکری را نمیتوان بدون تحصیلات گسترده یا زنمود. برمبنای چنین سنگ پایه، پسر بچه دهاتی میخاگر باچف به پوهنتون پذیرفته شده پیشتر وی با پدرش ۵ سال در کامباین کار نمود وهمزمان به فراگیری درس در مکتب پرداخت درسالهای نخست بعد از جنگ مکاتب دهاتی تحصیلات کامل به اطفال نمیدادند.

میخایل این سالها را در بین ۱۶ محصلی که از روستاها آمده بودند به خوبی میدانست وی برای فراگیری درس، نه به مثل ما تا ساعت ۱۱- ۱۲ شب در اتاق مطالعه مینشست، بل ابزکار را تا ۲- ۳ شب ادامه میداد. بدون مبالغه وتیقه کارکشته گی واستعداد - میخایل را وآن سالهای پوهنتون

لطفا صفحه برگردانید

جوان دهاتی که راه زنده‌گی را با رانندگی کامباین آغاز کرد و بعدا به عصیانگر بزرگ علیه بیروکراسی مبدل شد

(c) ketabton.com: The Digital Library

مردی که همه هشتاد ایستاده گی خواهد کرد

پورتره های سیاسی عصرما

که مبارزات دموکراسی جریان داشت، تشکیل میدهد.

در سال سوم تحصیل او از محصلین لایق عقب نمی ماند. میخاییل به هنر علاقه مندی وافر داشت، او به تمام مجله های متعدد و نمایشگاه ها میرفت و پرسشهای زیاد را از هرکس برای فراگیری مطرح میکرد. مطمئن آموختن در وجود همه ها بدار تباط به طفولیت وی بگیرد.

من بسیاری اوقات شاهد سهم گیری فعال رهبر ما در مباحثات سیاسی اقتصادی، علمی و مذهبی بودم. اتاق لیلیه ما به کلوب مباحثات مبدل شده بود. در آن زمان میخاییل گرباچف با صبر و حوصله و استواری به مباحثه در اطراف هر مساله میپرداخت. او توانایی آن را داشت تا محبت دیگران را بخود و حرف اساسی را درک کند و سپس بدون عقب نشینی از موضع اصولی خویش مباحثه کننده گان را به سوی دریافت حقیقت رهنمون شود، شاید در جریان این مباحثات درک وی از الویت منافع عمومی بشری برطبقاتی، تمورروی از سوسیالیزم به مثابه دموکراسی و ارزش های بشری که بعد ها به تفکر نوین مبدل گردیده شکل گرفته باشد.

آیا در این سالها استعداد وی به حیث تاکتیسین سیاسی سازش ها تبارز نکرده است ؟.

ما از طفولیت همراه با دشواریهای ناشی از وضع موجود آنوقت به سوی ساده گی های احمقانه گذار نمودیم البته این مساله، تاثیر مستقیم بالای روان ما داشت. زمانی دو محصل هم صنف ما به رقص بال نام نویسی نمودند ما این مساله را به سخره گرفتیم. بعد ها گی میخاییل را راضی ساخت تا « اطفال کارگران - دهقانان » را که میرقصند وزشت های آرتیست از خودتان می دهد، تماشا کنند. یکی از رقاص کننده گان « دهقان اریستوکرات » میخاییل را در هنگام تفریح با رئیسه تیتارینکو محصل فاکولته فلسفه که همزمان در کلوب رقص بوده معرفی نمود.

این آغاز آن عشقی بود که تا به حال باقی مانده است. ما همیشه با گرمی از جانب فامیل گرباچف استقبال میشدیم. در آغاز سالهای ۶۰ من از مسکو نزد آنان به ستاور- پول رفتم. (رئیسه) پس از ترتیب میز با ما صحبت و به بحث روی مسایل سیاسی که مورد علاقه ما بوده پرداخت.

در ستاوروپول ایرینا دختر گرباچف زاده شده. وی انستیتوت طب را به پایان رسانیدو پس از دفاع تخصصی با دکتری ازدواج کرد و گرباچف دو نواسه دختریه نامهای کسینیا و آنا ستایا دارد.

این چهره ها بی بود درباره خصوصیت و سرشت انسانی که امروز - مردسال دهه هشتاد شناخته شده است. دور نخواهد بود که مرد قرن نیز شناخته شود.

حال پرسش این است که گرباچف تا اخیر ایستاده گی خواهد کرد یا خیر؟ دلایل آن زیاد است. بازسازی با دشواری به جلو میرود. سدهایی در مقابل ریفورم های اقتصادی - موجود است. خون ها از اثر تصادمات بین المللت ها میریزد. کانسرن اتمزم (محافظه کاری) از موضع خود عقب تمیرود و لابیکال های چپ، غیر عاقلانه عمل مینمایند. بدتر از همه در جریان هفتاد سال، مردم عادت کرده اند تا خوبی وزشتی را در چهره فرد اول کشور ببینند.

تاریخ مسوولیت بزرگی را بردوش گرباچف گذاشته است. وی سمت ریاست جمهوری را برای بار نخست در تاریخ شوروی به عهده گرفته است.

اهمیت عمل اجرا شده نه تنها در این امر است، که اتحاد شوروی بمرور به تضادهای شدید در وجود رئیس جمهور رهبری و میدواری- نیرومند را به دست می آورده بل امکان دارد که رویداد یاد شده از زنگاه جنبه تاریخی دارای اهمیت بیشتر باشد.

کشور سرانجام در کلوب دولت

های متمدن و دموکراتیک حاصل میشود. ریاست جمهوری به یکی از سمبول های این عصر نوین تبدیل میگردد.

تعداد زیاد افراد در داخل اتحاد شوروی، میخاییل گرباچف را تحت انتقاد قرار میدهند و او را به خاطر کندی ریفورم ها، به خاطر ما نورنهایت طولانی میان راست گرایان و چپ گرایان به خاطر محاسبات نادرست در سیاست اقتصادی که در جریان بازسازی آشکار گردیده سرزنش مینمایند. تعداد زیاد سرزنش های عنوانی موصوف عادلانه میباشد. ولی، ضمن ارزیابی نمودن جهات نیرومندو- ضعیف اولین رئیس جمهور شوروی نباید فراموش کرد که او در فضای دموکراتیک که در طول قرن ها آزمایش شده، رشد نکرده است. موصوف در شرایط سنگین توتالیتاریزم به پست ریاست جمهوری - انتخاب گردید.

اکنون باید جوان ها تی که راه زنده گی خود را از رانده گی کامیابی آغاز نموده، بعد از طریق پیشرفت بیوروکراتیک در سازمان جوانان و بعدا در حزب به کار پرداخته است، برضد بیوروکراسی مبارزه نماید، در حالی که بدون تردید خود ها نیز محصول سیستم یاد شده میباشد.

البته در بین عیان، استعداد طبیعی گرباچف نقش بیشتری را - ایفا نموده است. کسانیکه گرباچف را از نزدیک میشناسند - هوش، سرعت عکس العمل، حافظه نیرومند، توانایی معتقد ساختن وحتی « جذابیت مقناطیسی غصی » اورا تائید میدارند. ولی باید یادآوری نمود که ستالین نیز از - کلیه این صفات برخوردار بود که امپراتوری وحشتناک خصم زشتی را در تاریخ ایجاد نمود. گرباچف راه دیگری یعنی راه به سوی دولت حقوقی - را پیشنهاد نمود. من فکر میکنم گاندی نخواهد بود اگر گفته شود که کشور برای چنین تغییرات به پخته گی رسیده است و این چرخش تاریخی درنتیجه « میلیونها قربانی به میان آمده است. یک مطلب دیگر را نیز باید یادآوری نمود که مجموعا پنج سال پیش، پس از اتفاق - افتادن مرگ بیهم « با نیان رکود یعنی لیونید بریژنیف و کانستا-

نتین چرنینکو، اتحاد شوروی بر سر دوراهی فاجعه آمیز قرار گرفت وراه بیرون رفت هنوز انتخاب نشده بود. در راه احتیاطی « سوسیالیزم پیشرفته » چنان قطار آهن زرهپوش بیوروکراسی، مانند ویکتور گریشین قرار داشت.

حتی انتخاب میخاییل گرباچف در مقام منشی عمومی حزب در ماه مارچ سال ۱۹۸۵، که مطابق به کلیه معیار های کهنه صورت گرفت

بقیه در صفحه (۸۰)

(c) ketabton.com: The Digital Library

د پښتو شکلي ادب ته یو ځغلنده نظر

د جلال لیکنه

کله چې په تاریخي لحاظ د پښتو ادب څېړو او له ادبي تحلیل ارزښت لرو جوتېږي. چې د پښتو لومړني ترلاسه شوي شعراو لیکلي ادبي بډېه د یوه اوږده تاریخي تکامل نتیجه ده چې د پښتو یعنې پښتو ژبو ګړو او ټولنیز اقتصادي ژوند پرسېره یې ورده او تکامل کړي دي. په دې توګه ویلای شو چې پښتو ژبه د ډېره پوله شعراو ادب لري. یعنې لیکلی د خواصو ادب دي او یو یې شفاهي او د عوامو ادب دي. د دغه دواړو ادبي شکلونو تکاملي سیر یو له بله توپیر لري.

— شفاهي ادب د پښتو د ټولنې د قبایلي جوړښت مستقیم انعکاس دي. څرنګه چې د دغه جوړښت په اوږد لون نه کوي ډېر ډېر په پوځال پاتې کېږي نو ځکه د دغه ټولنیز جوړښت ذهني او ادبي انعکاس یعنې شفاهي ادب هم په اوږد بدلون نه کوي هم د محتویاتو له پلوه او هم د جوړښت له مخې تر یوه حده ثابت پاتې کېږي نو ځکه د تاریخي بدلون او تکامل مطالعه یې مشکله ده. خو دا ادب د شعر او هنر له نظره ډېر لوی او ژور ارزښت لري.

— پله دا چې د پښتو ژبې په تاریخي سیر کښې د پښتو لیکلي ادب هم وینو. کله چې پښتو ژبه ښاري ژوند ته نژدې کېږي. نو د ښار علمي او ادبي او فرهنګي ژبه فارسي یا دري وه. نو پښتو ژبې هم د دې ژبې د ادب شکلونه او محتویات په ځان کښې په ډېره ابتکاري بڼه کښې ځای کړل. چې د پښتو ژبې په تکامل کښې ډېر ځه د انکشاف وو. (۱)

د پښتو شفاهي ادب زیات شکلونه لري. شفاهي ادب ځکه د څېړنې لاندې نیسو چې د اوسني لیکلي ادب یو ځه منبع هم دا شفاهي ادب دي او له بله مرغه په پښتو شفاهي ادب کښې د دغه ادب د فیض یوه برخه د خلکو سندرې دي.

د خلکو سندرې هغه خلکو ویلې دي چې سواد یې نه درلوده لیکل او لوستل یې په عمومي توګه نه وو زده. او دا د سواد نه لرل د دې سبب شوي دي چې عامیانه شاعرانه هر ډول بهرنیو تاثیراتو څخه محفوظ پاتې شي. د وې کومه نمونه نه درلوده. چې د هغه څخه تقلید وکړي. د شعري قواعدو کم اقتدار نه وچې د هغه څخه پیروي وکړي. دغه شاعران مجبور وو چې د خپل شخصي ابتکار څخه کار واخلي او نوي شعر ایجاد کړي. د دې مجبوریت دا سې ادب رایېدا کړ چې ستر شعري ارزښت لري. او په واقعي توګه د یوه ولس روح منعکسوي. په دغه ډول ادب کښې د شکل او جوړښت له مخې ډېر تنوع پرته دې چې خاص وزنونه او قافیې لري او د نورو ولسونو له ادب سره ورتلی ور نه دګه.

د دغه شفاهي ادب یوه ځانګړنه هم دا ده چې له موسیقۍ سره پیوند لري. او د ساز او ټنګ ټکور سره ویل کېږي.

— د پښتو شفاهي ادب ډېر ساده یې تکلیفه او د هېڅ ډول صوفیانه معنی او عشق اظهار پکښې نشته.

— شفاهي ادب د هېڅ قدرتمن ځان او واکمن ستاینه نه لري.

— په کلماتو لوبې پکښې نه کېږي. او نه خود لیکلي ادب په څېر پکښې د هغه خط وخال ستایل شوي دي. په دې ډول که له حاشیوي بحث څخه تېر شو پښتو شفاهي ادب ته لرغونې سندرې زیات اهمیت لري. ((د دې سندرو جوړښت او محتوي جوتوي چې د پښتو لرغونې سندرې د آریانا د لرغونو ویدي او اوستایي سرودونو ادامه او سلسله ده. او د دې زرین مزي په وسیله له پښتو ادب د آریانا له لرغوني ادبي ماضي سره غوټه کېږي)) (۲)

په پښتو ادبیاتو کښې هغه برخه چې د لرغونو آریایانو د ویدي او اوستایي سرودونو سره رابطه پیدا کوي. په اقعیت کښې د پښتو د لیکلي ادب پیلامه ده. د زریني ځانګې د لیکوال په قول: په پښتو لرغوني سندرې د پښتو د بې سواده لوستي او سر لاري طبقې سره اړه لري او عموماً د سیاسي مشرانو روحاني لارښوونکو صوفیانو او شېخانو له خولې دي. نوموړي عقیده لري چې د اباړکي ټول د پښتونو او بندونو په اساس جوړ شوي دي چې دا جوړښت د اوستا او ویدي سرودونو یوه خصوصیت دي. او پښتو ته کټ مټ رانقل شوي دي. چې په لرغونو سندرو سربېره د اولسي ادب په شاعر لرونکو سندرو کښې هم لا تر اوسه رایاتي دي. په دې توپیر چې په اولسي سندرو کښې یې ډول پار کولولوړي بند د کسر په نامه یادېږي اوله نورو بندونو سره د جوړښت له پلوه زیات توپیرونه لري. خو په لرغونو سندرو کښې پیاد دي یا ر ټولو لوړي بند هم په سیلابیز جوړښت کښې په نورو بندونو سره برابر دي. او متن له نورو بندونو سره پوازې قافیوي توپیرونه لري. او د ټول باړکي قافیوي (ره تاکي.

> د خلکو سندرې هغو خلکو ویلې دي چې سواد یې نه درلود

د نوموړي پوه په قول د اوستا ډېرې لرغوني برخې ګاتونه چې د لوی زردشت د خولې اصلي سرودونه دي بند په بند جوړ شوي او زموږ لرغوني سندرې ډېر سره تر ډېره ځایه سرلګوي.

لوی استاد عبدالحی حبیبي د افغانستان لنډ تاریخ په اثر کښې په ډېره لنډه توګه د افغانستان په اوسني ژبو باندې د تاریخ څخه د مخه د مد نیتونو یعنې ویدي او اوستایي د دوو اغېزونه اشاره کوي. او خاص ډول د پښتو ژبې او ادب په باب وایي:

((د مقایسوي ژېړونې له مخې ددې د واړو ژبو اثرونه په افغاني ژبو او د افغانستان په ځایو نومو کښې څرګند دي. او زیاتره لرغوني کلمې او س هم په همغه خپلو تاریخي معناو مستعملې او ژوندۍ دي. او په تېره بیا پښتو ژبې او د افغانستان د لمر ختیځ شمال د غرو ځینو لهجو د اسې تاریخي مواد زیاتره ساتلي دي.)) (۳)

دغه ډول د زریني ځانګې لیکوال په خپل اثر کښې د پښتو د لومړنیو شعرونو تکنیکي اړخونه د سیلابو نوله مخې د اوستاد ګاتونو سره پرتله کوي او مفصله څېړنه پرې کوي. هغه له خپلې څېړنې وروسته د اوستایي سرودونو یوه نمونه رانقل کوي په دې ډول:

په ریګوید اکښې یو مناجات داسې لولو:

((خدای تعالی د ژوندانه واکمن دي.

مالک الملک دي.

ښاغلی کوږنی سر وته ورکوي

خدایه موږ ستا یو.

بې اولاده یې ښځې یمونه وژني

په ګاتونو کې د یوه سرود سر ځخامخ کېږو.

((... خدای دې له خپلې څواکمنې څخه

موږ ته کښت او کارروا کړي.

څومره په خپلو څلور پولو او سر وکښې زیاتوالی راولو!

او د بیت ټیکه په مناجات کښې هم او رو!

لویه خدایه! لویه خدایه!

ستا په مینه په هر ځایه

غرولاړ دي د رڼاوي کښې — ټولې ژوې په زاري کښې

د لته دي د غرو لمنې —

زموږ کېږدې دي پکښې پلنې

باقي په (۸۳) مخ کې

(c) ketabton.com: The Digital Library

ارمان در روی پرده

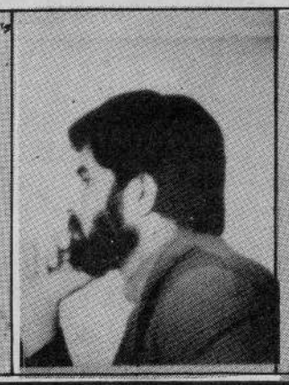

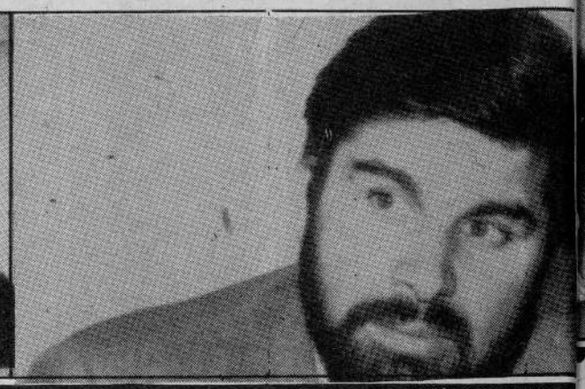

مصاحبه از سلیمان

نمیتوان با یاد ها و حرف ها وسرهم کرد ه چند واژه و جمله یی هنر مند را بزرگ یا کوچك ساخت • این تنها محصول کار وآفرینش اوست که بهایش‌را معین می سا ز د چه بسا که در سالهای ما،از گاه کوه سا ختند و چه کوها یی که در فراموشی‌مانده اند و گاهی ارزش نمی گیر ند • اما این ظاهر امر و صورت به اصطلاح تبلیغاتی انست در واقع توانا ها جای خود را دارند و بلاخره خواهند دا شت •

چندی پیش من فلم ارمان را که نخستین فلم سینمایی بزبان پشتو درکشور ماستهدیدم • در هئیات یك بیننده رو شنفکر نه منتقد، من چه یافتم :

بعداز ترك سا لون تاریك ه مدتها و سپس روز ها در ذهنم تصویر هایی از فلم را با خود بیرون اورده بود م و پیا لوگ ها و کرکتر ها مرا مشغول داشته و "ارمان" ان ارزوی پاك جوانهایی که پاسدار فرهنگ اند و در زیر رگبار مرمی برای عمارت دوباره مکتب ویران شده یی راه دهکده یی را در پیش میگیرند •

ساختمان دوباره مکتب‌ه مثل صدای زنگ مدرسه دهکده را پر از رنگ و صدا می سازد • کودکان شوق گمشده شانرا می یابند و پیر مرد معلم عزیزش را که سینه اش خونین مانده • تصویر ارمان ه پاسداری فرهنگ در سر زمین فرهنگی و فرهنگ دار پر فدقیق از یك لحظه‌ٔ بر جسته زنده گی یك دهه جنگ زده سر زمین غمدیده وطن ماست که در خاموشی د خترك زیبای روستا ه ارامش پیر مرد ه غو غای کودکان ده و بلا خره در ناهنجار ترین صدا های زخمی مرمی ها که در سینه‌ٔ عاشقی می نشیند ه تصویر میشود •

تصویر ارمان در پرده چه راه دشوار ساختن و اماده شدن را پیموده است برای پاسخ واحد نظری را زحمت یك صحبت مختصر دادیم من اغاز کردم :

صفحه برگردانید

معرفی فیلم :

واحد نظری کارگردان جوان • با استعداد و پر کار کشور است •

تحصیلات را در رشته حقوق پوهنتون کابل و بعد در رشته سینما و تلویزیون تا سطح اکمال تخصص معادل دوکترا دنبال نموده است •

کارهای سینمایی اش : " سه شب از هزار و یکشب " و " مگر در ملکه شاهسر نیست " برای تلویزیون بلغاریا ـ دایرکتر برنامه جوانان در سال ۱۳۶۱ •

ـ رابعه بلخی و یکتار" سایشنامه • "رئیس" اولین تیاتر تلویزیونی در کشور • "انقلاب در روند تکامل" فلم مستند • "لحظه ها" فلم هنری • "دلیر به لور" فلم هنری • "پرور ـ شگاه وین" فلم مستند • "افغانستان بدون سوروی ها" فلم مستند، "ارمان" فلم هنری • "بعداز عودت" فلم مستند برای فیستوال جوانان • "کاغوش پی" فلم تحلیلی • فلم مستند "صالحه ملی" • "گونه ی زوی" سریال تلویزیونی زیرکار • در دوران کار جوایزه اول اتحادیه" ژورنالستان • جایزه اول مجموعاتی لقب کارگردان سال • بدال درفش سرخ رابه دست آورده است • وهمچنان اولین سینماگرافغانستانی است که در فستیوال بین المللی ((وارنا)) عضویت هیئت ژوری را داشت •

فعلاً رئیس انجمن سینماگران در اتحادیه" انجمن های هنرمندان و استادان هنری هنرها • و ظایف افتخاری دیگر در انجمن ها و نشرات نیز دارد •

صحبتی با واحد نظری

(c) ketabton.com: The Digital Library

خبرنگار — فکر میکنم فلم بلند و قابل حساب شما "لحظه ها" و "ارمان" است ، بفرمایید درباره فلم "ارمان" کمی مشخص‌تر صحبت کنیم .

نظری — فلم لحظه ها و ارمان فلم های سینمایی و فلم هنری - داستانی اند اما مهیه فلم های دیگری که در تلویزیون ساخته ام توجه بیشتر دارم مثلاً فلم دلیر به لور که دارای پرداخت های عمیق اجتماعی و روانی است مورد علاقه من است یا فلم تلویزیونی پوهنتون ولی که استقبال زیاد از ان صورت گرفت و اخیراً فلم مستند — افغانستان بدون شوروی ها که در نوع خود بی نظیر بود هم از لحاظ مدت زمانی و هم از نظر پرداخت خود مورد توجه واقع شد . در جریان تحصیل نیز فلم هایی ساخته ام که انها را دوست دارم .

خبرنگار :— چه تفاوتی در فلم سینمایی و تلویزیونی می گذارید ؟

نظری — تفاوت زیاد وجود دارد . هم از نظر پرداخت هم از نظر تماشاچی . در پرده سینما تصویر سینمایی عظمت و تاثیر روانی خاص دارد . در سینما بیننده میتواند فلم مورد نظر را انتخاب و انرا تماشا کند . شما تصور کنید که وقتی فلم تاریخی تهیه میشود و یک سیاهی لشکر روی پرده می اید قبلاً در وسط امپراتور روم هایا پرده کوچک تلویزیون و تخنیک تلویزیون قادر است این عظمت را تصویر بکند ؟

در فلم تلویزیونی ذوق عمومی بیشتر مطمح نظر است ، عام فهم بودن ، پرسوناژ کم ، شات های طویل تر مشخصه فلم های تلویزیونی است در سینما شات هاکوتاه‌ست و سوژه های دارای عظمت می باشند .

خبرنگار — دوباره به پرسش اولی بر میگردیم سخن ما بر سر فلم ارمان است ، فلم چه سرگذشتی را پیموده درچه مدت تهیه شده و چگونه است ؟

نظری — دشواری های زیاد وجود داشت . فلم باید — محصول سال ۱۳۶۶ میبود اما دو سال بعد اماده شد — در سال ۱۳۶۵ کاران اغازشد در جلال اباد ۴۵ روز — فلمبر داری نمودیم از انجا که مواد کافی نبود باید مواد بما میرسید اصلا ماه ها انتظار کشیدیم تا مواد خریداری شود ما ناگزیر شدیم فلم ساخت الیاس دموکراتیک را از هند به دالر ازاد به قیمت گزاف تر خریداری کنیم . بعداء عادله ادیم برای سفر یک ساله تحصیلی به اتحاد شوروی رفت سپس سه هنر پیشه دیگر به خدمت سربازی سوق شدند که یکی از انها کاملاً به قطعه دور دست سوق شد و نتوانست نقش خود را ادامه بدهد تا گزیر نقش او را در فلم حذف — کردیم . قادر طاهری کمره مین فلم همزمان باید دو فلم را — فلمبر داری میکرد بعداز ختم کار فلم برای چاپ و پروسس به تاشکند فرستاده شد و کار یک هفته به شش ماه معطل شد وقتی که فلم باید فیستوال کاندید میشد و تقریباً اماده شده بود نظر به لزوم دید مقامات فلم دیگری کاندید شد

خبرنگار — خلاصه که فلم تان بسیار دیدنی دار پوده .

نظری — تقریباً همینطور .

خبرنگار — شما قبلاً در مورد زمان نمایش فلم صحبت کرده اید ، تاخیر در تهیه فلم تان عنصر زمانی را در فلم لحظه نزده است ؟

نظری — تاثیرات بالای قلب و مغز ما بود چرا که ما خود پلی ساخته بودیم در مقابل تاثیرات فلم ، تادراماتورگی فلم اسیب نمیبند .

خبرنگار — منظورم از پیام فلم است .

نظری — تقریباً پیام فلم صدمه ندیده اما در فلم صحنه هایی است که یک شات ان در جلال اباد یکسال قبل تهیه شده و شات دیگر در کابل فلمبر داری شده ، مسایل جدیدی که در زندگی سیاسی و اجتماعی بوجود امده در فلم

وارد میشد یا قسمتی از فلم حذف میشد یکی از کرکتر های خورد سال فلم در فاصله دو سال صوری رشد نموده بود که لباس قبلی به قامتش برابر نمی امد . ازین سبب زحمت زیاد دیدیم .

خبرنگار — انتخاب کرکتر ها در فلم شما نظر به سایر فلم های افغانی دارای مشخصه های بهتر بود . نقش ان در ذهن جامی گرفت و توجه بیننده را تا پایان فلم هر کرکتر در جای خود بایک منطق معین نگهمیداشت ، توجه شما در این مورد چگونه بود ؟

نظری — تیپ ها و کرکتر هایی که در فلم پرورش دادیم باید هر کدام برای جلب توجه بیننده کرکتر خاصی باشند . ما در فلم کار دقیق را انجام دادیم بسیاری هنر پیشه ها تازه کار استند ولی باید انها را طوری پرورش دهیم که برای بیننده کرکتر قابل توجه باشند ما به حساب مسلکی تلاش — نمودیم که هنر پیشه ها باید به صورت دقیق پرورش یابند در بازی هنر پیشه ها دو نوع دراماتورگی است یکی اینکه حوادث تابع کرکتر ها باشد و دوم اینکه کرکتر ها درخدمت حادثه قرار گیرند .

خبرنگار — عناصری از طنز در سناریوی فلم شما جان داشت چه ذهنیت برای ان وجود داشت عالیته که این امر فلم شما را زیباتر و بهتر ساخته است .

نظری — ماتیپ های معینی در فلم داشتیم ، دیالوگ ها مطابق تیپ ها باید می بود و هر تیپ باید کلمات خاص خود را میداشت مثلاً در فلم جلیل تنبل اگر دیالوگ دیگری میداشت چنگی در دل بیننده نمیزد و ازطرفی تیپ مشخصی را تریبونه نموده بودیم و هم ذوق بیننده ها را در نظر گرفته بودیم که در پهلوی نمایش عرصه های مصیبت دیده و تراژیک باید پیشنده مجال زندگی ، و مجال خنده را هم در فلم میدید چرا زندگی امیخته یی از همین دو تراژیدی

بقیه در صفحه (۹۲)

(c) ketabton.com: The Digital Library

با حافظه خوب و صدای گیرا

نقد و شنود با ذکیه خزه

تقریبا به عنوان یك اصل اجتماعی همواره جماعت هنرمند وکارمندانی که دررسانه هاي جمعی به کار مشغولند افرادي اند که متعلق به جامعه اند. مردم درمورد شان ابرازنظرمینمایند درمورد شان میپرسند، درمورد شان قضاوت میکنند وسرانجام، آن ها سرنوشت هنرمند ان وکارکنان عرصه هاي دیگر هنري وژورنالستیك رامبنی بر محبوبیت اجتماعی تعیین مینمایند.

من باذکیه کهزاد صحبت دارم در سالون مزدحم ازاشیاوهنرهاي خانه یوسف کهزاد (نقاش هنرمند) باخانم ذکیه پرسشهایم رامطرح میکنم.

او بیش از هرچیز مستعد ترین چهره در ارایه برنامه هاي تلویزیون است و میتوان به حافظه وتوانا بیش در ین عرصه آفرین گفت.

براي معرفی خود، چنین گفت:

— من در شاروالی کابل کار میکردم شیفته اواز موزیه میترا بودم. میتوان گفت او مشوق من براي گوینده شدن شد. زمانیکه درسال ۱۳۶۱ همکاریم را افاز کردم، احساس نمودم قادرم از عهده ان برایم، بی ملحوظات، هر برنامه یی را میخواندم اگرچه، عده یی خبر خوانی رامعراج نطاقی میدانند امامن برنامه هاي هنري وذوقی رابیشتر دوست دارم ومیپسندم وفکر میکنم کار درین زمینه دشوارتر است. من با عشق وعلاقه ویژه کار را افاز نمودم و — عقیده دارم هرقدر با عشق وعلاقه کار پیش برود بهتر است.

پرسیدم:

* شماکه اکثریت برنامه هاي تلو — یزیون را خوانده اید، درکدام ان — موفق تربوده اید در برنامه هاي جدي یابرنامه هاي هنري وذوقی؟

— چون برنامه هاي ذوقی بیشتر طرف علاقه من است در خواندن ان ها راحت تر میباشم.

فکر میکنم مستقیما با بیننده درتماس استم. حتی فکر میکنم درجمع مردم قرار دارم، ازین سبب بسیار صمیمانه تر برخورد مینمایم واین امر در برنامه هاي جدي مشکل تراست.

* پس تصمیم خواهید گرفت تاازخبر خوانی کنار بروید.

— میخواستم همینطور باشد اما یك سلسله نزاکت هاییست که باید خبر هم بخوانم. جی بگویم نزد عده یی، خبر خوانی معراج نطاقیست. درحالیکه دربرنامه هاي ذوقی راحت تر میباشم اما به هرصورت مروج است که آدم خود را به معراج برساند درهیچ کاري به معراج رسیدن ساده نیست

بقیه در صفحه (۵۹)

ذکیه با هنرمندان برادر

(c) ketabton.com: The Digital Library

احمد جواد با کسب ۳۸۹ نمره در کنکور پوهنتون مقام اول را حایز شد

او پسر با استعداد و لایقی است که زندگی را پشت سر گذاشته و دیدگان ظاهراً آرام دارد. در نخستین نگاه گرفتم که حرف اما چشمان فاذش گواه استعداد و زحمتکشی شبانه روزی او است. شسته شسته حرف میزند و سعی میکند سخنان و کلماتش را با حاکمیت ادا نماید.

نامش احمد جواد فرزند سید رحیم است. تحصیلات ابتدایی متوسط و نظر لیسه استقلال را در ردیف اول به پایان رسانده و با کسب (۳۸۹) نمره در امتحان کانکور یک بار دیگر موفقیت عظیمی را که در طول ده سال اخیر هیچ دانش آموزی اخذ نکرده با سعی و تلاش به چنگ آورده و به استقبال موفقیت ابوعلی سینا راه پیدا کرده.

در دفتر مجله رو به روی تخته و انتظار پرسش‌ها را در مورد رمز موفقیتش میکشد. زیاد به انتظارش نمیگذارم و اولین پرسشم را چنین مطرح میکنم:

■ در مدرسه به کدام مضامین بیشتر وارد بودید و کدام مضامین بیشتر مورد علاقه تان بود؟

— به مضامین ساینس بیشتر علاقه مند بوده ام به ویژه مضامین کیمیا و بیولوژی را زیاد مطالعه میکردم و به جز کتاب های مدرسه، کتاب های کیمیا و بیولوژی را که از سوی مطبعه وزارت تحصیلات عالی به چاپ رسیده است نیز خوانده ام و در یک سخن بگویم که همیشه علاقه مند مضامین ساینس بوده ام و استم.

■ به نظر شما، دانش آموزان از کدام سال تحصیل رشته آینده را انتخاب نمایند؟

— در سال های که صنف دهم مدرسه استم باید رشته تحصیلات عالی خود را برگزینم، چه اگر میخواهم داکتر لایق باشم یا انجنیر خوب یا کیمیا دان ورزیده یا ساینس دان باید مضامین ساینس را بیشتر بخوانم و اگر شاعر، نویسنده، آموزگار و سیاستمدار در آن صورت باید کتاب های ادبیات، جغرافیه و سیاست را مطالعه نمایم.

■ آیا شما در رشته ساینس خود را موفق تر احساس میکنید یا کدام رشته دیگر؟

— تصور میکنم که در رشته ساینس به ویژه طبابت خود را موفق تر احساس میکنم، چه سخت علاقه مند رشته طبابت استم که علاقه و استعداد دیگانه پشتوانه است بر موفقیت بیشتر و شایانتر.

■ پرابلم عمده دانش آموزان مدرسه از نظر شما چیست؟

— اگر پرسش شما مشخص در مورد پرابلم های دوران مکتب پسران در شهر ما باشد، میخواهم در اول یک مطلب را مقدم تر از دیگر پرابلم ها بگویم و آن این است که کتابخانه های شهر ما برای قشر ذکور که شامل صنف دوازدهم مدرسه باشد کتاب برای مطالعه نمیدهند و میگویند که

بقیه در صفحه (۸۰)

(c) ketabton.com: The Digital Library

از کتاب ضرب المثل های جهان

مروارید گفتار

ـ راستی یگانه سکه ایی است که همه جا قیمت دارد .

ـ نسبت به همه چنان سلوك و رفتار کن که کوشی از مهمان پذیرائی میکنی .

ـ رای اول زن صحیح است ولی تصمیم قطعی او خطرناك .

ـ مردی که لبخند بر صورت ندارد نباید دکان باز کند .

ـ یك مرد خوب هرگز زن خود را نمیزند ؛ سگ نجیب کاری بکار مرغان خانگی ندارد .

ـ بهترین نوع اشنایی ، اشنایی قلوب بایکدیگر است .

ـ انها در رختخواب زن و شوهرند و خارج از رختخواب مهمان .

ـ خورشید گو هر اسمان است و بچه گو هر خانه .

ـ به سگ نام اشتها اوری بده و او را بخور .

ـ حتی یك فیل بزرگ در گیسوی زن گرفتار میشود

ـ زبان کتام اژدها است .

ـ ماهیان طعمه رامی بینند ولی قلاب رانمی بینند ؛ انسانها نفع رامی بینند و خطر را نمی بینند .

ـ انسان صد سال هم زندگی نمیکند ولی غصه هزار سال را میخورد .

ـ کسی که خود را میشناسد دیگران راهم تواند شناخت زیرا قلب ها را باقلبها مقایسه توان کرد .

ـ کسی که سوار پلنگ شود نمیتواند مدت زیادی سواری بگیرد .

ـ سوزن فقط ازیك سرش تیز است .

ـ وقتی که با مردی دوست شدید ، حتی اب خانه اش شیرین میشود .

ـ عمارت بزرگ را از سایه اش و مردان بزرگ را از تعداد سخنانشان توان شناخت .

ـ خانه ات را قبل از باران امدن اندود کن و چاه را قبل از تشنه شدن حفر نما .

ـ پشت سر مرد شایسته و لایق مردان شایسته و لایق هستند .

ـ وقتی که تلخی مصیبت تمام میشود ، شیرینی خوشبختی فرا میرسد .

ـ اگر سالخورده هستی پند و اندرز بده و اگر جوان هستی به نصیحت دیگران گوش فرا ده .

ـ بادام نصیب کسی میشود که دندان ندارد !

ـ دست شکسته ات را داخل استینت گذار !

ـ فقط پرنده ، زیباست که زندانی میگردد !

ـ شما نمیتوانید از پرواز پرنده های اندوه از روی سرتان جلوگیری کنید ولی میتوانید مانع لانه کردن انها روی سرتان گردید .

ـ یك قایق فرسوده و از کار افتاده هنوز هم دارای سه هزار میخ است .

ـ خواندن کتاب برای بار اول بمنزله اشنا شدن بایك رفیق تازه است ، مطالعه مجدد ان بمنزله ملاقات یك دوست قدیمی است .

ـ هنگامیکه برادران باهم کار کنند ، کوه مبدل به طلا میشود .

ـ دریای " بودا " ساحل ندارد .

ـ برای بخاك سپردن مرده هر خاکی مناسب است .

ـ اگر نمیخواهی سرت کلاه برود قیمت جنس را از سه مغازه بپرس .

ـ لازم نیست انسان برای فهمیدن مزه یك مرغ تمام انرا بخورد .

ـ از داخل با هوش باش و از خارج مسخره گی پیشه کن .

ـ برای قانع حتی فقره و گمنامی خوشی اور است ؛ برای ناراضی حتی ثروت و افتخار محنت زاست .

ـ زاغان در همه جای دنیا سیاهند .

ـ هرچه یك گیلاس بیشتر لبریز باشد ، زودتر میریزد .

ـ تمام کالاها مشتری دارد .

ـ مردگان خیلی خوشبخت تر از فقراء هستند .

ـ هرچه انسان فقیر تر باشد به شیاطین بیشتری بر میخورد .

ـ برای هر برگ علف شبنمی است .

ـ تقدیر چهار پا ، هشت دست و شانزده چشم دارد ؛ چگونه تباهکار قادر تواند بود با فقط دو پا و دو دست و دو چشم از دست تقدیر فرار کند ؟

ـ سازنده پول هرگز خسته نمیشود ؛ مرد خسته هرگز پول تحصیل نمیکند

ـ ولو بوزینه را سوار بر اسب کنی ، دست و پایش همچنان دارای مو خواهد بود .

ـ موقعی که ماه کامل میشود ، شروع بکاستن میکند ، وقتی که اب اوج میگیرد ناچار باید لبریز شود .

ـ راه های مختلف بطرف کوه وجود دارد ولی منظره همیشه یکسان است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

دوسیه های جنایی

نوشته مهاجر

آخرین عکس قاتل و مقتول - پهلوان صدیق و همسرش

عاید وقتیکه زندگی زناشوئی را آغاز کردند چنین روزی را که بیمعنی کرده بود روزیرا که همسرش را گردن خواهد برید. به خاطری میتوانست چنین بیمعنی بینی وجود داشته باشد که ازدواج دورتر از عواطف ونیازوخواست بربا به یک ناگزیری بنیاد گذاشته شده بود. درست بیست وسه سال میگذشت از آن سالیکه نکتاش محمد صدیق پاشاه خانم مشهور به لطیفه عقد شده بود که خونی برخانه بی دلمه بست. آن جا انسانی، انسانی راکشت، انسانیرا که بیست وسه سال همبستر شی بوده به بستر گور فراخوانده. این ماجرا برای همه گان به ویژه برای جوانان میتواند یک صفحه درسی تجربی زندگی باشد.

شاه خانم دخترنا باکره، جوان منحرف اخلاقی بود ومحمد صدیق یکی از شریران کوی وگذرش، او نه کاکه وعیار، بل واقعاً یک لومپن وبد کار عهد خود بود. ارتباطات میان این دو بد اخلاق نمیتوانست همانطور بنها نی ادامه یابد واگر ممکن هم می بود شاه خانم نخواست چنان بنها نیش نگهدارد. او بالای بد کار کوچه اش (محمد صدیق) صدا کرد (هرچند خواستم به جای این اصطلاح رایج، چیز دیگر بیاورم نتوانستم) تشت پرتاب شده. رسوایی هردو به زمین خورده مراسم ناگزیرانه ازدواج سرو سامان گرفت. هردو رویهی، در یک خانه. غریبانه ناگزیر به زناشوهری عدند. دختریکه قبل از ازدواج، با عفت و عفت خود بدرود گفته بود و پس از ازدواج هم نمیتوانست به ساده گی ترک عادت کند، چی طور موفق شد بیست وسه سال را کنار همسرش که دست کمی از وندالیزم نداشت، زنده گی نماید؟ با هم بودن میتواند ممکن باشد مشابد کسانی وجود داشته باشند که بالاتر از این بیست وسه سال باهم بوده اند واما درچی طور بودن، تفاوتهاست...

آن دو در سالهای عمر زناشوهری هرگز با همدیگر مهربان نبوده اند. میانه ها هر امروز وفردای شانرا، میانه هر روز وشب شانرا ومیانه هر جور بودن و ناجور بودن شانرا خلای گذشته ها ن مصرانه برکرده بود. وهیچکدام نمیتوانست از گذشته بی تاثیر، به آینده ببیوندد که همه این خلا به جنایت پایان یافت. آنها در روزگار انیکه به ازدواج تن در داده بودند جنایت عمر بیست وسه سال بودن را برای همیش خاموش وبی نور کرد ودر ضیافت بیست وسه سال گرد این جنایت، سر انسانی جنان بریده شد که شاید بی صدا تر از برش کیک یک سالگرد بوده باشد. آن جا دیگر کسی کف نزد، آن جا دیگر حرف از لبخند وامید نبوده، آن جا فقط در هجوم سهم واز میانه نور کمرنگ شیطان چراغ، تیغ کهنه بی درکمتر از یک دقیقه جسد خلال شده بیرا برروی بیازهای بوگرفته زمستان میافگند ونور هنوز ادامه دارد و

ازدواجی بپایه ناگزیری

زیرکانه برنعش گردن بریده شده میتابید، قاتل سایه هیکل لرزان خودرا دردیوار کهنه زیر زمینی خانه اش درحال رقص می بیننده بلی فلیته شیطان چراغ با ساز زوزه با دنیمه شبی میرقصد شوخی میکند ونورش، سایه لرزان وسایه لرزان رقصان درهمان دقیقه سیری نشده برجسد مرده وبرتیغ چون گرگ، تجدید حمله میکند رانهای همسرخودرا یکشاف یکشاف میکند، خون میانه بیاز های نخیره شده زمستانی میدود، راه میکشد، گویی از نعره واز جانور را تخلیه باید کرده سیلی به تمام یکانها و دریده گی های بدن بنیه باید زد و درنتیجه ختم خونریزی لباسهای پاک وبی خون را به تنش باید کرده فردا در بیمه است وجنازه همسر که به (مرخطیمی)! درگذشته باید با سوگواری لازم تکفین و تدفین شود. فردا فردای دلهره و ترس است این انجام بسیار خطیر بوده باید به فردا آماده گی گرفت.

من وتووهمه، روز نیمه ابری نهٔ جدی ۱۳۶۸ را آغاز گرفتیم. این روز، آغاز این روز هفته نواست شنبه یک روز دیگر برای آغاز یک هفته بمدی صحن حویلی براز مهمان خوانده ونخوانده است، کسی میگرید به کسی وحشت زده به چشمهای حاضرین میبیند آن جا دلی هم از ترس میتپد. آخرین دقایق، بسیار با اهمیت است نباید رسوا شد.

- چی گپ اس؟
- شاه خانم فوت کرده!
- مریض بود؟
- ... مرض، جگرداغت نیم شو مرد.
- خدا بیخشیش، چندساله بوده باشد؟
- ... بالوان صدیق خویشت ویکساله اس، میگن که پانزده، بیست سال از یا شاخانم کده کلانتر اس.

واین کلکین با آن کلکین واهل همسایه همه گان سخن از مرگ نابه هنگام (!) شاه خانم میزنند... اطفال کوچه از باتیها دست کشیده

بقیه در صفحه (۲۸)

(c) ketabton.com: The Digital Library

صیام و صحت

نوشته: دکتور المحمود البشره

ترجمه صبوح الله رسیا سنگ

یاری بهترین عالم ، پیغمبر اسلام حضرت محمد (ص) فرموده بودند :

"روزه بگیرید تا صحتمند باشید"

و امروز که امروزست ، هیچ علمی با وجود میتود های تکنولوژی مدرن ، مراکز مجهز لابراتواری ، آزمایشات مصری خون ، آثار بین المللی مها- هدات کلینیکی نتوانسته است هیچ- جز مهر تصدیق و تایید روی این نکته جامع و عظیم که صرف دو کلمه است "صیام و صحت" چیزی عرضه نماید .

باوجود که در محدوده نوشته حاضر ممکن نیست همه چیز که مساله ارتباط میگیرد ، بیان شود ، زیرا علوم طبی پیوسته به مرز های نوین آگاهی در رابطه با نقش ماه صیام بر صحت میرسد و این روند را جاری نگه میدارد .

تا آن جاکه بقا ، بقاوت و تکامل تمام موجودات حیه ارتباط میگیرد پر هیز از غذا به میعاد های متفاوت امر الزامی و حتمیست .

مثلاً در نباتات پر هیز از غذا که نمود خواب زمستانی آنهاست" بروز- سه تغذی را برای چندماه جهت نموی جوانه ها و برگ های تازه که سر آغاز حیات بهاری آن ها شمرده میشود - به همین گونه لازمی میبا-

زد .

به گواهی تاریخ حتی در میان قبا- یلی که از بعثت حضرت محمد (ص) در فواصل فکری دور تری میزیستند نیز به تقلید از اسلام ، روزه گرفتن به دوره هایی کوتاهتر (و نه زیاد- بیشتر) وجود داشته است .

حتی اثبات شده است که برخی از جوامع بشری به دلایل مجهولی "روزه گرفتن" را جنبه و ظاهر حیاتی و مبرم داده اند و این حقیقت در سایکس بدون تصریح بیشتر یافتنیست .

دکتور الکسیس کارل برنده جایزه نوبل در ساحه طب داخله و - جراحی در شهکارش "انسان موجود ناشناخته" مینویسد :

ترتیب و توالی غذا با در نظرداشت مقادیر کمی آن نقش مهمی در بقای انسانی دارد که بیشتر جنبه "تطابق" رابخود میگیرد .

اگر در زمان باستان گهگاهی به دلیل قحطی خوردن غذا میسر نبوده ، در پاره یی از موارد به شکل داوطلبانه روزه گرفتن وجود داشت . زیرا دعوت مردم به پر هیز از غذا در- تمام مذاهب وجود دارد .

اگر روزه داشتن اعراض و علایمی چون احساس گرسنه گی عصبانیت و حالت ضعیفی را بروز میدهد ناگفته نباید گذاشت که حتی در همین حالا- ت حوادث معینی دیگری را نیز در نهال دارد ، مثلاً جریان گلوکوز از جگر - تحرکیت ذخایر شحمی تحت الجلدی و پروتین های ذخیره شده در عضلات ، غدوات و حجرات کبدی تمام اعضا و ظایف شانرا به شکل معاوضوی جهت حفاظه اعضای داخلی ، خاصتاً قلب وقف مینمایند . افزون بر این ها ، روزه داشتن انساج عضویت را به تصفیه دایمی و تغیر معنوی معروض میسازد . (بدون شبهه - هدف از روزه داشتن در همچو حا- لتی ماه مبارک رمضان است .) از لحاظ مزایای طبی و صحی در شماره های زیرین خواهیم دید که نقش ماه مبارک صیام در رابطه با حالات پتالوژیک عضویت انسانی و فرق آن با هر هیز غذایی در سایر ادیان چیست؟

۱) تحقیقات تازه و دستاورد های کنونی طب حکم میدارد که "چاقی" - پدیده مرضی تلقی گردد ، با وجود آن که از لحاظ پتولوژی مرض مستقل نیست ، ولی زمینه و سبب شماری از امراض شده میتواند و علت آن افراط در صرف مواد غذاییست .

چون مقادیر بیشتر از ضرورت - وقت عضویت به شکل ذخیره در وجود باقی میماند لذا منجر به چاقی میشود (خاصتاً در نواحی بطنی) و چا- قی به نوبه خود باعث وارد نمودن

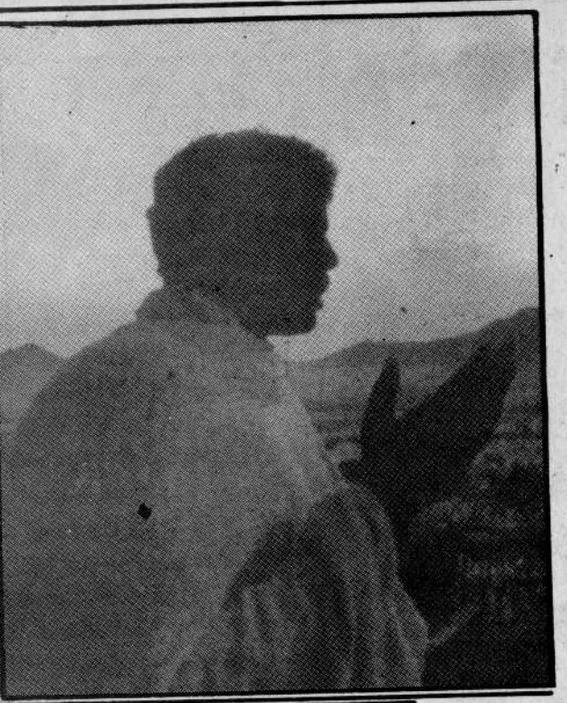

به مناسبت ماه مبارک رمضان

فشار بر مهره های ستون فقرات و مفا- صل قسمت های تحتانی سفلی شده دردهای مزمن فقری و حوصلی را بار می آورد ، همچنین بالا بردن فشار خون را سبب شده ، با تقلیل ظرفیت های تنفسی شش ها ، به ناراحتی های بیشمار قلب و عروق میانجامد .

اسناد لیتراتور طب کنونی میتود- غذا خوردن را طبق قواعد رمضان المبارک "دو وقت افطار و سحری - بهترین و مناسب ترین شکل تغذا وی آن میداند .

۲) روزه داشتن اولین اقدام - معالجه یی جهت کمک به بهبود حا- لت مصابین مرض شکر "دیابت" میباشد . پر هیز از غذا برای مبتلا- یان دیابت در مراحل اولیه مرض از نخستین کورس های تداوی به شمار میرود . کاستن وزن در این صفحه به روی استطباعات دوایی نتیجه- قناعت بخش داده میتواند .

۳) روزه گرفتن برای اشخاص - مصاب فرط فشار خونی واضحاً مفید ثابت شده است زیرا با تنقیص وزن بدن ، از دخول مقادیر بیشتر نمک به داخل حجرات و انساج عضو- یت جلوگیری به عمل آمده فشار بلند وا پس تقلیل میابد و از جانب دیگر بار اضافی قلب و فعالیت جهدی آن کم میگردد .

دستاورد ها و کشفیات تازهٔ کاردیو- لوژی نشان میدهد که مصابین فرط فشار خونی پیش از همه باید مقدار روزانه مواد غذایی خویش را تقلیل دهند . و بهترین نحوه مراعات چنین تهویزی ، روزه داشتن در میاه مبارک رمضان است و بهتر خواهد بود اگر ادامه آن به شکل روزه گرفتن سه روز اول هر ماه باشد

سا زمان صحی جوان (WHO) نوع اخیر روزه گرفتن را نهایت مثبت ارزیابی نموده میگوید که میخانیکت طرح مواد زاید مضره به وجود سمیات از جسم ، بهبود حالت فزیکی را به- سبب میشود .

و این یک ثبوت بر تر برای ادعای حقانیت مقوله "روز های سپید" یا "الایام الابیض" در اسلام است . مصادف به روز های سیزدهم چهاردهم و پانزدهم هر ماه" .

۴) به اثبات رسانیده شده است

که ماه مبارک رمضان به مثابه بهترین عیوه معالجه و تنظیم اختلالات مزمو- معایی که ظاهراً با تخمر مواد پروتین و کاربوهایدریت ها همراه میباشد باعث نظم بخشیدن به سیستم دورانی دموی امعاء شده وقدرت حیاتی تهیه امعاء را ازطریق تاریل ساختن افراد- زات هضمی که خود باعث از بین بر- دن اعراض مرضی میشود ، دوباره احیا میدارد . مخصوصاً اگر غذا های افطار و سحری غیر تقیل باشند در غیر آن صورت امعا به کار و تحرک بیشتر وا داشته شده و به خستگی و کاهش قابلیت هاضمی آن معروض میگردد . که دو پدیده اخیر باعث تشدید تخمر و پروسه آزاد شدن گازا- ت میشود .

۵) روزه داشتن طبق نظرات - جدید علوم طبی باعث عدم تشکل سنگ های کرده و پایین آوردن نسبت و - درجه امکان ترسبات پیشرونده آهک در کرده ها میشود . مخصوصاً شخص روزه دار نوشیدن آب و مایعات را - ازد یاد بخشد میکانیزم مسالمدرشته- ستن طرق و مجاری کلیوی تاانقسما

بقیه در صفحه (۷۰)

(c) ketabton.com: The Digital Library

خشن و خوش

اسپ ها

ترجمه : صفیه " رازیانه "

در حال حاضر ۱۶۰۰۰ اسپ وحشی در امریکا موجود است

همینکه با تعدادی از خبرنگاران و فلمبرداران به سوی دیوارهای چینی زنبدان کوچك اوتاوا (ظاهراً باغ وحش پنو) واقع مرکز کانادا رفتم، " راکی " گوش های کوچکش را راست کرد ، میخواست مانند یك شهسوار قامت برافرازد ، اما زخم های خونین آلود سینه اش نگذاشت که استوار بایستد .

ژولیانا دست به کمره برد و راکی با یك خیز بلند از کنار ما دور شد و به جانب دیوار سمت مقابل پرید ، سپس شروع کرد به چار نعل دویدن در آن محیط تنگ ...

سوزش زخم ها فزونی گرفت و از تمام آن ها خون میچکید راکی با بیقراری تاب خورد و ناگهان در چند قدمی ما به روی سینه به گونه رقت باری نقش زمین شد ، به آهستگی سر خود را بالا کرد و نگاهی به ما انداخت به خود فشکانی داد که برخیزد اما این بار با شدت بیشتر به پهلوی چپ افتاد . حس کردیم که زمین زیر پاهای مان لرزید . راکی باز نگاه شاکیانه و ما یوسانه یی به سوی ما کرد و آرام آرام از حال رفت .

در آن لحظه من اندوه تهفته هزاران اسب وحشی را در چشم های بزرگ و زیبای راکی خواندم و همکارانم " انجیلا الیس " و " ژولیانا " که ژورنالیست های جوان و فعالی بودند به جای آنکه گزارش بنویسند ، اشك های خود را پاك میکردند . الیس گفت : دوستانم مرا " زنی بی احساس " نام داده بودند زیرا در نجیح ترین رویداد ها و تراژیدی های جبهات داغ جنگ ها زودتر از دیگران خبر تهیه میکردم و بر میگشتم ، هرگز یادم نمیاید کنار جسد خونین نشسته و گریسته باشم .

کمره را از ژولیانا گرفتم هنوز عکاسی نکرده بودم که دادو فریاد قابل ولتاژ بلند شد :

" ای دخترها ! من نمیگذارم در بنحالت کسی از راکی عکس بردارد هیچکس نمیتواند و حق ندارد ما باید نام بسازد "

دریافتیم که این جا نیز مانند سایر ی از زندان های دیگر اسب ها، محل مخفی است و ما وظیفه داشتیم که به کشف آنان بپردازیم .

* * *

" نجابت طلایی " در کوهنوره ها " عنوان کتابی است نوشته خانم پیلا ما جا نسترون که در آن راجع به اسب های وحشی (مخصوص ساه رامی کام) نگاشته شده در کتاب آمده است :

پیشینه اسب های وحشی که هنوز هم ایجاب تحقیقات بیشتری را مینماید بررسی گردیده به چهار صد سال قبل از امروز ، زمانیکه نسل هایی از قبیل " اسپ های مغرور اندلس " توسط هسپانوی ها به هر طرف برده شدند . در حال حاضر صرف ۱۶۰۰ راس اسپ وحشی زنده در امریکا موجود است . تنها در نیم قرن " از ۱۹۰۰ الی ۱۹۵۰ " در حدود یك میلیون آن ها به شیوه های گوناگون تا بسوده شده است و اگر تدابیر درست محافظتی در زمینه گرفته نشود تا ۲۰ سال دیگر هیچ اسب وحشی در امریکا وجود نخواهد داشت . زیرا شکارچیان در اوایل استدلال میکردند که چون اینان قیمت ناپذیر و اهلی نشدنی استند ، نه به درد مسافرت میخورند و نه بسه درد سوریت اظهاً گوشت خوش مزه نیز ندارند ، یگانه تشریح ما همینست که با کشتن ها گرفتار های کنیم . و در جرمه های ناچیزی مثلاً ساختن بعضی تکه ها و پارچه های مخصوص و آلات موسیقی از آن ها کار میگیریم ، و شه طعمه کرگس ها میشوند .

در سال ۱۹۳۶ " اداره امور کوهستان ها و مراقبت جنگل های " امریکا اعلام نمود که در بدل اسب های زخمی ، تمام جان و زنده وحشی تعهد غذا برای حیوانات گوشتخوار به شکارچیان پول پیر داخته میشود و دهه دردناك آغاز گردید و تا " ۱۹۴۶ " صدها و هزار ها اسب آسیب دید و از بین رفت . تا آنجاکه مقامات مسوول دیگر از خرید اسب ها خود داری نمودند .

از سال " ۱۹۵۰ " به بعد تغیری بزرگی در سر نوشت اسب ها وحشی رو نماشد شکارچیان برای تکمیل کلکسیون های خویش اسب ها را زنده دستگیری کردند . این شیوه نیز حد اکثر به مرگ اسب ها و یا شکستن پا ها و قهرخه های شان منجر می شده ، زیرا طرز شکار بسیار ناشیانه و بیرحمانه بود .

شکارچیان توسط هواپیماهای پست پرواز آنها را پیدا داده با کلاف کمند های فلزی تله مانند به دام می افتادند در این شیوه هم بسیاری از اسب ها جراحات شدید بر میداشتند .

بعد ها توسط هواپیما صرف

بقیه در صفحه (۷۹)

(c) ketabton.com: The Digital Library

رویای رویایی هنرمند آموزش ویلون

صاحبه کننده: ثریا سرلوی

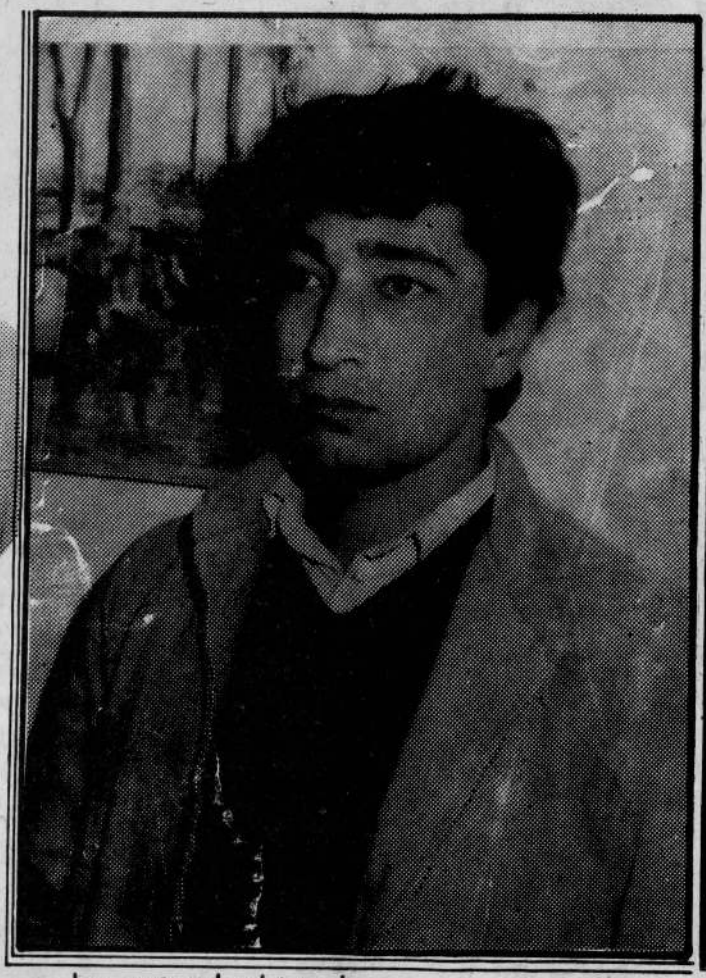

احمد فواد نوازنده خوب ویلون

احمد فواد ازجمله نوازنده گان خوب وجوان ویلون درکشورماست که ازسال ها بدینسو با راد یوتلویزیون کشور همکاری می نماید . تازه گیها احمدفواد در آرکستر شرقی (گلسرخ) تنظیم گردیده است . ماصحبتی با اوبمیرا- مون وضع کنونی موسیقی کشور وکار کرد هایش درین عرصه انجام داده ایم و اینك میخوانید :

* نخست خود رابه تفصیل بـه خوانندگان مجله معرفی بدارید :

- نام احمد فواد (طاهري) - تخلص میکنم ، فارغ التحصیل انستیتوت پولیتخنیك کابل بوده واکنون درتخنیکم بید اگوژی شهرکابل ، آموزگارمیباشم .

* شماکه درخشنده ترین نوازنده ویلون درکشوراستید بگویید که نخستین روزهای نواختن ویلون که شمابه ان - دسترسی یافتید . چی وقت بود وکی شما را درین عرصه یاری رسانده است؟

- نواختن ویلون رادرسال ۱۳۵۲ نزد استاد بزرگوار روانشاد فقیرحسن آغاز کردم .

* شماهم اکنون درکدام گروه هنري فعالیت دارید ؟

- همکاري هنریم درین اواخربا ارکستر کلاسیك وغزل شهرك جوانان ادامه دارد که اعضاي گروپ ما همه علاقه مندان موسیقی اصیل کشور میباشند .

* کدام وجه تشابه بین ویلون وفیجك میبینید .

- فیجك وویلون هردوآله موسیقی تاري کمانچه یی استند که ازلحاظ سیتك یا (اکتاو) ویلون داراي گسترش بیشتراست وفیجك سرهاي معدودي را درخود دارد .

* تاحال چند پارچه ثبت شده درراد یوتلویزیون دارید .

- پارچه هاي موسیقی تکنوازي چه ازما باشد وچه از استادان بزرگ در راد یوتلویزیون داراي کمترین ارزش اند یعنی همیشه مورد سوء استفاده قرار میگیرند وهمچنان تعداد زیادي از - پارچه هاي یاد شده را درآرشیف پاك کرده اند . طور مثال میتوان از پارچه افغانی (انار، انار) که رئیس خان توسط سه تار اجرا کرده یاد اور شوم ...

* درویون وداخل کشور از - نوازنده گان واستادان به نام ویلون به کدام یك علاقه مندید ؟

- به یهودي مینوهین ازجهان غرب ویرتوئیسر (وي جو جوك) از - سرزمین روبایی هند ودرکشور عزیز خود ماکارهاي انجنیر سدید وجمیل احمدزي را میپسندم .

* ازویلون درکدام نوع پارچه هاي موسیقی میتوان استفاده برد وبرداشت شما از وضع کنونی موسیقی کشورچیست؟

بقیه در صفحه (۹۰)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ددوستانو تشویق زه هنری کارونوته ومخولم

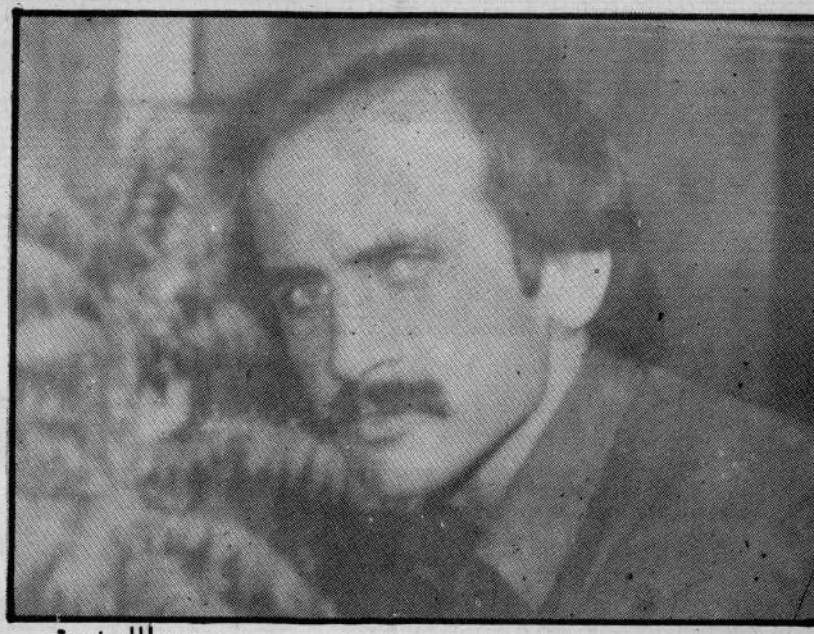

رحمت الله خوستی

دهنر موقعه خبره

له رحمت الله خوستی سره له لنډې پیژندنې وروسته مې له نومورې خخه وغوښتل چې د خپلوهنرې فعالیتونو په اړوند خه راته وایي،خومخکې له دې چې زه سوال تري وکړم هغه یخپله له ما پوښتنه وکړه، چې ته خنګه حاضر شوې زماد کاراوهنریه باب له ما سره مرکه وکړې، ځکه زماد هنرې ژوند په باب تراوسه هیڅ جاهم داکار نه دې کړې.

خبره مې بیاورغبرګه کړه چې خنګه دې داسې په جدي لهجه تپوس راخخه وکړ؟ رحمت الله خوستی زیاته کړه: پوښتنه مې جدي نه وه،بلکې زه تعجب کوم. چې د خپل هنرې — پوولس کلن ژوند په جریان کې د لومړي ځل لپاره له یوه خبریال سره مخامخ کیږم. له تلویزیون او رادیو خخه نیولې بیا د وربخبانو، جرید و اومجلو له زورنالیستانواو خبرنګارانوخخه جدي ګیله لرم،ځکه د خینوهنرمندانو د دوو، درو تمثیلي پارچوله اجراکولو وروسته د وربخبانو او مجلو مخونه به اصطلاح د هغوي د هنرې کار په خاطر په کیږې خوستا سفانه خینې هنرمندان کلونه کلونه هنرې فعالیت سره رسوي، خود چاپه نظر نه وربمې او هیڅوک له هغه سره د مصاحبې لپاره نه حاضریږي.

د رحمت الله خوستی سره د امشاجره مې د یوه سوال په وړاندې کولو سره خوخه کړه:

— ترډومه ځایه ځې ماته معلومه ده — تاسو د تیاتراوسینما یوتکړه ممثل یاست له کوم وخته راهیسې مودې کارته ملاتړ لې ده؟

— په ۱۳۵۷ کال کې مې په رادیو افغانستان کې د ممثل اولوښارې په صفت په کارپیل وکړ. له هغه مرحلې آزموینه مې په بړې سره سرته ورسوله اوبیامې د یوه ممثل اولوښارې په حیث په رادیو ډرامونو او د رادیو ډرامو استانونو کې برخه اخیسته خو د هنرې کارساحه مې یوازې په رادیو پورې محدوده ونه ساته نشوه په تلویزیونې تمثیل اوهمدارنګه د ستیږې په مخ هم خرګند شوم.

— کومې انګیزې تاسوو هخولې چې تمثیل ته مخه کړې او هم وواياست چې په رادیوتلویزیون کې موږه خپو تمثیلي پارچوکې برخه اخیستې ده؟

— له ۱۳۵۲ کال رایه د یخوامې مې له تمثیل سره مینه پیدا اوډیره شوه، کله چې به مې په سینماکې د فلم لوبغاړي لیدل، له ځان سره به مې فکر کاوه، چې زه نو ترډوي خه کم یم. زه هم باید داکارسرته ورسوم. ماته د فلم د لوبغاړو رولونو الهام راکاوه اودې الهام زه عملي کارته وهخولم. باید وواياو چې د رادیو اوتلویزیون له لارې مې په(۲۲) تمثیلي پارچوکې برخه اخیستې ده.

— فکر کوم تاسوله تیاتر، رادیو اوتلویزیون خخه د سینما په لور هم قدم پورته کړې که وواياست چې تراوسه موږه خو تلویزیونې اوسینمایي فلمونوکې د لوبغاړي په خیر رول سرته رسولې خوشحاله به شو.

— هو، زه په تلویزیونې اوسینمایي فلمونوکې کله کله د یوه عادي اوکله هم د مرکزي لوبغاړي رول برخې بیایم د تمثیل د هنر مینې او د دوستانو تشویق زه دې ته وهخولم. چې خپل هنرې فعالیت ته ودوم اوبراختیاورکړم تراوسه مې په(۱۶) تلویزیونې اوسینمایي فلمونوکې رول سرته رسولې دي.

— مثلاً په کومو تلویزیونې اوسینمایي فلمونوکې خرګند شوې یاست؟

— په (ځمکه د بزګرد ده)، (غوره مالي)، (ولې غل وو)، (ملامت)، (مجرم) — (معجزه خرګند ونکې هیندارې)، (ناوړه تفاهم)، (توري خیري)، (هوډ)، (بښنیمګې)

باقي په (۹۳) مخ کې

(c) ketabton.com: The Digital Library

احسان آرین زي

نوی ژوند

– داسې ښکاري چې نا روغ د درد په زور وو پنجوکې کلک ایسار دي . د ا ټهونه یې رڼیږي خو دي داسې پټ درد ونه لري چې موږ یې اندازه نه شو ګولاي ، فکر کوم چې زموږ هغې په بریالی نه شي ....

نورنوزما حوصله پاي ته ورسیده د خانګې له مشرنه می رخصت واخیست اوله کوټې نه ووتم .

بهر زما په سترګو کې د یوه ځوان ټپي خیره انځوریده چې د سر ببروبښتا ن یې لور په لور شیندل شوي ، سترګې یې د وینو د جامونو په خیر سري دي ، په سپرو شونډو یې وینې وچې شوي ، پرله پسې زاړي اوچیغې وهي :

– زه یوقاتل یم ... ما ووژلـــې .. زه یو قاتل یم ....

* * *

کله چې بیاد روغتون ډیپارټمنټ بـــو رلومړي کوټې ته ورننوتم ، کټ مې چې کوټه په ناروغانو او ډاکټرانو ډکه ده . ځوان ټپي د یوې لویې ډلې په مینځ کې په ګونډو ناست دي اوله لیـــو – لیو زاړي ، داسې ښکاریده چې نور لو په ډیرو چیغو ستومانه شوي دي اوسر له پسې یې داجملې تکرارولې :

– ما و ... و ... ژنې ... زه... یو قاتل ... یم یم ....

کله موچې په بستره وغځاوه اوګنـــه ګونه کمه شوه زه ورنژدې شوم . ده یـــه غوسه راته وویل :

– ته څوک یـــې ؟

ما به خوشالي ځواب ورکړ :

– زه ستانوي معالج ډاکټر یم اوستا سره د مرستې له پاره راغلی یم .

ده وویل :

– مرسته (؟ ...

ما زر ځواب ورکړ :

– هو – هو – مرسته .

ده خپلې سترګې پټې کړې اویـــه وار – وار – هو یې وویل :

– زه مرګ ته اړ یم ، دا مرسته راسره کولاي شي ...

اوبه داسې حال کې چې مخ یـــې بل لورې ته ګرزاوه وویل :

– زه ... یو ... قاتل ... یم .. ما ... ووژنه ... دا ... تر تولو ... لویه مر ... مرسته ... ده ....

د هغه د ناروغۍ په هکله می ډیرې خبرې اوریدلې وې . ډیر ځوان وا وډا – سی ښکاریده چې د ننګ ونه یې د بر له پسې اوناخاپي بیښوبه لمبوکې سوزیدلې دې .

د ځوان ټپي یې لنډه موده مخکې له ګټ شمیر نورو ټپیانو سره یو ځای د یوې لیږې سپې خپه روغتون تـــه راوړې و .

دې ټپي او نورو ټپیانو ډیر ټوپیـــر د رلود . نور په کراره پراته وخودې – لیونتوب هم کاوه . خو هلمې یې روغتون په چیغو ړ ک کړي واوبه وار – وار پـــې له خپل کټ اوخپلې کوټې څخه بهرته د هلیزونوته توپ کړي و .

لږ هم ډیره ناکراره و . تولوویل چـــې ده خپلې ټولې جامې خیرلې وې او – همدا چیغې یې وهلـــې :

– ما ووژنې .... زه یوقاتل یم !؟

هغه وخت چې ډله د ډاکټران د د ه سرته ودرېدل ، یوه ټپي یې تهوویل :

– اوس لږ ډیره لیونی شوي دي . خوورځې مخکې لابنه و ....

هغه یې سروخواوه اوځواب یـــې ورکـــړ :

– هو ... دي په ډیره ځوانـــې کې لیونی شو ....

د خانګې مشر پوښتنه وکړه :

– ... نو تاسو ځان د د ه پـــه تداوي کې ناکام بولـــې .

د خانګې سپین سري ډاکټر ځواب ورکـــړ :

– موږ ډیره هڅه وکړه خو د د ه تکلیف خورازیات دي .

دي موږ ته هیڅ نه وایي ... یـــا پته خوله پروت دي او یا په واز کومـــې په د هلیزونوکې چیغې وهي اوهمد اوایې چـــې :

– زه یو قاتل یم ... ما ووژنې .

او زیاته یې کړه :

– موږ د لته په روغتون کې د د ه په شان ډیر ناروغان لرو . ټول ټهیـــان دي خو دي ... د خانګې مشر ، ماتـــه چې د د ه خنګ ته ولاړ یم مخ راواړاوه .

ما د سر په خوځولو د سپین ســـرې ډاکټر خبرې تایید کړي اوزیاتـــه می

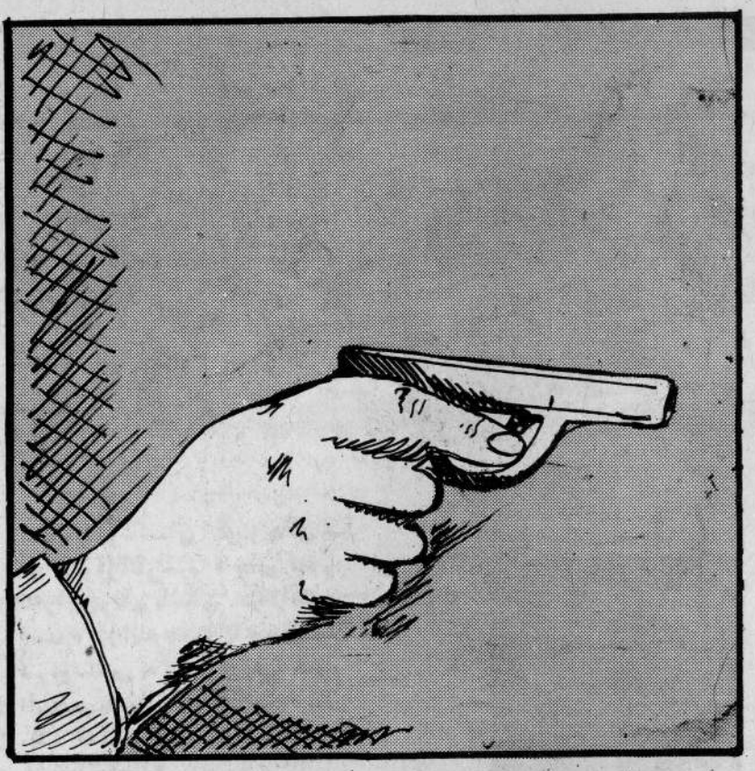

ذ هن کې رڼا کیږي او تښتیږي . ځیلې بنه روښانه ښکاري او ځینې د بر ښنا د یوه ټرک په خیر بلیږي اوبیاورکیږي ...

په دغه ځیروکې زما د خواږه ملګرې ، د کلي د ځوان ښوونکې ، مواد ، خیر ه ډیره برجسته ده او هیڅ به می هیر ه نه شي ....

ما د هغه د ژوند د اسې شیبې ولیدې چې هیڅوا ، ان د ه پخپله هم ونـــه لیدې . لږ ډیر خو هیبتې شیبې (... نه هیرید ونکې اوله ما سره تل پاییـــد ونکې شیبې ....

لکه چې په کلي اوشنو ورشوګانـــو باندې د اوربار ان رابرېوتلې وې هـــر لوري سري لمبې لګیدلې وې اوسیمـــه په ډیزو اولوګیو ډکه شوې وه ... د د – هغګل وټې برله پسې راتوټیدې اود زلمو د ننګې وټې راماتیدې ... په ټرېـــو – لټرېو لاړو باندې خلک هرګډ انـــه بهیدل اوله ټرېډ لوود الیوخخه د ډېرې اوخاورې پورته کیدې ....

ما ښام مهال و خوسترګو لاخپارکو – لاي شواي . مخامخ لمر لوید ود آسمان په لمنو باندې اوربل کړي واود لتـــه داور خوري – وري لمبې د ما ښامنـــې باد له خپو سره لور په لور خوهول – کیدې .

کړه :

د سپین سري تپي خبرې کیمونـــه ورته وې . ډیزاړي په غوږ و نه ننوتـــې: ان د زړه مراندې مـــې خوهولې اود ماغزو په سلول – سلول می ننوتـــې . هغه ټوټـــه ورته ځیرشوم اوغوږ ونه مـــې ورته خلک کړل :

(ښکلی کلی په ښکلو ځنګلونوپوښ ښلی واوشنې پراخه ورشوګانې یې مخې ته غوړ یدلی وي . موږ به هرسهارد – اوبه د مستو خپو په شنهارکې د کارپه لور خواږه واوبه خوښیو کې به مـــو مستې مستې ټجونې اوښتې راواوښتې .

خونا خاپه په خانیو سره ویرانه شوه خا نانوټیبل ته سترګې برګې کړې او بر ېتونه یې سره ټاوکړل . د وې خپلـــې ټولې سمبال کړي اونا خاپه په کلي تلدر راببرېوده .

په کلي باندې نا روغۍ راخوره شوه کلي برابر په د و ټلوویشل شو . پـــه یوه کورکې – کورګې جوړ شول . شنـــه کښتونه د سول اوبه سلګونورخونه پـــه سنګرونو بدل شول .

وروړ د وروړ د ښمن شواوبه هره خوا د سرولمبو ټخمونه وکړل شول . وړ – وړ وبه کلي کې د ننه تور بورۍ اوتـــر کلي بهر د سروجلدو کړوند ې ډېرېدې . سپین ږ یري تپي موږ ته خیرشواوب خپلو خبرونه یې د وام ورکړ :

(د مرګ اود ژوند په دغه لوبه کـــې ډېرې خیرې زما ترسترګـــو سترګـــو کیږي . د ډ ډ یروکسانو انځور زمابـــه

له لیږې نه خوري – وري ډزې اوربدل کیدې . د کلي سابه تپه د ریدلی وه او لمن یې په وینو سره شوې وه ...

زه لږ وخوسیدم اوځان می ټنګ ټـــه چمتوکړ . به سختي پاخیدم اوکوز کیدې روان شوم . هره خواموانې لښتې پرتې وې او سپږ می لوګیوترڅولې .

کمزورې زګیږوي می ترڅوزه شو :

– ا ... ا ... اخ ....

ناخاپه می ځوان ښوونکی مراد ولیـــد چې لوېږې اوپاخیږي اوتروزه – تروزه ځغلي .

لکه چې په دې مخامخ د ور وکې د د ه کوږو . ما هلته خه شی نه لیدل ، شنـــې لوخړې پورته کیدې او د اوربوي نیمې سري لمبې به هغه ځای لږ روښان ټه شانی کړ .

داسې ښکاریده چې د ه خپل کورټه وړد انګل اوخوښې غوښې ناري یې وهلې:

– نوا ... به ... اجم ... – اجملـــه ....

نورنو به ماکې هم د ننګ وا ك لـــه ویاتی . وډ ریدم او د د ه په نند اره – بوخت شوم .

دې د خاورو یوه ځغلی ټه وخوټه . په بیړه – بیړه یې شا اوخواوکتل او په پاتې په (۹۱) مخ کې

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه از : هارون یوسفی

نابینایی که آینده را میبیند و از گذشته ها قصه میکند

در قلمرو تاکستان انگور و جنگل ـ ها ی پر از انار سرخ ، جایی کهدر کنار ان یونان باستان سرافراشته است ، نزدیک چشمه های شفابخش در روستایی به نام " روپیش" خانم نابینایی به نام " وانگا " زندگی میکند که اینده را میبیند و از گذشته ها قصه میگوید .

پیش از ین او را " وانگالیا " مینامیدند ، ولی با گذشت سالها حتی نام او فرسوده شد تا این که به " وانگا " مبدل گردید .

در مورد این زن نابینای بلغار ـ یایی زیاد شنیده بودم . قصه ها یی در مورد او انسان را به حیرت وا ـ نداشت و ادم یک بار دیگر متوجه میگردد که بشر تاهنوز نتوانسته است به اسرار بزرگ جهانیکه در ان زیست مینماید ، پی ببرد .

دو سال پیش وقتی در " یورملسه " واقع جمهوری لیتوانیای شوروی مجله معروف " اگینوگ " به دستم رسید و در ان مقاله یی راجع در مورد " وانگا " خواندم ، همانشب تا صبح نتوانستم بخوابم . راست بگویم مغز سیدم ، ـ این که از چی ترسیده بودم ، خودم هم نمیفهمیدم .

تصادفاً سه روز پس از ان ، مجله " بلغاریا " چاپ صوفیه توجهم را جلب کرد که در ان نیز صفحاتی را ویژه این زن نابینا ساخته بودند

پس از ان همواره به این زن نابینا میاندیشیدم . خیلی دلم میخواست او را از نزدیک ببینم .

سال گذشته سفری به بلغاریا داشتم . از میهماندار خود در مورد وانگا پرسیدم . از وی قصه های جالب و باور نکردنی برایم گفت ، قصه هایی را که یا خود ش به چشم دیده بود و یا از زبان دوستان و نزدیکان خود شنیده بود . از او خواهش کردم مرا نزد وانگا ببرد سرانجام ، به راه افتادیم . ده ها کیلو متر فاصله را از صوفیه با موتر پیمودیم ... ولی افسوس که وانگا همان روزبه شفاخانه بستری شده بود و ما نتوانستیم او را از نزدیک ببینیم .

مطالبی راکه اکنون مینویسم فشرده ، مقاله ها و داستانهاییست که درباره ، این زن نابینا یا خوانده ام و یا ـ شنیده ام .

* * *

همه چیز در ان روز نامیمون اتفاق افتاد . وقتی ، کودکان متوجه ابر سیاه و تاریکی در اسمان شدند و به فکر این که احتمالاً ژاله خواهد بارید ژاله نبارید در عوض باد سرد و تندی برگهای جوان درختان را ربود و در بستر کوچه ها ، دیوارهای خاکی ساخت . گرد باد نزدیکتر و نزدیکتر شده رفت تا این که دخترک هفت ساله یی را با خود به هوا برداشت . در

(c) ketabton.com: The Digital Library

در بلندیها جایکه گرد باد در دروه خود زوزه میکشید . دخترك احساس کرد که کسی به سرش دست کشید . — دخترك از هوش رفت . وقتی به هوش امد ه در زمین بود ه ولی همان قسمت از سر او درد میکرد که تاکتو ه وقتی به همان قسمت دست میزنی ه درد میکند .

پس از ان " وانگا " به زودی نا بینا شد . و پدر و مادرش او را به مکتب نابینایان شامل کردند تا با — شد چیزی بیاموزد .

بعد از ظهر روز پنجم اگست بود که در برابر " وانگا " مرد ناشناس — عظیم الجثه یی ظا هر شد و گفت :

— فردا جنگ عمومی دوم اغاز خواهد شد و تو باید به مردم بگویی که کی میمیرد و کی زنده میماند .

و از همان وقت اوبه پیشگو یی پر داخت .

وانگا در یکی از مصاحبه ها یش — گفته است :

" من با مرده ها حرف میزنم ووقتی به حالت خلسه میروم ه نخست ایه حالت را در زبانم احساس میکنم و بعد در مغزم . پس از ان اصلا " هیچ احساسی نمیکنم و همه چیز جدا از من میگذرد و اما هر گا مرده ها چیزی راندانند ه ان گاه صدایی از دور گاهی بلند و گاهی اهسته شنیده میشود . گویی در تیلفو ن از فاصله خیلی دور صحبت میکنند " .

و اما طی مدت بیش از چهل سال حکا یات زیادی در مورد این زن — عجیب ابنا شته شده است .

گیورگی کانستانتینوف مدیر مسئول مجله " پلامیه " چاپ بلغاریا میگوید :

" باری در یکی از عروسی ها ه وانگا در وسط محفل عروسی عزم رفتن به خانه کرد . خواستم دراپور او را — جستجو کنم . دریور را دو ساعت پیش در سرك دیده و او را به خورد ه مشروب دعوت کرده بودم . ولی دریور دعوتم را رد کرد و گفت که اصلا " به مشروب عادت ندارد . وقتی خواستم به جستجوی دراپور بپردا زم وانگا مرا مانع شد و گفت :

" جستجویی فایده است زیرا دریور مست و لایعقل افتاده است " .

نمره پلاك و اپارتمانی راکه او مست افتاده بود ه نیز برایم گفت . سر انجام به ادرس یاد شده رفتم .

دریور واقعا " در ان اپارتمان مست افتاده بود . و طوریکه معلوم شد هنگامیکه در اطراف رستوران در گشت و گذار بود ه با دوست دوران سر — بازی خود که شاید بیشتر از بیست — سال همدیگر را ندیده بودند ه بر — خورده و هر دو این تصادف نیك را جشن گرفتند " .

اگر چه این حکایت بیشتر به فکاهی شبیه است ه ولی بعضی از پیشگو یی های وانگا انسان را شوك میدهد . به گفته " خود ش ه او شکست نازیها را در جنگ دوم جهانی و حوادث — سال ۱۹۶۸ چکوسلواکیا را پیشبینی نموده بود .

او برای لودمیلا ژیفکوف " دختر منشی سابق حزب کمونیست بلغاریا " حادثه " وحشتناك ترافیکی را پیشگویی نموده بود که واقعا " ان حادثه چند روز پس از ان اتفاق افتاد و لودمیلا ژیفکوف در اثر ان حادثه کشته شد .

وانگا در سال ۱۹۷۰ برای میرزا تو رسون زاده " شاعر و نویسنده — بزرگ شوروی " توصیه کرده بود تا از اتش دوری نماید . و به زودی در

بقیه در صفحه (۸۶)

(c) ketabton.com: The Digital Library

د لمنو او فلسفو په هنداره کې په زړه پورې خبرې

د هغه له رنځ او درده ډک خبرې د ژوند له ډېر سختو شېبو او حالاتو څخه حکایت کوي. مګر له دې سره سره د هغه په خبرې کې د صمیمیت اواسېدو اړي او په راتلونکې باندې د باور ټینګښت اونښتانې په بشپړه توګه خرڅ ېدې. هو. هغه زموږ د نظر اومرکې ده پېژندل شوي هنرمن اولوبغاړي عبدالله صمدي دي چې د ژوند په پنځمه دېرش کلنۍ باندې يې ګام اېښې دي. د دغه هنرمن په باب باید دوایوچې دغه هنرمن په ۱۳۰۹ کال کې داد بیاتو له پو — هنمې څخه فارغ شوي دانګریزي ژبې په برخه کې يې زده کړې کړې دي — اومرد کابل ښار په پوه ښوونځي کې د — ښوونکې په توګه د نده ترسره کوي لهغه سره مود هغه د هنري د کړوږو په باب خبرې کړي دي چې د لته يې لولو:

— کولاي شې دوایې چې تاسې سینما ته په کوم ارمان سره رامخه کړه.

— هغه وخت چې د ښوونځي زده کړې کونکی وم په هغو شپو ورځو کې مې د تفریح دواړه وسیله سینماوه. مازیاته هیله درلوده چې کاشکې زه هم یو روز داسې لوبغاړي شم خو د سینماد پر — دي پرېښ ځمان وېنم د هغه دغې مثل په ویلو سره چې ((جو ېنده ېابنده ماست)) ما هم تصمیم ونیوچې په رښتنې توګه دغې خواته رامخه کړم په ۱۳۰۳ کال کې مې د راد یو د هنرا واد بیاتو خانګې ته غوښتن لیک ورکړ اول لته مې په خپلو هنري کارویاندې په تمثیل پیل وکړ دا د دې دلته مې اوولس کاله کارو کړ اواوس دادي په خپله هیله بریالی شوم او — سینماته هم رامخه شوي دي.

— تاسې د تیاتر او سینماد شرایطو د اړیکو په باب خه فکر کوي.

— تیاتر او سینماد وه لغتونه دي چې له ظاهري پلوه له یوه اړخه سره توپیر لري خو دا باید ووایم چې هنري کارونه له یوه اړخه سره د ما نا یه لحاظ کې ګ اړیکې لري. که چېرې خوک وغواړي چې سینمایی کارونه ترسره کړي ترهرخه د مخه باید خپل کارونه د تیاتر له هنر څخه راپېل کړي. ځکه ترهغه وخته پورې چې د تیاتر په ساحه کې یو لو — بغاړي منظم کارونه کړي هغه جسمایه یوه بشپړ ازاد لوبغاړي چې د یوه بنه اکټ اوږست خاوند وي اوښتې شي. — هغه خوک چې په تیاتر کې کاروي — هغه د سینما د پېرنه او بریالی لوبغاړي هم کېدای شي.

— یعنې ستاسې په نظر هغه خوک چې سینماته رامخه کوي هغه باید خپل کارونه له تیاتر څخه راپېل کړي.

— هو. د سینما لوبغاړي باید یو وتلی مسلو وي. هغه باید ترهرخه د مخه د یالوګ او د جملو د ویلو د وول او په جسمي لحاظ د بدن د غږ وحرکتونه په بشپړه توګه ترسره کړي اوهم باید پرله پسې تمرینونه په هغه ټاکلې برخه کې ترسره کړي. که چېرې موږ په خپله سینماکې د هغو هنرمندانو لپاره چې په تیاتر کې کارکوي دا لاره اواره کړو چې سینماته یې رامخه شي په دغه حال کې کېدای شي دوایوچې له هغوکسانو څخه به د پېرنه اونامتو لوبغاړي رابورته شي.

— تاسې ترکومې اندازې خپل رول او ځان د ډایرکټر په واک کې ورکوي.

— که څه هم د تیاتر او سینما لوبغاړي د کارګردان د خبرو او کړ وږو تابع دي خو دا باید دوایوچې د لوبغاړي کار به هغه وخت بشپړ وي چې یواځې د ډایرکټر په خبرو پسې ونه کړي. هغه باید په خپل رول کې تولنه له پا ده ونه باسي. هغه باید په خپلو هنر ي کړ وږو کې هم هغه رښتنی احساس ته چې د یوي هنري پدیدې لپاره د ي ځای ورکړي.

— په کومو فلمونوکې موکارکړي او تر کومې اندازې له خپل کارڅخه راضي ياست.

— په زیاتو تلویزیوني فلمونوکې چې شمېر یې شلو لندو او اوږ د و فلمونوته رسېږي ماکارکړي د هغو نومونه دادي: ((اشك ولبخند)) ((مجرم)) ((پرانستی قفس)) ((خدایی خدمتکار)) ((دري ماران)) ((تورې خېرې)) اوېوشمېر نورو سینمایی فلمونوکې چې په هغوکې ((لحظه ها)) او ارمان او نور راځي ما برخه اخستې ده.

زه په خپلو فلمی کړ وږو کې د ((لحظه ها)) په فلم کې چې لومړنی مطبوعاتی جایزه یې هم واخیسته ځمان بریالی احساسوم

— ستاسې په نظر به یوه فلم کې طبعي والی په اسعداد بېړې تر لې اوکه په زده کړه. ځکه زیاتره فلمونه چې موږ یې ګورو په هغوکې موږ ویلو چې لوبغاړي په بشپړه توګه د مصنوعي وستونو تابع ګرځي.

— زما په نظر د واړه تاکونکی اوهم اهمیت لرې. خو دا باید ووایم چې اکاډیمیکې زده کړې کولاي شي د لو — بغاړي هنري ستونزې له منځه یوسي.

— تاسې ګڼه فلمونه هم جوړ کړې دي.

— تراوسه یې په ذهن کې دا ډول فکر نه دي رامنځ ته شوي ځکه د فلم جوړ ونه ساده او اسانه کارنه دي. د یو فلم د جوړ ولو لپاره ترهرخه د مخه اوږ د و او پرله پسې اکاډیمیکو زده کړو ته ار تیاوه. زه تراوسه بېړي د هنرد و — ستانو په منځ کې د لوبغاړي په توګه پېژندل شوي یم نه د ي فلم جوړ ونکی په نامه!

— په سینماکې موله خپلوکاروڅخه خوښ اوراضي ياست.

باقي يې په (۳۰) مخ.

(c) ketabton.com: The Digital Library

متن چکرورتی:
وای از دست خبرنگاران!

ترجمه از: هیمالیا

متن چکرورتی را در دهلی نو هنگامیکه مصروف تو تنکه فلم تازه اش به نام "من ـ منگل" در موهن ستدیو ، دیدم . همینکه به من متوجه شد ، ناگهان کار شوتنگ را قطع نموده با شتاب نزدیکم آمد. هنوز احوالپرسی مختصر ما پایان نیافته بود ، که بالحن سرا پا گله آمیز و عتابانه ، مرا مخاطب ساخته گفت :

شرما " بسیار زیاد خوب شد که ترا دیدم ، ببین دوست ، تو وفادارترین همراز و همبازی دوران کودکیم هستی ، میدانی نزدیک است دیوانه شوم . ترا به حق دوستی سوگند ، گفتنی ها و شکایت های مرا هرچه زود تر در یک نشریه ، قابل اعتبار و پر خواننده چاپ کن . آخر شرما تو مفهومی این مجله ها و رساله های پول پرست تجارتی که از تقدس مسلک مصبوعات و ژورنالیزم سوء استفاده وحشیانه مینمایند ، چی لطمه های خود غرضانه و غیر مسوولانه یی به شخصیت شماری از هنرمندان وارد می آورند . این بیچاره گان بیخبر از همه چیز ، شب و روز مصروف اجرا کردن رول هایشان در برابر کمره ها میباشند و غالبا مانند من کمتر روز نامه ، مجله رساله فلمی میخوانند وقتی از زبان دیگران تهمت و بهتان بزرگی را میشنوند که به گونه اعتراف و از زبان خود شان چاپ شده ـ چی حالتی برایشان دست خواهد داد ؟

همین حالتی که اکنون خودم دارم به آنطرف (سمت چپ ستدیو) نگاه کن ، آن سه نفر را میبینی ، خبرنگاران رسالات فلمی استند ، هرقدر اصرار کردند ، به مصاحبه حاضر نشدم یکی از آن ها برایم گفت :

بقیه صفحه (۷۷)

(c) ketabton.com: The Digital Library

مادهوری در راه سینما

ترجمهٔ: "سیگما"

مادهوری یکیست هنرپیشهٔ زیبا روی ، حلول سال ۱۹۹۰ را در منزل خویش طی مهمانی شانداری جشن گرفت . این میزبان محبوب و با فر پافشاری ها و دعوت های پیهم دوستان فلمی و غیر فلمی اش انقدر با مهمانان رقصید که اگر مداخلهٔ سیمافرگهی (دایرکتر) نمیبود شاید مادهوری به بهانهٔ رفع خستگی ، تا دو ماه دیگر نیز به کار شوتنگ حاضر نمیشد .

او پس از پیروز بهای اخیرش به چنان ساده گی خواهش دایرکتر ها را (جهت سهم گرفتن مادهوری — منحیث هیروین در فلم های شان) رد میکند که برای همه قابل تعجب است .

خبرنگار مجله "سما" خانم "شباب" به اجازه ، همه مهمانان مصاحبهٔ علنی و رو باروی با مادهوری انجام داد که اینک تقدیم خوانندگان میگردد .

* چگونه به جهان فلم پاگذاشتید ؟

— شاگرد صنف ششم مکتب بودم ، استادان ما مصروف تهیه یک پارچه تمثیلی به خاطر تجلیل از روز آزادی هند بودند ، و خواهر خوانده ام — انامیکا نمیتوانست نقش خودش را — درست بازی کند . ناگهان چشم معلم " آرت " به من افتاد ، فریاد زد : پس فردا جشن است و ما هنوز صفر هستیم ، بیا به جای انامیکا تمرین کن ورنه آبروی مکتب ما بر باد می شود .

و من که از مدت ها قبل سخت تحت تاثیر هیما مالینی بودم با تقلید صد فیصد از او نقش دخترک مبارز را بازی کردم .

وقتی اعضای فامیلم در روز جشن این پارچهٔ تمثیلی را مشاهده کردند با خونسردی گفتند : این کار ها مزاحم درس هایت میشود و مخصوصاً تو که باید داکتر طب شوی لازم نیست وقت گران بهایت را به باد بدهی و به اینگونه از جهان تمثیل و هنر فاصله گرفتم .

دو سال بعد مکتب ما رشته بندی شد و من به دیپارتمنت نبات شناسی رفتم روزی استاد نبات شناسی ما به یکتن از خبرنگاران که برای مصاحبه با متعلمین ممتاز آمده بود معرفی کرد پس از ینکه عکس های ما گرفته شد ، عکاس رویه من کرده گفت : چند سال پیشتر تو در پارچهٔ تمثیلی " آزادی " نقش یک دختر مبارز را داشتی ، چرا دیپارتمنت " آرت " را ادامه ندادی؟ گفتم : میخواهم داکتر شوم . او گفت : اگر خواسته باشی ترا به گروپ راج شری معرفی میکنم تا در فلم ها برایت نقش داده شود . فردا عکاس باد وستانش آمد ، پیر مردی از جمله آن ها از من دعوت کرد که در فلمش به نام " ابودهر " نقش یک دختر روستایی گلفروش را بازی کنم ، که پذیرفتم . من به ذهن خودم (باز هم بتقلید از هیما) هنر پیشه واقعی شده بودم . واضحاً بر داشت من نادرست بود . فلم ناکام شد (و گروپ راجشری هفت لاکهه روپیه خساره مند گردید .) بیا

بقیه در صفحه (۷۶)

(c) ketabton.com: The Digital Library

شفا با گرمای دستان یک داکتر

آشنایی با داکتر گل محمد "سوری" و شیوه کار

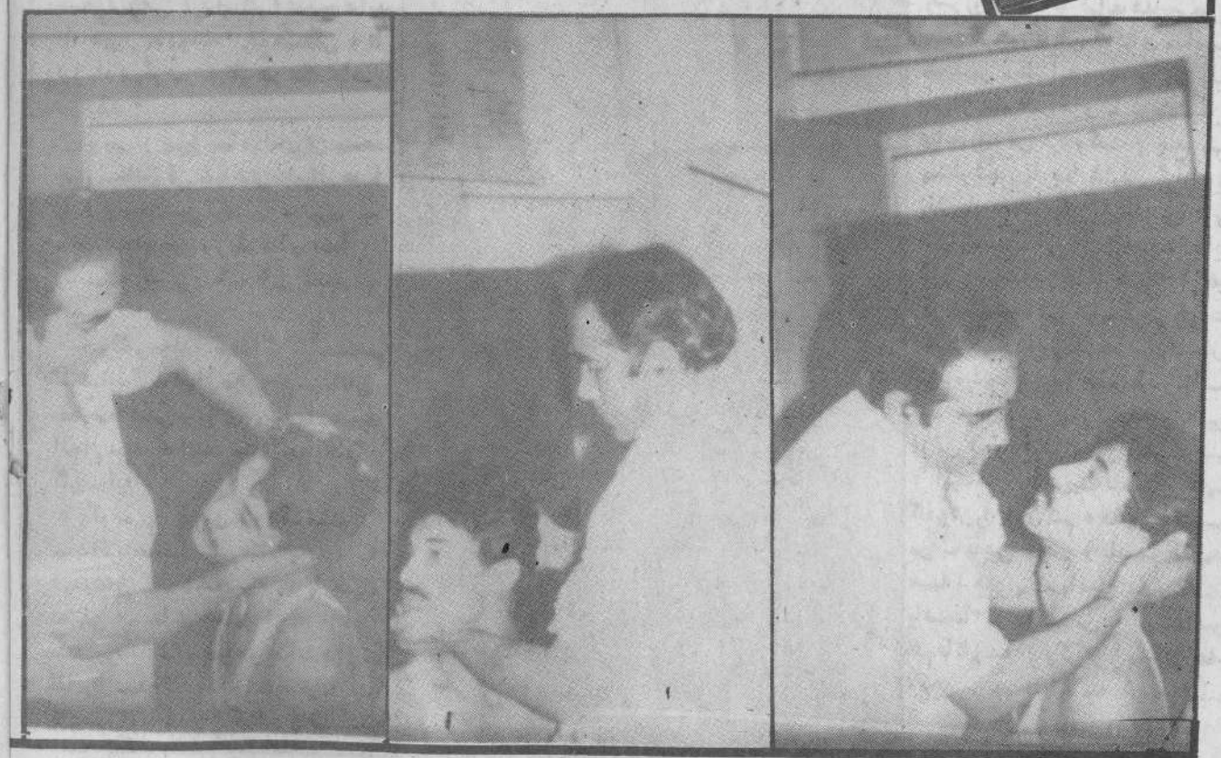

مصاحبه کننده: کامله حبیب

او به نام منوالوتراپی

نامش را هر بیمار فریاد میزند. نام داکتر گل محمد "سوری" را که دستان پر صحت میبخشند و سخنانش آرامش بخش لحظه‌های دردوا ندوه‌ـ بیماران است. تاکنون عملیات زیادی را موفقانه انجام داده‌ـ است.

او صبحها ناله‌ٔ بیماران را جواب میدهد. درطول روز با بیماران است. به مسلک خود عشق میورزد و آن را بالاتر و مقدستر از هر مسلکی میداند. به حق که چنین هم است.

هنوز خیلی کوچک بود که به مسلک طبابت علاقه مند گردید. دردوره‌ـ مکتب در روستایی که میزیست شاهد صحنه یی بود که زن حامله یی را سوار بر مرکب به شهر میبردند، زیرا در آن روستا، داکتر نبوده

عقلاً خانه نبود و سرک موتر رو هم نبود. و از همان لحظه در بچه یی در ـ ذهن کوچک او آغاز به باز شدن کرد. از آن لحظه با خود عهد بست که حتماً داکتر میشود. زیرا که مشاهدهٔ آن صحنه در اوتاثیر عمیقی به جا گذاشته بود و آن وقت که آرزویش تحقق یافت و داکتر شد و دیپلوم به دست آورده در روستای خود، معاینه خانه باز کرد و تا امروز ـ همانجا فعالیتش را ادامه میدهد.

محترم داکتر گل محمد "سوری" در سال ۱۳۲۵ در روستای قلعه بها در خان چارده‌ی کابل در یک خانواده‌ٔ دهقان تولد شد. تعلیمات ابتدایی و متوسط را در لیسه محمود طرزی و بکلوریا را در لیسه عبرشاه سوری و تحصیلات لیسانس را در ـ پوهنځی طب کابل به سر رسانید.

صحبت با چنین داکتری که بیماران را صحت و اطمینان به زندگی میبخشد جزء آرزوها بم گردیده بود. لذا از او وقت ملاقات گرفتم و به دیدنش رفتم در آغاز صحبت از او پرسیدم:

ـ حی خوب است که شما طبیب استید ولی اگر طبیب نمیشدید کدام مسلک را انتخاب میکردید؟

ـ اگر طبیب نمیشدم، آرزومندی دوم من به زراعت و مالداری بود. اما در مورد طبیب شدنم، در گام نخست معلاقه مندی خودم و از سوی دیگر، ترک ضرورت منطقه و مردم محل مرا به آن واداشت که طبیب شوم و از جانبی هم خوش چانس بودم که به وصف آن که درجه‌ام در صنف، بسیار پایین بوده کورسهای مستعجل و ترفری و دیگر کورسهایی که در آن ـ وقت بدون نظر داشت خواهش خودم در آن شامل کرده بودند از آنها رهایی یافتم.

* آیا در رشته‌ٔ تان گاهی به بیماری برخورده اید که برای درمان نمودن آن خود را عاجز دیده باشید؟

ـ به ارتباط رشته‌ٔ مسلکی تخصصی نظر به شرایط زمان و مکان کمک های ابتدایی و عاجل وجدی را در ـ زمینه به انجام رسانیده‌ام و ما گاهی بیمارانی هم پیدا شده اند که در حصهٔ کمک به آنان من چه که هرکس دیگر، درمانده و عاجز بوده ـ است. اما با آن هم تاجایی که امکان داشته است کمک کرده و بیمار را از چنگال مرگ رها ساخته ایم.

* در مورد منوالوتراپی یا تداوی با دست چی نظر دارید؟

ـ منوالوتراپی یا تداوی با ـ دست، البته از ابتدای خلقت بشر وجود داشت. تداوی با دست، از ـ نوازش کردن و ماساژ دادن نواحی دردناک عضویت توسط خود بیمار و یا نزدیکان وی و یا افراد واقف آگاه از زمان های کهن، رواج ـ داشته تا این که در تمام جهان و مناطق به شکل حرفه بدر آمده و

بقیه در صفحه (۸۴)

(c) ketabton.com: The Digital Library

یک روز باتو با مادرم

فکر کن،
من، اگر —
گل صد برگ فراموشی را
به آب دادم
و یادت را
در گودیه های گرم صبر
زیر خاکستر —
های‌هوی و فریاد
خواب دادم،

تو، مرا بانگ بزن
نمی گویم:
در کف امین آهنگ
و در چهره لهجه
من،
برای تو
شاید، کوتاهترین جمله باشم
((آنکه بود ونیست.))
آری،
من برای تو
شاید در همین جمله کوتاه شوم
اما،
من، برای تو
از این نقطه
آغاز میشوم:

من، با تو
فاصله یی را
باور دارم
نه نسلی را!
بسته گیی من به عاشقانه ترین راز
به صادقانه ترین پیوند: —
به تو،
صنوبر سبز باور است که —
از شوره زار شک
کوه ها فاصله دارد،

من،
برای تو
شاید عصری —
سنگ گشته بودم
آنروزها که تو
در رحم درد وخاکستر وآتش
در انتظار سلام من نشسته بودی
با هیچ بوسه یی به دیدارت نرسیدم —
و تو،
بلند اشتهی!
اوه رمز اب هوس‌ها
سرمی شوید..
گفتی باخود!
دل مرد،
دل گنجشک نه باید باشد
و پیوند ش
با خانه، با مادر
پیوندی کبوترانه..
وهنگامی که —
مادر بان
زخمهای تازه جوش کرده ات را
می بوسید،
تو به چشمان وی کرده اش
خیره ماندی و گفتی:
«مادر!
بده دستت را»
وانگاه
دق آبله های خشک را بوسیدی
و گفتی:
«مادر:
برایم دعا کن
که تا بهار زنده مانم.
باز، گرد گل های پشمی پانچه را
تازه خواهم ساخت
و دستهایت، هرگز
آبله نخواهند بست..»
«او را بگذار...
باخودش باهوسش...»

***

اما:
نی، نی،
من بی تو —
و بی مادرم
هیچ نسلی را باور نکرده ام،
واگر بهاری را
فارغ از آتش و درد
پشت سر کرده ام
از هرشگونه وهرنگ
سراغ بوی عرقهای جامه های شمارا
ریوده ام
و با هر صاعقه یی
ابر گردیده ام و سرگردانی شما را
در پای دیوارهای بی بام،
گریسته ام.

زخم های من،
دیدنی نیستند
و درد های من
در شمار سرانگشتان
کوتاه نخواهند شد
من،
دیوانه نیستم
اگر عاشق نبوده ام، شاعر استم
پس بی درد،
بی عشق،
و بی احساس
چی گونه زنده بوده ام؟

***

سرنوشت
گله بانیست که آدمها را
هرسو وهرجاکه دلش خواست
می کشاند، می چراند
و یا،
به گرگ اجل میبخشد

***

یاری، با من بند پیر
آدم —
همیشه آدم نیست
گاهی سنگ است
و گاهی بنبه در کف باد حوادث،
انگار،
توآن بودی و
من این
تو برجایت ایستادی
و مرا اگر باد
از شاخه ام ببرد،
بر جنگل سبز باور جسپید م
تانشانی باشم —
از بوته ام.

***

عزیز سالها وسال من!
مگو:
((برای من — برای مادرم
دلسوزی نه مانده است))
ولی سالها برای تو — برای مادرم
سوخته
و تا هیزم تهیدن برایش
تمام نگشته است،
تنور گرم عشق عزیزان خواهد بود
من،
یک روز، با تو با مادرم
— دور گل های پشتو نی
همه ناگفتنی ها را
یک یک بازخواهم گفت...

م. ف. رحیمی

(c) ketabton.com: The Digital Library

تعبیری از ژرفنا

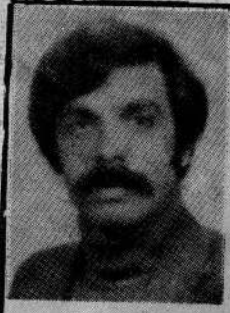

ای نگارین بهار من
با تبسم دستان سپیدت
بر برهنه گی بید

• • •

ای نگارین بهار من
با شعره چشمانت
بر فقیرانه ترین شام نماز

• • •

ای وحدت من
با شکوه سلامت
یگانه ترین تعبیر

ای دیدار من
با تخیلی پر هیجان
یگانه ترین سیمای

ای نگارین بهار من
بر خوابهای نیمه شب روز

• • •

ای مسیح من
شفاف ترین تصاویر
در انگشتان آیینه

ای نور من
گرمترین بید
در دهکده گندم خوشه

ای نگارین بهار من
بر شبنم دعای مهتاب دامن

ای نگارین بهار من
با واژه های پر درد عشق
بر دروازه های خسته شهر

• • •

ای ایمان من
با قلب کوچک غمگینت
پر بارترین تاوید

ای نگارین بهار من
بر دلهره و تردید

• • •

ای دستهای من
یگانه ترین محراب
در کمانه های دود

ای نگارین بهار من
بر شیشه های زخمی این شهر

عبدالله نامی

۶۸/۱۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

د ځوانۍ ګلونه

زما د مینې ښکلې ښکلې یانې
چې د سپرلۍ ښکلا پرې نه ښکاریده
په مرمۍ نولیچوخوب ته یې سرنه ټیټاوه
د پښتنې عظمت نشه یې
پرته خته کې وه
دفه غرور یې د بېرې بهرونو
مات نه شوکړای
کړه صدقه یې له زلفانو
د ځوانۍ ګلونه
خودفه توریاران یې
ګله دغاړې امیلونه نه شول
چایې دیانو رابه ل
په شپه کې ونه لیدل
په ځوانیمرګۍ مینې
د چاخماري نازنینې سترګې
باندې نمجنې نه شوې
خود ځوانۍ ګلونو
د چانازکو پښو تـــه
پاسته فرشونه جوړ کړل

قتیل خوږ یانې
کابل ۲۰ر هر ۱۳۶۷

علت!

ګوري زمونږ ه د ژغورنې ونه ۰
چې په یې موږ د یخوسیوروبه پستولاسونو
د لمر له تاوساتلو ۰
وې به ولاړ ه په شکلن اوجذ بوونکې ډاله کې
چې مود وینود ریاب ۰
خړ وبه نکړ له هم ۰

راځې چې وګورود اخپلې وینې
چې د افیونو اوشرابواود بندګونشو
بدلې کړې نه وې ۰
په ژوند وژونکود هرو ۰
ځکه زمونږ ه د ژغورنې ونه
زیږ یزې ورځ تروړځې ۰

راځې پیدا کړ وهغه خوک چې اجوې ونې ته
ذ هرد مرګ اویږي ۰
اومونږ له سیوري اوښکلاخلاصوي ۰

اخ ! تاسې ځیرشئ ۰ راشئ !
د اخوولاړ ه د ه په پاکه اومټینه خاوره
نیلي یې هم ټینګې دي ۰
زمونږ ه وینې هم لاوینې دي بنګ شوي ندي ۰
اود د بنود هروهم نده افیزه بنندلې ۰
خو ۰ د لته هرې خواته ۰
د ضرناکوموږ کانولخوا
زورګور ونه اوسوري جوړ شوي ۰
اود اخوځکه زمونږ وینې د ریاب په شانې
ځې د ګور وله ملاځه ۰
د د ښمنانوپښ ته ۰

۲۸ـ۱۱ـ۱۳۶۸
م ابراهیم شینواري

وښه!

به هغه ورځ باندې باران وورسـ
چې د وزمې ډاباران باران شو ۰
خوچې څوتنې تریې به ګودر مخ ومینځله
دې د ښکلو د موسم برسـات ته
راغله د اونګو د موسم ډلونود فرصنده رکړې
خدایه ژوند ون یې د ګلونود فرصنده رکړې

کابل ۱۸ر ار ۶۷

خالق وښه

(c) ketabton.com: The Digital Library

راغله

په خوب ویده وم ، نیمه شپه وه چې می سرته راغله
راغله زما په لوري راغله ، که نظر ته راغلـــــه

ما خوښولی سترګې برانسته چې وینـــم
راغله راوړي اندي شوله ، لږه می مېګرته راغله

پس پونا خایه راولاړ شوم ، ځای کې کېناستمـــه
ګرانه په ورو ، ورو ګرځېده له ، د زړه سرته راغله

ما د ښو په خوکو دي ته هرکلی ووایـــه
د زړ ګي ورمې ورته بېرته کړ ، چې د رته راغله

هغه له مالږ ګیله منه ، لږ خپه ځوند ي وه
خود لاسامی کړ له ځکه می خپرته راغله

په قلمرو باندي د زړه چې حکمرانه شوله
د زړه پېتل کې یې ځاي ونیو ، بیا بهرته راغله

چې سهیلې لیچې یې سرد یږي د ي زما سرته کړ لی
هاسري منګولی یې بستر ا ځنی بهرته کړ لـــی

کابل ۲۹ر۹ر۱۳۶۱

تا نه ځي سهیلې

په سپین مخ یې تورې زلفې راخورې وي
د وار ه سترګې یې له خوبه تکې سرې وي

په خند اوبه هوس به لا ر ه تللـــه
د زړ ه تل کې ورسره خوږي اسرې وي

د ایه ځان او به جهان نه وه خبر ه
ترمینې زړ ه یې جابیرې سرې لمبې وي

د ځوانۍ غرورکې ډوبه وه نشه تلـــه
خپرې شوي یې د حسن پلوشـــې وي

له په ځکه ، نه آسمان ته ځوانیمرګـــه
د رسره د تاند وهیلوتلوسې وي

ترګلاب لاښایسته ، تر و تازه وه
د وار ه شولدي یې مرجان نه هم لاسرې وي

په وعده یې انتظارکړم ، کړم مخال ته
وایی ماته د مینې زړ ه اشاري وي

هر ساعت ، هره شیبه یې لار ه خـــار م
چې یې زړ ه راځلی وړي هغه خوار م

کابل ۱۳ر۱۰ر۱۳۶۱

محمد علي توکلي وړک

څو شعرونه

* * * * *

نوی ، نوی

لیږ مه زما لیلاته پیغامونه ، نوي ، نوي
د نوي کال تبریک او سلامونه نوي ، نوي

د مینې ، مینتوب نه ، زه په خوله خبرې نه کړم
قلم باندي لیکم د زړ ه د ردونه ، نوي ، نوي

ویده احساس می ځکه بیاله خوبه پاتېدلی
و یښ شوي ، کړي هوس او ، ارمانونه ، نوي ، نوي

د ګډو امید ونو ، تاند وهیلو په د رشل کې
زما مخ ته پراته ، د عشق کارونه ، نوي ، نوي

یولیم ځلی یې ویلم چې می زړ ه کې مودا م ګرځی
نو ځم هغې ځنم ته ، زړ م ګامونه ، نوي ، نوي

آستان کې یې د ډرېږم ، ورته راز د مینې وایـــم
چې راکاند ي د سرولپو جامونه ، نوي ، نـــوي

ضجن زړ ه به می خوښ شي ، جم اوجوش د نوبهارته
سهرلی راوړ ل ، فاتول ، ریدي ګلونه ، نوي ، نوي

زه مخ کې ورته زړ م د عقیدت تازه ګلونـــه
رښتیا توکلی یم ، کړم هرضونه لـــوي ، نو ي

کابل ۱ر۱ر۱۳۶۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

یک احساس گمبود ازاو ساخت

سلوستار ستالون

ترجمه از جمشید ((سلطانی))

به تاریخ ٦ جولای ١٩٤٦ در یک محلهٔ فقیر نشین شهر نیویارک تولد شده است. پدرش سلمان هادی — ایتالوی الاصل و مادرش رقاصه یک کابارده بود. او طفولیت آرام و سخا— وتمندی نداشته است:

من یک طفل جذاب و بشاش نبودم خالهاء رنجور و دردمند میخوردم. — عادت نداشتم با سایر اطفال بازی— کنم همیشه به تنهایی و در یک عالم از تخیلات زندگی میکردم."

اغاز پرابلم های او از زمان تولد وقتی که نرس قابلهٔ بی تجربه از اثر بی مهارتی باعث شد تا سمت چپ صورتش ضرب دیده و بی حس و تقریباً فلج گردد که مایل بود گوشه های چشم و لبهایش به پایین موید این حقیقت است و باعث شده تا در تکلم مشکلاتی اقتباس نماید و بخشی از کلمات را درست تلفظ نتواند. او طفلی بوده درون گرا و مرموز و غیر قابل توافق با دیگران. اطفال همیشه به خاطر نامش "سیلوستار" که در فلم های کارتونی نام پشک مضحکی بود که عقب کنری ها میدود. و به خاطر جسم کوچک و کم رشد او مسخره اش میکردند و در زنده گی فامیلی هم از اقبال چندانی برخوردار نبود. زیرا هنوز ١٢ سال — داشت که پدر و مادرش از هم جدا شدند. او زنده گیش را با یک مشکلات افتاد و استقبال نمود و با— مشکلات او به مبارزه برخاست. وقتی با مادرش به فلادلفیا رفت. — مادرش (که با مرد دیگری ازدواج نموده بود) به ایجاد "سالن پرورش اندام" اقدام کرد و از همان زمان سیلوستر دریافت که با پرورش اندامش میتواند بخشی از کمبودها و نارسایی هایش را بکاهد و به طور مشخص به صورت — انفرادی "پرورش اندام" روی اورده و در پهلوی ان تمرینات بوکس را دنبال میکرد و از اثر تلاشش به سمت کاپیتانی تیم "فوتبال امریکایی" مکتبش برگزیده شد و جهت مبارزه با ناتوانی ها و عیوب دوران طفولیتش بعضی تمارین مشخص لسانی را پیش گرفت تا خوبتر تکلم بتواند و بدین ترتیب توانست تا خود را نو جوان انگشت نما بسازد. سپس با عقد قرار داد با یک مکتب امریکا— یی در نیویارک در سالهای ١٩٦٥ و ١٩٦٧ جهت تمرین قسم بوکس ان مکتب عازم اروپا شد در عوض ان مکتب پول تحصیلش را میپرداخت این نخستین قرار داد حرفه یی او بود. در نیویارک او به حیث بادیگارد شهزاده پاول میسر شاه ایتوپیا وظیفه گرفت و گاهگاهی هم در پارچه تیاتری "ارتور میلر" به نام "مسرگ یک مامور مسافرکار میکرد". بعد از ختم قرارداد شریا مکتب امریکائی دو سال دیگر در شهرهای کلان ویاریس فرانسه مورد بازداشت قرار گرفت و در سال

بقیه در صفحه (٥٤)

(c) ketabton.com: The Digital Library

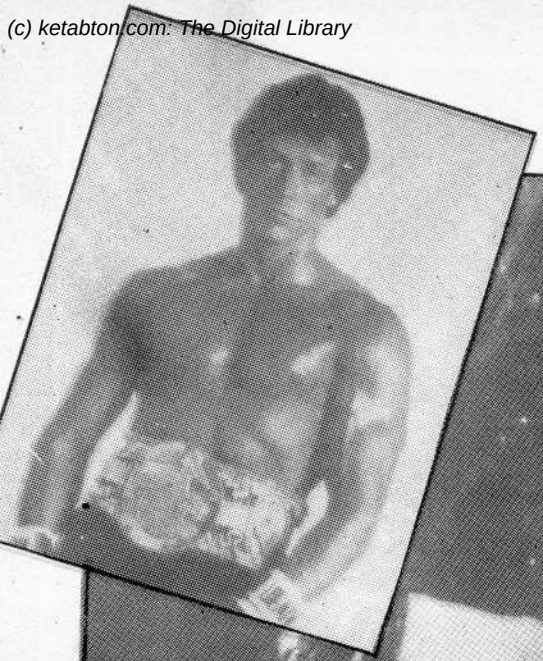

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۴۱۰ شعبان معظم المبارک رمضان	حمل ۱۳۶۹ وری	1990 اپریل APRIL / مارچ MARCH

پنجشنبه	پنجشنبه	چهارشنبه	سه‌شنبه	دوشنبه	یکشنبه	شنبه	جمعه	شنبه
۱ ۲۵	۲ ۲۶	۳ ۲۷	۴ ۲۸	۵ ۲۹	۶ مشلم ۳۰	۷ ۱	۷ ۲	۷ ۳
۸ ۳	۹ ۴	۱۰ ۵	۱۱ ۶	۱۲ ۷	۱۳ ۸	۱۴ ۹	۱۴ ۱۰	۱۴ ۱۰
۱۵ ۱۰	۱۶ ۱۱	۱۷ ۱۲	۱۸ ۱۳	۱۹ ۱۴	۲۰ ۱۵	۲۱ ۱۶	۲۱ ۱۷	۲۱ ۱۷
۲۲ ۱۷	۲۳ ۱۸	۲۴ ۱۹	۲۵ ۲۰	۲۶ ۲۱	۲۷ ۲۲	۲۸ ۲۳	۲۸ ۲۴	۲۸ ۲۴
۲۹ ۲۴	۳۰ ۲۵	۳۱ ۲۶						

(۱) حمل نوروز ـ روز دهقان (رخصتی) (۶) حمل دل رمضان المبارک (رخصتی)

جمعه هفته دوم حمل روز تجلیل جشن های افغانستان

تقویم یولیت سیل (سال سپ) ۱۳۶۹ هجری شمسی سال سپید ۳۶۵ روز (۱۸) حمل مطابق (۷) اپریل روز بین المللی صحت

۱۴۱۰ المبارک رمضان شوال المکرم	ثور ۱۳۶۹ غویی	1990 مئی MAY / اپریل APRIL

شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه
۱ ۲۷	۲ ۲۸	۳ ۲۹	۴ ۳۰	شلم ۵ ۱	۶ ۲	۷ ۳
۸ ۴	۹ ۵	۱۰ ۶	MAY ۱۱ ۷	۱۲ ۸	۱۳ ۹	۱۴ ۱۰
۱۵ ۱۱	۱۶ ۱۲	۱۷ ۱۳	۱۸ ۱۴	۱۹ ۱۵	۲۰ ۱۶	۲۱ ۱۷
۲۲ ۱۸	۲۳ ۱۹	۲۴ ۲۰	۲۵ ۲۱	۲۶ ۲۲	۲۷ ۲۳	۲۸ ۲۴
۲۹ ۲۵	۳۰ ۲۶	۳۱ ۲۷				

(۵-۷) ثور عید سعید فطر (رخصتی)

(۷) ثور دوازدهمین سالگرد انقلاب ثور (رخصتی) (۱۱) ثور مطابق اول می روز بین المللی کارگر (رخصتی)

چون هلال فوق کامل دیده شد، بنی تواند هلال شهر رمضان مبارک شهر شوال المکرم از سایر ولایات افغانستان دیده شده خواهد بود ... محفظ الرحمن

۱۴۱۰ شوال المکرم ذیقعدة الحرام	جوزا ۱۳۶۹ عبر گولی	1990 جون JUNE / می MAY

شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه
۱ ۲۸	۲ ۲۹	۳ ۳۰	۴ ۳۱	۵ ۱	۶ ۲	۷ ۳
۸ ۶	۹ ۷	۱۰ ۸	JUN ۱۱ ۹	۱۲ ۱۰	۱۳ ۱۱	۱۴ ۱۲
۱۵ ۱۳	۱۶ ۱۴	۱۷ ۱۵	۱۸ ۱۶	۱۹ ۱۷	۲۰ ۱۸	۲۱ ۱۹
۲۲ ۲۰	۲۳ ۲۱	۲۴ ۲۲	۲۵ ۲۳	۲۶ ۲۴	۲۷ ۲۵	۲۸ ۲۶
۲۹ ۲۷	۳۰ ۲۸	۳۱ ۲۹				

(۲۵) جوزا روز تاسیس جمهوری جمهوری افغانستان (۱۱) جوزا مطابق اول جون روز بین المللی طفل

۳ جوزا روز معلم

۱۴۱۰ ذیقعدة الحرام ذیحجة الحرام	سرطان ۱۳۶۹ چنگاښ	1990 جولای JULY / جون JUNE

جمعه	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه
۱ ۳۰	۲ ذیحجه ۲۳	۳ ۲۴	۴ ۲۵	۵ ۲۶	۶ ۲۷	۷ ۲۸
۸ ۷	۹ ۳۰	JUL ۱۰ ۹	۱۱ ۱۰	۱۲ ۱۱	۱۳ ۱۲	۱۴ ۱۳
۱۵ ۱۴	۱۶ ۷	۱۷ ۸	۱۸ ۹	۱۹ ۱۰	۲۰ ۱۱	۲۱ ۱۲
۲۲ ۲۱	۲۳ ۱۴	۲۴ ۱۵	۲۵ ۱۶	۲۶ ۱۷	۲۷ ۱۸	۲۸ ۱۹
۲۹ ۲۸	۳۰ ۲۱	۳۱ ۲۲				

(۱۰-۱۳) سرطان عید سعید اضحی (رخصتی)

(c) ketabton.com: The Digital Library

رامبو ثروتمند ترین هنرپیشه دهه

۱۹۰ دوباره به ایالات متحده امر-
برگشت و به صورت بیگیر به هنر
اورد و از همان اغاز به افر-
ش پارچه های هنری پرداخت
زنده گی او برای امرار حیات -
ور به اجرای کارهای بسیار معمولی
ن کارگر باغ وحش ، فروشنده ، -
ای سینما و ۰۰۰ " شده است
ای پذیرفته شدن در جهان
پیشه گان سینما و تیاتر مشکلات
یاری را متحمل شده است :
من در حدود پنج هزار اشخاص
رای پذیرش سپری نمودم " اما
هر حالت تیرینات بوکس و پیروزی
ام را فراموش نمیکرد چنان چه در
ل ۱۹۷۰ نخستین بار با
ام زیبا و عضلاتیش به او نقش در
لم دادند فلم " عیار ایتالوی " در
۱۹۷۰ و تماس تیاتری " نتیجه " همه
برکت تیرینات او در سالون پیدا
دام بوده است یکی از کارگردانان
باره او گفته بود :
او نه تنها نقش را موفقانه اجرا
، بل اندام عضلاتی و مناسب
ی نقش نیز دارد ۰ "
فلم های بعدی او نیز به نحوی از
ها با اندام عضلاتی و خصوصیات
ه گی قومی و نژادیش ارتباط
ارد که ظالمانه نقش یک مرد قاتل
انگستر ایتالیایی را به عهده دا-
است ۰

شکست تم انگیز او در سال ۱۹۷۵
ی بود که او کاندید رول یک قهر-
پرورش اندام بود فلم از جریان
یرات و مسابقات زیبایی انجام
ه شده و او شاهد انتخاب یک

هنر پیشه تازه کار تر از خود ولی قوی
هیکل و عضلاتی تر از خود بود :
ارنولد شوارزنگر که تا این زمان
چندین بار مقام " اقای جهان " را
در پیروزی عضلات کسب نموده بود ۰ -
اما این ستاره برای به اوج رسیدن تا
سال ۱۹۸۱ و فلم " کونن وحشی " -
انتظار کشید ، اما ستلون تولد
شهرت و افتخارش را در سال ۱۹۷۶
با فلم " روکی " جشن گرفت ۰ قهر-
مان فلم مرد فقیر یست که به مبارزه ،
با سرنوشت بر میخیزد ۰ واقعات
فلم نه معجزه و نه قصه پریان است
بل مجموعه یی از جوان های فقر یکی
قهرمان فلم است که فلم های دیگر
" روکی " و " رامبو " و فلم بازو -
های اهنین " مینا " ادامه داستان
این فلم است ۰

اغر یننده " روکی " خود ستلون -
است او که تماشاگر سر سخت مسابقا-
ت بوکس است در سال ۱۹۷۵ شاهد
مبارزه کاسیوس کلی که بعد از مسلما
شدن اسمی محمد علی کلی را بخود
گرفت با یک گمنام جهان مشتزنی برای
دفاع از عنوان قهرمانی جهانیش
بود در مسابقه " جنگ وینتر " بوکس
ناشناخته شده بطور غیر مترقبه و دور از
انتظار همه ۱۵ روند در مقابل ضر-
بات سنگین مشت های محمد علی کلی
مقاومت اورد ۰ او اگرچه شکست خورد
اما مقاومت او در برابر بزرگترین مرد
تاریخ بوکس پیروزی بزرگ به شمار -
میرفت با دیدن این مسابقه بیرا ی
ستلون مفکوره خلق " روکی " دسته
داد ۰ و در سه و نیم روز فلمنامه
انرا نوشت :

در فلم من خواستم تا سیمبول
های مثبت و شجاعت را برای انانی
که بالای خود شان اطمینان ندارند
و امکانات شکست شانرا از پیروزی -
شان بیشتر میدانند عینا پیاده کنم
برای من این مهم نیست که همیشه
باید موفق و پیروز بود بل مهم ایسن
است که همیش ایستادگی و استواری
و پایمردی از خود تبارز داد ۰ "
هر کارگردانی با دریافت این -
فلمنامه ، به دنبال هنرپیشه گانی
چون : جیمز کان ، ویان اونیال
یا بودت دینولد میرفت اما ستیلون
هیچ کس را به جز خودش شایسته
نقش مرکزی نمیدانست :
" من از مدتها قبل میدانستم
که یگانه وسیله تحقق خوابهایم اغر-
بدن نقش خودم در فلمنامه خودم -
است " ، و به این سبب او پیشنها-
دی خرید ۲۵۰۰۰ پند ۱۰۰۰۰۰
و ۱۵۰۰۰۰ دالری را رد کرد تا
سرانجام کارگردانی نقش مرکزی
را به او واگذاشت ، اما در مقابل
برایش پول کمی دادند و اما در عوض
او مقاد خالص کمایی فلم را نیز
برایش وعده دادند فلم تنها از نما-
یش در ایالات متحده امریکا پنجاه و
شش میلیون دالر مفاد کرد و سه -
چند این رقم را در خارج از مرز
های ایالات متحده به دست اورد
و بدین ترتیب ستیلون پول هنگفتی
را که در تاریخ سینما بی نظیر بود
به دست اورد ۰ برای کارگردان فلم
لقب بهترین کارگردان و برای فلم
لقب بهترین فلم داده شد ۰
از فلم " روکی " تا فلم " بازو های

هشتاد سینمای جهان است

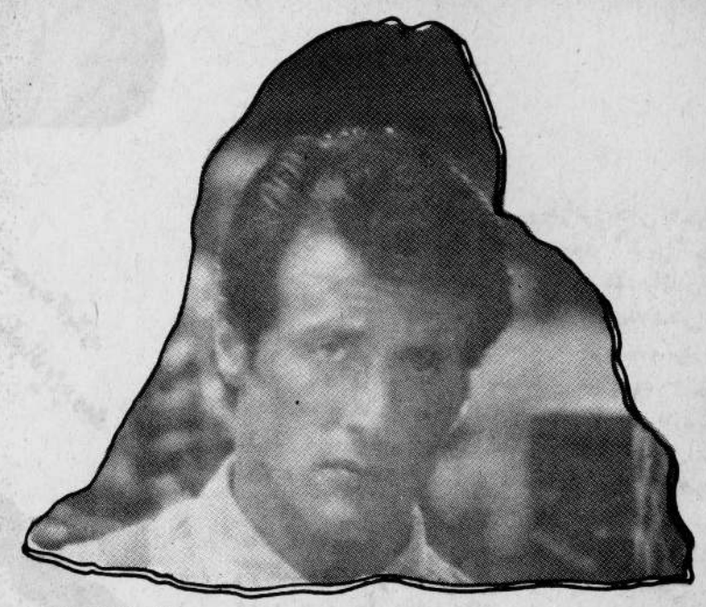

" شاهین های شب " ۱۹۸۰ او -
نقش پولیسی را دارد که به طیاره
تصادفی با یک تروریست ، مقابل
میشود ، در ۱۹۸۱ در فلم " پیر-
وزی برای ما " نقش یک فوتبالیست
او پایی را دارد و در فلم " فاتح
۱۹۸۴ ، او نقش یک راننده تکسی
را بازی میکند البته با او پلی پا-
رتون نیز نقش دارد ، نقش در فلم
" کبرا " ۱۹۸۶ تغریبا " عیار
نقش او در فلم شاهین های شب
است ۰

به طور عموم فلم های دوکی ، رامبو
و بازو های اهنین او در امریکا و در
جهان از موفقیت بی نظیری برخور-
دار است ، به طوری که هیچ پیشبینی
شده نمیتواند که اخرین مرز مفاد و
نمایش این فلم ها کدام است و تا
چی زمانی بیننده خواهند داشت
فلم بازو های اهنین صرف در شش
روز نخست نمایش در سینما های
امریکا مبلغ ۱۵ میلیون دالر به د-
اورد و این فلم باعث شد تا ستیلن
ستاره افسانه یی سینما از نقطه نظر
دریافت حق الزحمه باشد بحیث
دوازده میلیون دالر دست نخست
تمام بودجه تولید فلم را دریافت
نموده است ۰

بقیه در صفحه (۸۳)

اهنین " ستیلون قهرمان ۱۳ فلم
بوده است که در عین زمان دایرکت
فلم های " دوکی " ۲ و ۳ و ۴ و -
بخش پنجم انرا به عهده داشته است
که در بخش پنج نقش ندا شته اما در
نوشتن فلمنامه ، کارگردانی و تولیدان
نقش مهمی داشته است ۰

مینا هم گولان ، کارگردان فلم
ها میگوید :
" کارگردان شخص احمق خواهد
بود که اگر مشوره های ستیلون را در
جریان تهیه فلم هیچ بپندارد ، او
بهتر و بهتر از همه کمره را میشناسد
وزوایای مختلف و خوب اخذ تصاویر
را زود در مییابد ۰ من تا حال هیچ
گاهی یک هنرپیشه را با درایت
و شناخت او از سینما ندیده ام ۰ "
فلم های او را میتوان به دو بخش
تقسیم کرد ۰ نخست فلم های که در آن
زیادتر به نمایش اندام عضلاتی و قوی
قهرمان فلم توجه صورت گرفته چون
فلم دوکی ، فلم دوم دوکی و به نام
انتقال ۱۹۷۹ فلم سوم دوکی به نام
چشم پلنگ ۱۹۸۲ و دوکی چهارم
۱۹۸۵ را میورا ۱۹۸۲ ، رامبو ۲ ،
۱۹۸۵ و فلم بازو های اهنین ۱۹۸۷
که صحنه های هیجانی داشته و قهر-
مان را با قوت فوق العاده به نمایش
میگیرد ۰ و دوم فلم های که داستانی
بوده و بر دور یک فرد مشخص نمی چر-
خد ۰

در سال ۱۹۷۸ در فلم " میخانه
جهنم " او محله فقیر نشین نیو یارک
را در چهره سه برادر که در جهان
فرار ، سهورت و زد و خورد ها بزرگ
میشوند به تصویر میگیرد ۰ در فلم -

(c) ketabton.com: The Digital Library

طوفان

نوشته از: مصرت گلبارد
ترجمه میر حسام الدین بروهنی

در یکی از شام های توفانی و بارانی خزان ، سوارکاری چارنعل کنان از جاده ٔ اصلی به سوی " دیپ " میرانند. دهن اسپ مملو از کف خون آلود بود به علت راندن اسپ به وسیله ٔ صاحبش که میخواست پیش از تاریک شدن هوا به هدف برسد ، توان اسپ به نقطه فرجامش رسیده بود . پا — های سوارکار که موزه های بلندی پوشیده بود ، پر از آبله بود . هنگامیکه مرد در آبادی و به اولین منزل در رسید تاریکی شب همه جا پهن شده بود . از اثر بارش ابرهای تیره ، بر سرک سیلاب جاری گشت . آدم تصور مینمود باد نمکین بحر را استشمام میکند . در آن خلوت شب ، سرکها خالی از عابرین بود ، چونکه سکنه ٔ آن جا قبل از توفان و منقلب شدن هوا ، به منازل شان خزیده بودند . توفان تندید پنجره های منازل را میجنباند در جوار بند رکوچک و در کنار کانال ، سوارکار از اسپش فرود آمد . سه کشتی باد بانی در لنگرگاه ، لنگر انداخته بود یکتعداد ملاحان لب بحر دیده میشدند .

سوارکار فریاد زد :

— نمیشود به مهمانخانه ٔ ساحلی جزیره پاکذاشت ؟

یکی از ملا حان پاسخداد :

— آن جا ، مهمانخانه ٔ ساحلی یو نارد هنوز باز است . آن روشنایی را مینگرید ؟

ساحبان مغازه ها و دکانهایی که در اطراف جزیره به چشم می آمدند ، مصروف بستن دکان هایشان بودند . تازه وارد صدا زد :

— میخواهم به مهمانخانه ٔ ساحلی نزد جیان یو نارد بروم .

مردی پیش آمد و گفت :

— من یو نارد استم . مگر شما یک شیطان استید که در — چنین آب و هوا قصد سوارکاری و هوا خوری نموده اید ؟

مرد بیگانه در حالیکه قیضه ٔ اسپ را به سوی خود میکشید گفت :

— شما از اسپ من خوب مواظبت کنید . این را گفته و به اتاقی داخل شد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

روی یکی از میز های چوبی یک چراغ نفتی قرار داشت که اتاق پیشخدمت را تا اندازه یی روشن نگهداشته بود . در اجاق آتش روشن بود و شعله های سرخ رنگ در چار گوشه اتاق حرارت پخش میکرد . مرد بیگانه بالا پوشش را که از آن آب میچکید ، از تنش بیرون نموده و خود کنار آتش جا گرفت . یک ران خوک بزرگ در میان دود اجاق در حال کباب شدن بود . مرد کاو شگرانه به اطراف اتاق نظر انداخت چوکی ها و میزهای چوب آن جا زیاد بودند . روی یک میز مدل های کشتی های بادبانی که از چوب تراشیده شده بود ، قرار داشت .

مرد بعد آب لباسهایش را تکانداد . به نظر بسیاری آدم ها سفر کردن در چنین آب و هوا شوخی می آمد پیشخدمت گفت :

جناب ، اسپ شما قابل استرحام میباشد ... بیچاره حیوان نیمه جان شده ...

وقتی یونارد بدون مواظبت از مهمان ، از اتاق بیرون میرفت ، سوار کار فریاد زد :

ـ هی !! من گرسنه و تشنه استم . برایم گوشت ، نان و یک کوزه می بیاور !

میخواهم کاکایم راکه مرد با رسوخیست و همیشه میخواره بود و کار خوبی میکرده است که زیاد مینوشید ، درک کنم .

یونارد خیالاتی و غمگین زیر لب تکرار کرد :

کاکایت ، کاکایت ... !! کاکایت کیست ؟

ـ وی رازود خواهید شناخت .

یونارد که مرد کوتاه قد و قوی بوده و چشمان کوچک و مزوری داشت ، کنجکاوانه جلو آمد . در یک طرف صورتش جای یک زخم کلان دیده میشد .

یونارد پرسید :

ـ جکویز دیل . یونکر دو پارگویت ، پدرم دی فاود روگویز مادرم بیلا بین و کاکایم بیلا بین دی ا پیز نام بوک نام داشتند این تذکر به سان یک جرقه بر صورت جهان یونارد دمید .

جکویز خندید و گفت :

ـ میبینم که شما کاکایم را فراموش نکرده اید .

ـ فراموش ، من بیلا بین دی ا پیز نامبوک را فراموش کنم ؟ پوتس بلوتس برادر زاده ، بیلا بین در زیر یک سقف با من زنده گی میکرد . چی افتخاری بزرگتر ازین . اما شما گرسنه و تشنه استید آقا !! لطفاً یک لحظه حوصله داشته باشید تا ...

ـ اما یک کوزه شراب سه بل دو کوزه بیاورید !

یونارد گفت :

ـ من نمیتوانم برادرزاده بیلا بین راکه در نواحی گرمسیر اطراف بحر به سر میبرد رها کرده و مطابق میلش عمل نکنم حیف که لباسهایتان تر است ...

ـ خیر به فکر لباسهای من نباشید . شراب بیاورید شراب آقای یونارد و چیزی هم برای خوردن .

یونارد به سوی دروازه شتافت . بعد صدا زد :

کلیمنتین ، کلیمنتین ...

یک باره صدایی آن جا پیچید :

می آیم ، می آیم

یونارد دوباره به اتاق برگشت و توضیح داد :

دخترم پس از مرگ مادرش از من با همه خوبی و تسوا مواظبت میکند . وقتی یونارد دید که مهمانش در کنا میبل ایستاده و میبل تراشیده از چوب انارگیل را در دس دارد ، گفت :

ـ یک یادگار ما تهنگوی یونکر . یک سال پیش ما منحو اولین سفید ها در جزیره مادیلینا که بومی ها آنرا مارتهنگ ی مینامند ، لنگر انداختیم .

مادر برابر یک بحر قرار داشتیم : درختان انارکیـ در اطراف بحر روییده بود . درین اثنا دروازه باز شـ و دختر جوانی که زیبایی چشمگیری و صورت جذابی دا شت به داخل اتاق آمد .

جکویز بدون درنگ گفت :

کلیمنتین ، برای ما دو کوزه از آن شراب روشن و یک را خوک بیاور ! جکویز دیل دو پارگویت برادرزاده بیلا بی دی ایز نا میوک مهمان عزیز من است . شتاب کن دختـ خوبم . روز بعد اه برای آقا یک بستر در بهترین اتاق ـ مهمانخانه هموار کن !

یونارد به جکویز رو نموده ، پرسید :

ـ چی وقت به سفر ادامه میدهید جکویز ؟

جکویز در حالیکه با محبت تمام به سوی آن خوبرو چشم دو خته بود ، گفت :

همین فردا .

ـ فردا ؟ اسپ تان از حرکت مانده جکویز ، متاسفانـ نمیتوانم اسپ دیگری برایتان تدارک ببینم . اقلیم نامساعد و سرک لا یتناهیست ...

جکویز نتوانست نگاه هایش را از کلیمنتین برگیرد .

گیسوان زیبا برگونه بیضه یی شکلش افتاده بود . قیافه جذاب ، سینه هایی برجسته و گردن سفید او جکویز را بلا تردید جادو کرده بود .

کلیمنتین نیز تاءیید کرد :

پدرم راست میگوید ... شاید یک روز دیگر نیز اینـ جا بمانید .

یونارد فریاد برآورد :

زود باش کلیمنتین ، شتاب کن !

دختر زیبا به اطراف نگریست و بدون درنگ از اتاق بیرون رفت . جکویز با نگاه هایش آن یک جفت چشمان سحر آمیز را مشتاقانه دنبال میکرد . کلیمنتین یک کوزه شراب ، مقداری گوشت و یک قرص نان آورد .

آنگاه جهان یونارد به دخترش کلیمنتین گفت :

اکنون ما را تنها بگذار . ما باید یکدیگر صحبت داریـ کلیمنتین دروازه را کاملاً نبست و در دهلیز ایستاد و از وسط در دروازه خیره خیره به مرد بیگانه نگاه کرد . کلیمنتـ

بقیه در صفحه (۷۱)

(c) ketabton.com: The Digital Library

باحافظ...

بقیه از صفحه (۲۵)

فکر میکنم کسی که میگوید به معراج رسیده ام ان وقت زوالش خواهد بود . چون همین غرور بیجا نقطه پایان کار اوست .

* از تجربه چند سال کار نطاقی خویش بگوئید که چی چیزی رابطه میان بیننده و گوینده تلویزیون راکه باید برای مؤثریت بروسه ارتباط وجود داشته باشد اخلال میکند . مثلا گاهی بیننده در برابر تلویزیون نشسته است اما زمانی متوجه میشود که حواسش جای دیگری رفته است ؟

— من منظور حرفهای تان رافهمیدم مروصداهایی درمورد فیشن وارایش نطاقان ایجاد شده است در واقعیت من این طور فکر میکنم که به تمام دنیا تلویزیون وسیله سمعی وبصریست و — خواندن متن یک شو (نمایش) نیز دارد . اگر یک خانم یا اقا با سرو صورت منظم روی صفحه تلویزیون اشکار میشود ادم فکرمیکند خوبتر میتواند بشنود وببیند . وقتی یک خانم نامنظم و ریشان ظاهرمیشود . بیننده را ممکن است مشوش بسازد . وقتی به مهمانی دعوتی میروم میکوشم با سروضع مرتب باید بروم . این حرمت نگاه — داشتن طرف است . در برابر تلویزیون نیز از کوچك تا بزرگ همه مینشینند و خصوصا خبرهارا کسانی گوش میکنند که در یک سطح قرار دارند . بنابرا ن رابا باید محترم شمرد پانه . فکرمیکم صداقت است با راسته گی در برابر ان ها هرشد وخبر رابه اگاهی شان — رسانید .

* خوب . من باشماد راسته گی — بیننده ها به طور عمومی موافقم . من فکرمیکم موارد دیگری هم است که — این قطعه را اخلال میکند . در تلویزیون — هر جهان همیشه در همه موارد — بسیار عادی ولحن غیر جدی دارد .

— من فکر میکنم مردم با سلیقه بودن، میپسندند . مثلا من خانم کهزاد به نام وخانواده خود انتخار مردم مرابه نام خانم کهزاد —

منشناختند . اما ذکیه کهزاد کیست ذکیه کهزاد چهره صمیمی در برابر مردم است . من مردم راد وست دارم . نمیتوان با اکت وحرکت تصنعی به قلب مردم نزد یك شد ازهمین خاطر من کشورم را ترك نکردم . اگر شما اگاهی داشته باشید . سال گذشته به هندوستان سفرکردم . یك ماه در سفربرایم دق کننده بود . دران جامن ذکیه کهزاد نبودم . با ان که افغانها مرا دران جا هم با دیده محبت دیدند اما وطنم رابیشتر دوست دارم وبه مردم صمیمیت بیشتر روا میدارم . من هیچ جا رابه خاك پاکوچه های کابل برابر نمیدانم من بسیار کس ها رامیبینم که تبسم وصمیمیت تصنعی میکنند .

* یعنی این که در رابطه با بیننده وگوینده عدم صمیمیت میتواند اخلال کننده ومزاحم باشد . خوب شما به حیث یك نطاق در افکار مردم وگاه هم در امواج شایعات باتعریف های — مختلف قرار میگیرید . میتوانید بگوئید که شایعات داغ سال گذشته در مورد شما چه بوده است ؟

— درین مورد خیلی فشرده میگویم : کسی که همیشه نازونوازش مردم خود را دیده . اینا نمیتواند گاهی قهرانا ن را هم تحمل کند . خوب شایعاتی ایجاد میشود . خوب باید درهرحال این بسته به علاقه و توجه مردم نسبت به من است . اما ان چه مربوط به حرف های همکارانم است . کتابه های انها را هیچگاه به ادرس خود نگرفتام در مورد حرف های خوب وبد در مورد خود قضاوت را به مردم میگذارم .

* حتی شما از دافترین شایعه هم حرف نمیزنید ؟

— شایعه یی در مورد جدا شد ن من از شوهرم بود . تولد طفل اخیرم به این شایعه پاسخ داد . برخی از شایعه ها ناشی از حسادت ورقابت هاست . گاهی توانایی تحمل نزد افراد کم است . گاهی میگویند ذکیه بسیار پولدار است ولباس های قیمتی میپوشد . درحالیکه من لباسهایم را از تکه های بسیار ساده اماده می کنم من یك لباس را سه تا چهار بار به تیپ های مختلف میپوشم وفکر میکنم علاقه مندی . چیزی وسلیقه چیزد یگر است .

* وضع گوینده گی در رادیو تلویزیون ماچی گونه است . چیی پیشنهاد هایی درزمینه دارید ؟

— فکر میکم گوینده شدن اسان ست اما گوینده ماندن دشوار این روزها که هیچ معیاری وجود ندارد . هرکسی روی شناختی می اید و به زودی ناپدید میگردد . گاهی برود یو — سران حیران میمانند که از میان این همه گوینده کان کسی راانتخاب کنند . نمیدانم سطح اگاهی تعلیمی بابین امده مطالعه نمی کنند یاچی سویه نطاقان غالبا پایین است واین امر مشکلات زیاد به بار اورده است . اما به هرحال مانطاقان خوب هم داریم که در شرایط دشوار کنونی کارشان را — ادامه میدهند وبه نظرم انان کارشایسته یی انجام میدهند . مثلا صدیقه ظفر جلیله . مینه بکتاش . امنه ودیگران که درسطح خیلی خوب قرار دارند .

* اپاشما در کارخود کسانی را — بروزش کرده اید .

— من اصلا ان قدر خود راحق نمیدهم یکسی چیزی بیاموزانم . من خودم هنوزمی اموزم .

* خوب . کمی درباره زنده گی شخصی خود . گپ بزنید . شما با هنرمندی زنده گی مشترک دارید . چی چیزهایی در زنده گی تان وجود دارد . روابط چی گونه است ؟

— من در پانزده ساله گی باکهزاد ازدواج کردم فعلا چار فرزند دارم . — کهزاد بسیار ارام . خوب وایده ال — برای من است . تامدتی که اطفال ما کم بودند گاهی من به عنوان مدل کهزاد در نقاشی قرارمیگرفتم وبورتره ها رسم میکرد . حالا اوکار مرا خیلی باتوجه دنبال میکند . برنامه هایم را بسیار دقیق میبیند وکوچکترین اشتباه مرا انتقاد میکند . رهنمایی میکند ازاو سخت راضی استم .

شما درباره به حافظه سپردن متن . توانایی ویژه یی دارید . چی رازی درین زمینه وجود دارد .

— یك نعمت خداداد است که حافظه خیلی قوی دارم . بسیاری وقت بدون متن نقطه نظرهای تهیه کننده برنامه را در ذهنم جمع می کنم وهمان طور میتوانم که منظور بوده است . بعضا میگفتند ذکیه متن را بیشتر حفظ میکند اما وقتی در سریس خبرها بعضی از خبرها را از یاد خواندم . باورکردند که حافظه خوب دارم . من حتی تا یك ماه متن برنامه ها را به حافظه میداشته باشم . گاهی واقع شده که هیچ حافظه ام یاری نداده است .

صدایش...

بقیه از صفحه (۷۵)

میکنند انانی که بیل میزنند و سنگ پس میکنند کمی از بوی مرده و گور ناخوش استند عکاسه عکس

برداری میکنه دل

(ن)برا در قاتل میتهد که اگر مرده سالم مانده باشد... یازده روز گذشته پولیس حق دارد کسی ها بوس باشد وبایدا نقطا رنا سزای ملاقوم — اسلامی را دریی نتیجه بودن یا زشدن قبره داشته باشد... وقبر یا زسی شوده آفتاب به درون قبر میتابد، سوراخ های موشها راهم نورمیدهد وقبر جدرا با امانت نگهداشته نبودن خون در جده از زیاد خراب شدنش جلوگیری کرده است . واما موشهای موزی گوشها وگرده های زن را خورده اند .

جد به طب عدلی مبروده نتایج معاینات، همان است که در اعتر افات بوده دیپارتمنت پولیس — نیمی از افراد خودرا بعد از ین استنتاج تعطیل میکند . آنان آن عب میروند بمعانه هایمان و صدیق به محکمه کشانده میشود که در گوشه بی از دوسیه تثبیت میشود که مقادیر زیادی از پولهای صدیق که امانت در نزد زنش بوده از میان (با سره) های زن بیدا شده است .

روزهای بعد بروین به جرم — هستن جد عهید وندادن اطلاع به پولیس در بدل یك انگشتر حق — السکوت به زندان میافتد . مراغش را در زندان زنانه میگیرم در آن جا — سخت به عذاب است؟ وجدان وقانون تا آرامش ساخته است . وشاید هم در خوابهوجد جلال عده همجنس تا آرامتر ش ساخته است . اوتا حال به سابقه چنین جرمی اعتراف نکرده

باری در شفاخانه جمهوریت بودم . — برنامه یی ثبت میکردند که در مورد جافور بود من با لباس سیاه خواب در پشت برنامه همکاری نمودم وانراخواندم تصادفا برنامه خراب ثبت شده بود و — متن ان نیزگم شده بود . به من مراجعه کردند ومن باشنیدن همان برنامه خراب شده بارد یگر برنامه راازیاد خواندم به خاطران که پرازاصطلاحات طبی بود . مورد تعجب داکتران گردید . برای شب سال نو کهزاد برایم متنی رانوشته بود . درحالیکه طفلم راشیر میدادم یك بار ان را مرور کردم کهزاد گفت بگذار ان راوقت دیگری حفظ کن . ان راگذاشتم وهمه متن رابرای کهزاد ازیاد تکرار کردم .

* راستی شما ازسال نوگفتید چرا برنامه های تلویزیونی شب سال نو دلچسپ نیست مخصوصا درچند سال اخیر .

— به خاطر این که ذوق یك اداره در تهیه ان درنظر گرفته میشود . من پیشنهادی داشتم که در برنامه های اینده باید اداره هنر و ادبیات دربخش نمایشنامه های اداره بین المللی دربخش دیگران اداره برنامه های سینمایی درمورد تهیه فلم های کوتاه یا اداره موسیقی در بخش خود وهمینطور هراداره برای شب سال نو . چیزی فکر کنند وسپس مشترکا انراتوحید نمایند تا ذوق همه گانی درتهیه ان رعایت گردد ومطمینا ذوق مردم نیز در نظرگرفته شود .

— درباره شایعات پیرامون خود چه میگویید ؟

— به امید روزی استم که نظریات دوستان درمورد م صمیمانه باشد همانطورکه من قلب پاك دارم آنان نیز قلب پاك داشته باشند .

— ودر مورد سباوون چی میگویید ؟

— سباوون مجله بسیار وزین وخوب است . اما یك حرف به طور عمومی دارم وتنها سباوون منظوم نیست نباید برخورد — های شخصی وبرخی حرف ومعامله های شخصی در مطبوعات افتاده شود وبه اصطلاح هرکس مجله را براساس سلیقه خود مصروف نسازد . بعضی گپ های بسیار پیش پا افتاده ومبتذل جایش در مجلات وزین نیست . اگر ممکن است کسی راکمك کنیم تا اینکه انتقاد و خرابکاری کنیم . بعضا نشریه ها بخاطر شهرت خود ، شهرت طرف را لطمه میزنند . باید شوخی ها به حیثیت طرف لطمه نزنند .

— بلی حرف های شما جدی است وبا همین حرف شما صحبت را تمام مینمایم . خدا حافظ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

از لبخند تا زهرخند

تحت نظر
ظاهر ایوبی

نوشته بهمن عاصمی

نامهٔ یک محصل

فرید جان یک سال است که در پوهنتون درس میخواند. در طی یک سال، آن قدر، نامه از موفقیت ها پیش فرستاده است که اگر همهٔ آن ها را جمع کنی، میشود گفت تا درجه پروفیسری هم رسیده.... باهر نامه یی ضمن خبر موفقیت پس از جانس دو - وسه مطالبه پول هم مینمود. به هر صورت به موضوعات تمام نامه هایش ما وشما را غرض نیست فقط وفقط یک نامه اش را باهم میخوانیم:

((پدر نهایت عزیز القدرم! بعد از سلام دستهایت را از دور میبوسم. با سرافرازی مژده میدهم که دیروز با هزار مشقت در جانس سوم.. فیصد موفقیت به دست آوردم.

پدر نازنین! اگر زحمت نمیشود کمی پول هم ارسال دارید که برای شامل شدنم در سمستر سوم تحصیلی ضرورت دارم. اما... نه... پدر جان... نه... من بسیار گستاخ وبی شرم هستم که برایم نفرستید. درست یاد دارم همین چند روز پیش بود که برایم پول ارسال داشتید. خیر برایم نفرستید. حق با تو بود نامه را پاره کنم اما... چون این جانوشته بودم وزحمت چهار ساعته ام به هدر میرود. نه برایم پول روان نکنید هرچند که ضرورت هم دارم حیف باید نامه راعوض کنم. اما چکنم که پول را پست نموده ام وبد بختی دیگر این که حالا نامه به دست پسته رسان نرسیده. در فرجام از الله پاک میخواهم که نامه ام رابسته رسان گم کند....))

در انتظار نفرستادن پول
فرزند شما فرید

یک ماه بعد پوسته رسان نامه مقبول پدر جانش را به وی دلیلیه تسلیم نمود، این شرح:

((... پسر عزیزم بعد از سلام و دعا البرسی برایت مژده میدهم که فرزند متعال امید وآرزویت را بر آورده پوسته رسان نامهٔ تو را گم کرده ست ما نرسید...))

به سلامت باشی ((پدر تو))

گزیدهٔ آموزنده

گویند مرا چو زاد مادر
رحل به مژه کشید ن اموخت
ساجق بنهاد درد هانم
تارسم وره جوید ن اموخت
هرروز به راه مد پرستی
از راست به چپ دوید ن اموخت
باتنبلی ونکرد ن کار
بروی تشنک. لمید ن اموخت
بابای من از غضب جوگردم
زد نیشوره گزید ن اموخت
دروقت بگو مگو زشاخی
برشاخ دگر برید ن اموخت
این عادت من زعادت اوست
گرشوهرخود همی کشم پوست

((ترسندوک))

میناتورهای طبابی

* اي کاش دوستان هم. مثل دشمنان ثابت قدم ویکرنگ میبودند.
(گلادستون)

★ ★ ★

* در زیر اسمان کبود هرچیز ممکن است. حتی غلبهٔ راستی بردروغ.
(اناتول فرانس)

★ ★ ★

* ان که بروبال ندارد وپرنده نیست نباید بر برجگاه ها اشیان بسازد.
(نیچه)

★ ★ ★

* اندیشیدن. آسان است وعمل کردن دشوار. اما دشوارترین کارها عمل کردن به ان چیزهایست که میاندیشیم.
(گوته)

ضرب المثل ها

- افت عقل تملق است، آفت مروت دروغ.
- احتیاط نصفش ثواب است ونصفش گناه.
- بامردم دانا از درحیله درآمدن آب درهاون سابیدن است.
- برای کسی بمیر که برایت تب کند.
- پنجه باشیر دادن وبامشت به شمشیر زدن، کار خردمندان نیست

(c) ketabton.com: The Digital Library

اطلاعات وتصورات

سفینهٔ کیهانی وارد مدار مورد نظر گردید و یك کپسول حامل یك آدمك مصنوعی را به سوی سیارهٔ مورد نظر فرستاد، تا شرایط و شیوهٔ زندگی باشندگان آن را مورد مطالعه قرار دهد. کپسول هنگام فرود با حادثه غیر مترقبه رو برو شد و تصادم نمود. دستگاه فرستندهٔ یکی از آدمکهای مصنوعی که سالم مانده بود و امواج آن به سفینهٔ ما میرسید پیوسته کمك تقاضا میکرد. گروه نجات فوراً به عملیات پرداخت. کپسول دوم به طرف سیاره حرکت کرد و آدمك مصنوعی راکه سالم مانده بود نجات داده و به سفینهٔ ما رسانید تمام این ماجرا صرف درشش ساعت اتفاق افتاد. بعد از معاینه متخصص مربوطه روشن شد که از تصادف نیك دستگاه جمع آوری اطلاعات آدمك مصنوعی هم کاملاً صحیح و سالم باقی مانده است. — فرماندار سفینه دستور داد تا کمیت اطلاعات جمع آوری شده را درو بدو بنگارند. متن آتی روی صفحهٔ ویدیو ظاهر شد:

— نود و نه درصد سیاره را ابحار احتوا نموده است!

بقیه در صفحه (۸۳)

انعکاس

ارسالی: ب. ح

بعد ازحمله فاشیست ها دریک از روستاها. دوفرد روستان صبح وقتی دانستند که فاشیست ها همه مردمان روستا رابه خون وخاك کشیده اند واکنون به آن ها نزدیك میشوند مشوره کردند که باید در چاه پنهان شوند. وقتی فاشیست به آن محل رسیدند وکسی رانیافتند تصمیم گرفتند همه جا راتلاشی کنند یك نفر فاشیست بالای سیاه چاه هرقدر خیره شد چیزی ندید. فریاد زد:

اوه. اوه. اوه!

آن دو رفیق برای این که اورا گول داده باشند باهمین سبك وصوت از داخل چاه صدا براورند که گویا انعکاس است.

اوه. اوه. اوه:

فاشیست:

— معلوم میشود اینجاکسی است.

ازبایین:

— معلوم میشود اینجاکسی است.

فاشیست:

بیرون بیایید!

ازبایین:

بیرون بیایید!

فاشیست:

ممکن نارنجکی بیاندازم.

ازبایین:

ممکن این بستی رانکنی.

چند طرح ادبی

اعتراف

ای انگورشیرین اویخته بربلندترین شاخ ارزوی
توترش نیستی
دست من کوتاهست.

بروین بژواك

نفرت

گفتمش دوست میدارم
به خود بالید وفکرکرد که اوراد
میدارم.
منکه حرفم راناتمام گذاشته بود
ان را تکمیل کرده گفتم:
دوست میدارم نفرتم را
که دربرابرتوارج میگیرد.

ناد به امین

(c) ketabton.com: The Digital Library

خنده کنید

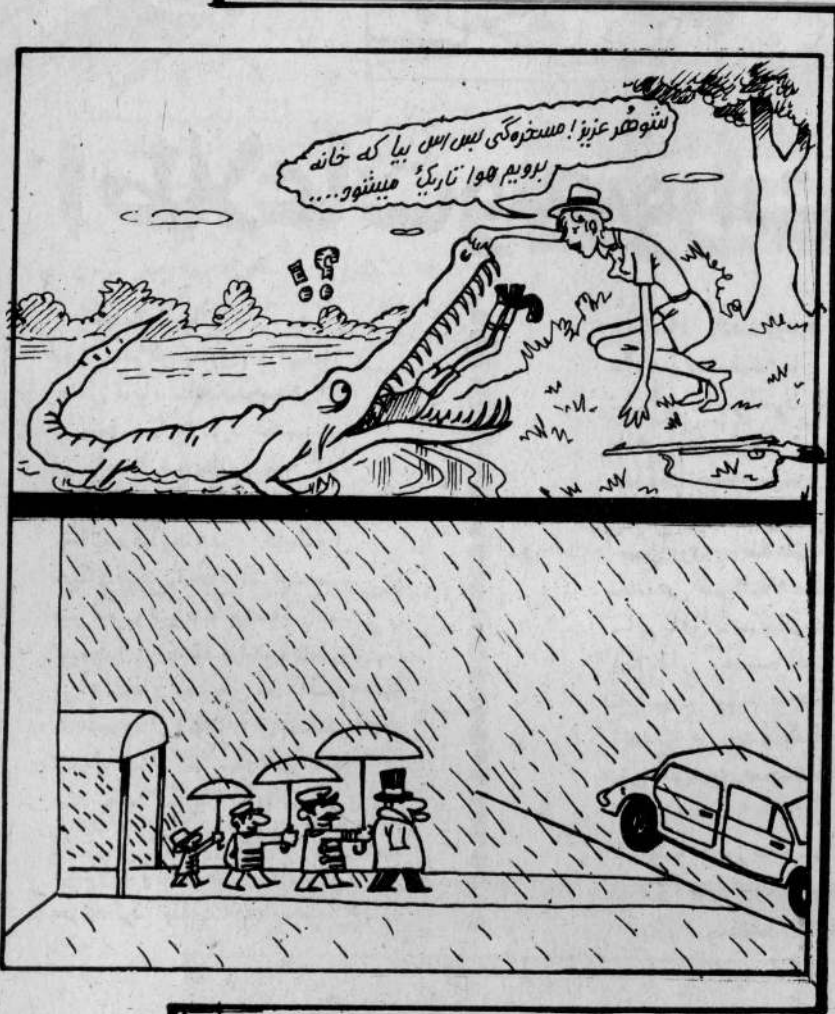

بوت

ی میخواست یک جوره بوت
اما هرگ رمیکوشید مطابق
با بزرگی نمیافت.
ا بانزده جوره را امتحان کرد
ت:
رانجام بوتی راکه برابر با پی
یافتم. این بوت را برایم دوباره
ید.
نده گفت:
ستباه میکنید خانم، این، بوت
پشم خود تان است.

روانشناس

صی ماست خورده بود وقتی
ی چکیده بود مرد روانشناس
ید:
خورده بی؟
: گیوتر، گفت قبل از اینکه
من دانسته بودم گفت:
کیها؟
اد چونکه فلسفه اخیر بیشتر
راست.

بچهٔ حریص

حریص: اطفال درخورد ن حریصند
خودم این منظره را باچشم دیدم.
خانمی یک کیک را میبرید وبه افراد

خانواده تقسیم میکرد تا اینکه یک پاره
نسبتا بزرگ را برید.
جان باتعجب پرسید:
— مادر، این کیک با این بزرگی را
برای پدر بریدی؟
خانم که از حال واحوال فرزند آگاه
بود پاسخ داد:
— نه عزیزم برای تو بریدم!
— برای من، با همین خوردی؟!

(c) ketabton.com: The Digital Library

رباعیات مفلس خوشحال

چون‌ما روحاید آنکه کم کسی دارد.
شنیدم مفلسی خواندی بمارکیه

زهجرنای سیلوفم کی دارد
غم ما را به جز شلغم کی دارد

گفتم صنما بیاکه قربان شویت
از مصرف معمائی مرا لرزه گرفت

گفتاکه بگوکجا که معنا بشویت
گفتم تسم وتوبه گفخواها بشویت

درشام سیه، بوی خم چاره نکرد
خیاط سرکوچه که بُد همدم ما

یک لیم تگه برمن آواره نکرد
بی پلچ هزاری تکه ام پاره نکرد

فاروق از خیرخانه

اعلان

جوان (۲۵) ساله بی که باد شواری نام خود رانوشته کرده میتواند وفارغ التحصیل فیابی یکی از بوهنتی های شبانه است ازاثرعدم اشنایی با نوشته لوحه سرویس، دریکی از ایستگاه ها مفقود گردیده است.

یابنده لطفا اورابه اداره سواد اموزی تسلیم داده، دوقلم تباشیر رنگه شیرینی بگیرید.

سکته

اگر کارگران کارخانجات که برای خانمها لوازم آرایش میسازند اعتصاب کنند مطمین باشید که همه بی مرد ها ازترس وحشت سکته خواهند کرد.

از گفتگوی دو اسکاتلندی

- من هیچوقت به تکسی سوارنمیشوم
- چرا، حتما میخواهی صرفه جویی کنی؟
- نخیر، به خاطر صرفه جویی نیست. تکسی سواری برای صحتم مضر است زیرا اگر پشتم راطرف راننده کنم سرم دور میخورد واگر رویه پیش رو بنشینم وگشتن (تکسی میتر) رابهم برای قلبم ضرر دارد

فکاهی

یک خانم بسیار بیوه کی احساس ناراحتی میکرد، نزد داکتر رفت.

داکتر:
ناراحت نباشید، شما کاملا صحت دارید و بوره صد سال زنده گی خواهید کرد.

بیمار:
اما داکتر، من همین حالا بوره صد ساله استم.

داکتر:
می بینید، من اشتباه نکرده ام.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خبری او ببری

- د ښځوولی جوړ اوغلی سړي خوښیږي
- د اهمکه چی فکرکوي . ګوند ي د د ي خبروته ښی غوږ نیولی د ي .
- که سړي وغواړي چی په پوکارکښی ښځه له خپل هوډ او نظر څخه وار وي . نو څه ته ښیږ په کار د ي .
- ښه لاره یی داده چی سړي لمبه ښځی سره په همغه کارکی په پرتو نظر شی .
- ایا ویلی شی چی ښځه له واده مخکی اوروسته څه شی غواړي .
- له واده مخکی میړه اوله واده وروسته ټوله د نیا .
- او به پای کی دا راته وایه چی :

ښځی ولی د پرې ژاولی ژوي .

- د اهمکه چی په ژاولوباند ي د ژبی او ژامی د ښه فعالیت تمرین کوي . خو د د پرو خبرویه وخت کی د ستر یا احساس ونه کړي .

مطبوعاتی کنفرانس

د هغه مطبوعاتی کنفرانس په ترڅ کی چی تیره اونی د ترکاري په مارکیټ کی د ښیو د لوړ والی په باب جوړ شوی وو، زموږ شله خبریال په خپله له نرخ څخه پوله پوښتنی وکړي چی موږ د ښځ اره هغی کی د تشو توکیو د نشتوالی، او همدا راز د ځای د نه د رلود لو له کبله موږ یوازي د د غه مطبوعاتی کنفرانس د ډي پوښتنی ځواب پلورلوته وړ اند ي کړو . نرخ زموږ د خبریال د ډي پوښتنی په ځواب کی وویل :

- دا سمه ده چی موږ په د ي اړاوروسته کلونوکی د خلکو جیبونه تش کړي . خو د د ي پسه خنګ کی د اهم د یاد ولووړ د ه چی د طنز لیکونکو په نوم مو د پو شمیر نورو جیبونه ورډ ک کړي د ي . زموږ د موجود یت له برکته اوس ټول هغه څوک چی په قلم باند ي د کاغذ مخ تورولی شی . طنز لیکونکی د ي . کله زموږ د غه لوړ والی نه واي نو طنز به هیڅ کله د ترقی اوپرمختګ د وړ ه لوړ و مدارجوته نه واي رسید لای .

دخپلی خوښۍ کار

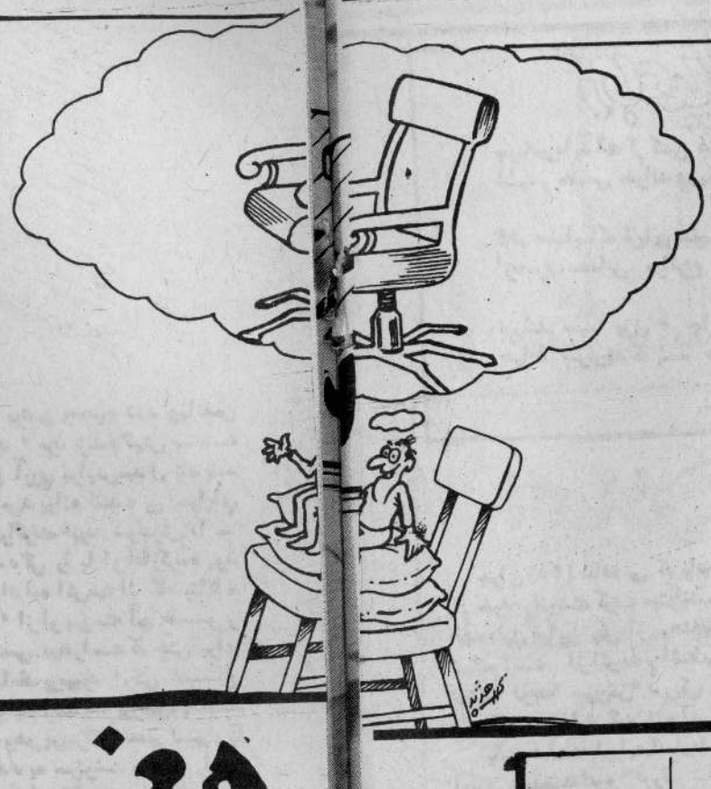

هغه اودغه

که چیرته تهګی او خاوري خو ر ل کیدای . نو د همکی خاوریښه کړه به ترموږ اوتاسونه واي را رسید لی .

انسان د د ي استعداد لري چی د حیواناتو اونباتاتو نسلونه اوتخمونه اصلاح کړي . خود خپلو اعمالو به اصلاح کی د غه استعداد معکوسه بڼه لري .

* * *

پخوا به هواخواري د معتبرانو وه . خو اوس د بهیر د لوړ والی له کبله فریمان هوا خوري .

بدوته ولی بدوالی

بدي ((رشوت)) له بدي وهلو څخه اخستل شوي د ي . په بده وهل دغلا او پتید ومانالري . هغه وخت چی بدي پټی اوبه غلا به بده وهل کیدي نو بورته نوم ورسره جوړ وي . خو اوس چی بدي په ښکاره او برالاخستل کیږي باید ژیوهان د د غه نوم په بد لولوکی بی توپیره پاتی نه شی .

د وه کاله مخکی زموږ د ریاست ـ امنیتو او د ریاست د صنفی اتحاد یی مسولینو د د افغه سامانونو د خونه ي ساتلو په خاطر د تحویلخانی جوړولو په اړ تیاباندي خوخواته ګډي ټوندي وکړي . اوبه پای کی بریکړه وشوه چی بوه کوته د ي د ریاست په انګړ کی د تحویلخانی له پاره د خپلی خوښی کارونو په کولو سره جوړه اود د افغه سامانونو د لا د افغی کولو مخنیوي د ي وشی . له د ي بریکړي سره جوخت اداري اورسمی کارونه په ګډه د ریدل . اوبه رسمی وخت کی د ((خپلی خوښی)) کارونه پیل شول .

اوس راځی چی په د ي د وه کلونو کښ د خپلی خوښی کارونود ثبجی په باب د ریاست د صنفی اتحاد یی د کارا و ـ فعالیت د ثبت د کتاب خو بانی له نظره تیري کړو :

طیغون کا

ر ح د ي بناد وي ، مړ شو ، موږ د تاریخ سره ناشلید ونکښ اړیکی لرو . د هغه ه پیوند په اساس د ه د ډکټریه برخه کی توضیح لازم ښولو . اهمکه د تاریخ هغه ه پیوند په اساس کله کله د پوي د وري د ډکټر لیښی نښانو په بله تاریخی د وره کی محاښکاره کوي هم ، خود شکل اوهیت په لحاظ یی د پولز کسا معلومولای شی چی د بلی د ورې نمونی میراث فوند ي د ي .

وخښی ! طیغون کا کاڅوک و هغه ! هغه پند غټ سړي خلور یا پنځه خولی پرسر ، د ر یا خلور لونګی یالنګوټی افوستې د وه د ري یالاښونه ، د پوي پـ د وچهلو سره پرسر راتاوکړي . بوه بازار څخه هغه ښل بازار د پوي چتی (چته پوسږښونـ بازارو) څخه بلی چتی ته مخه طیغون په د غه د بل لباس پوښل اوخیال یافکر یی کاوه چی زمد سره لږ او خو تی لاهـ .

د د ه سره د اخیال او فکر هم چی دا د د د و سرونو لږل زمـ فوق العاده والی لوي د لیـ د ي .

پاتی په (۸۳) مخ کښ

(c) ketabton.com: The Digital Library

نوشته : صباح الدین رهنی

سلسله گشتار سوخته

هرکس مانند من ، گناهرا (گناه) ... اند واما هرگز ندیدم که گناه مجازات ... د . این گناهکار است که به خاطر ... ت دارش در گناه ، مجازات میشود ، ... یشه به محکمه کشانده میشود . — ... یشه زندانها میبیند وهمیشه اعدام ... شود وهمیشه این خط — خط گناه — ... یکنواختی معاوضه ، روز وشب — ... ود دارد . آنانیکه در گناهکار بودن ... ت دراز تر وفکر قویتری دارند . — ... ها ازمحکمه وقانون وزندان میمانند ، ... ب بازاریست ، در این بازار ، گناه ... مه ، رایگان است با همه رایگان — ... دش ، میخواهد باعظمت ، وجود — ... شته باشد . وگناه تا آن گاه فقط ... امتحه ، رایگان است که به دست ... ی نیامده باشد ، وقتی کسی این ... مه رامیگیرد ، گناه راگرفته ، گناه ... ده ، گناهکار شده وبه زندان کشانده ... شود .

وزلیخا باجهانی از گناهانش ، فقط ... باوزندانی شد ، قیافه اش ساده ... است وشاید به همین دلیل مقبول جلوه میکند . رنگ زرد رخسارش به خوبی کسالت روسپیانه را در اوسینما باند درگفتارش خلاف معمول ، از چرسی بودنش کمترنشانی هویدا میشود ، برای بار پنجم به زندان افتاده — دوسیه اش فساد — اخلاقی است . چرا نباید از او نوشت . او سمبولیست از بی میلی هزاران دختر وزن در زندگی که دوران طفولیت را محکوم به ازدواج — (آرمانی) والدین شده اند . چی آرمانی ، چی وحشت آور تصمیمی که مادر برای زلیخای سیزده ساله گرفته واوراکه هنوز دور از آغوش مادر خوابیده راجبرا نگرفته بود . به گره نکاح مردی بست وزلیخا در اولین روزها وماه های همبستری بامرد زندگی ، خود در — غرقاب یک درد وعذاب میبابد . قلب طفلانه دختر حین لت وکوب وشنام شنیدن به سینه دق الباب میکند . — انگار میخواهد برون بیاید عقل زنانه و طفلانه زلیخا اورا ازآینده بسیار دور میسازد . از آینده ، بسیار نزدیک ودر مقابل هرواقعه بیتفاوتش میسازد ، هر روز وهرشب در زندگیش یک فیلم درامتداد بود وهجین شد وبانفس هایش میشود ، مرد زنده گیش به هیولای رنج آوری برایش مبدل شده بود ، هرامر دیوانه کننده بی سرایای زلیخا را فراگرفته بود شوهرش نامرد انه زنده گی را با او آغازکرده بود ونامرد انه ادامه اش میداد گاه وناگاه لتش میکرد ، از او بیوسته آن طور ارضای جنسی میخواست که حتی برای روسپیان نامقدور میبود ، وقتی شاخ گلی از بوته جدا شده ، برزمین میغلتد پرپر میشود وهر پرپرگش تسلیم نسیم ویا توفانی شده به سرنوشت موهومی راهی میگردند ، وزلیخا ازمستی نفرت و — دیوانه وار راه فرار ازخانه ، سرابانفرت شوهرش رابیش میگیرد . او ازهمان بوته بیست که بارها شاخ گلی رابه آب داده . ازهمان شاخه گلبرگیست که به دست توفان زنده گی چرخان وسرگردان میبود . . . عجب شهامتی . دختر دل به توفان سپرد وفرارکرد . فرارش ، شهامتش بود چی شهامت بد فرجامی ، درد وسیه های قانون گناهش از این جا آغاز میشود واما در دوسیه زیست نامه اش گناهش در اینروز آغاز نشده . گناه همراه خودش زاده شده بود ، اوگناه راباخود از زاد روزش آورده بود — گناهیکه این گناه (فرار) برطومار آن زاده شد . اوچه اشتباهی بود که به دنیا آمد . در خانواده ، متعصب وفقیری به دنیا آمد درنوجوانی ، پدر را در جنگ سیاسی ، ازدست داد ، بعد برادرش ترک دیار گفت وچندی بعد در سن نابالغی محکوم به همبستری بامرد — بزرگ سنی شد واکنون جبران همه را — درفرارمیجوید . بعد ازآن روز ، او — همیشه در فرارزنده گی به سرمیبرد ، از روزی که خواست فرارراامتحان کند وتا کنون خود را درمعرض امتحان فرار

(c) ketabton.com: The Digital Library

میاید . زلیخانخواست در بازار زنده‌گی ، چون سکه یی از جیبی به جیبی وازدستی به دستی برسد واما در این بازار نمیشود که نه خریدار بود نه فروشنده ، ونه جنس .

نسرین ، دخترجوان ومقبول که هرشام بعد از برگشتن چهن سفید ازوظیفه پرستاری فارغ میشد ، به خانه مختصر خود به علاقه رومیبرد . وزلیخارا بعد از فرار به خانه خود پناه داده بود ، نه زلیخا ، نه خواهر خوانده اش نسرین ، از آینده ، هیچ تصویری نداشتند . — زنده‌گی آرام ویه گفته زلیخا ، زنده‌گی بی جنگ در این خانه ، عمر کوتاهی داشت . همسر زلیخابه ساده‌گی از گلجشك فرارکرده ، ازقفس دست بردار نبود . به پولیس از فرارزن نکاح شده اش اطلاع داد وافزود که مقداری ازپولش رانیز زده است .

سه ماه ، عمر کمیست ، برای آرام زیستن ، این درست سه ماه اول آرامی زلیخا درگوشه فرار کردنش بود . پولیس — مطابق سفارش همسر شرعی ، در پی گرفتاری زلیخا — زن نوجوان — برآمد . اوراکه تازه نفسی به راحتی میکشید ، — عقب دیوار های زندان میاندازند — زندان این خانه فراریان مدرسه — تجربه ، جنایتها ، رمان همیشه دنباله داریکه اینك دخترخانم نوبا — لغی یکی از کرکترها پیش راتشکیل میداد . برای زلیخا درروجود یك بجازاتگاه به نظر رسید . اما او زود دریافت که این جا برایش آغاز زلیخابودن در — بزمهاست . این جا آغاز انتقامش از — خودش ، از زنده‌گیش وازتقدیرش است او زود دریافت که درزندان تنها نیست برای هرزندانی — بار اول ورود در — زندان ، این محیط یك حاشیه است و اما حاشیه همیشه حاشیه نمیماند ، کم و نا یاب است آنانیکه درد وباره ازاد شده نیز از حاشیه بیرون بروند که زلیخای نوجوان نتوانست درحاشیه بماند ، با آنکه بی گناه وصغیر بود . اما اتهام دزدی بعد از اتهام فرار از منزل شوهرش ، بر همه خود دا ریش لگد کوبید .

نجیبه خانم بزرگ سرشناس روسپیان شهرماست . اوخانم بزرگ روسپیان است که خانه یی را برای عواید زیاد پولی درکارته بروان کرایه میدهد . درآن خانه او از مرد های شتابزده و شهوت کشته ، دربدل پول بذ برایی میکند ، وکنیزکان فاحشه مشرب را به خدمتشان میگمارد . او همیشه با ضمانت ، آزاد میشود . واین بار ، زندانی شدنش همزمان بود باگرفتاری — زلیخا . . . .

نجیبه — گرگی که همیشه گرسنه است و همیشه بی قناعت — از چهره گرد و جلد شفاف وسن نوجوان زلیخا خوشش می آید . شاید بارهافرمایش های درمورد همبستری باچنین دختر خانمی برایش ارایه شده باشد ، وایلك تازه اویوفق میشود که چنین فرمایش را هم تدارك ببیند .

روباه دام دیده ، دراولین روزهای زندانی شدن زلیخا ، خود راباد لسوزی مادرانه به اونزدیك میکند . این نزدیکی طی چند روزبه نتیجه قناعت بخش میرسد :

— زلیخاجان ! ببین اینجه یکبارکه آدم بندی شد ، دگه باید ازنیك نامی دست بشویه ، حالی که توهر قدرخوده پاك جلوه بتی ، کسی حاضربه عروسی باتو نیست هیچوقت ، کسی ترابه حیث یك زن پاك قبول نمیکنه ، بس ، نه ازخانه بدرومادرت ، نه ازخانه شوهرت کسی حتی به پایوازی بیش تو نمیایه اگه آزاد شوی ، کجامیری .

(خاله نجیبه ، خانه مادرم میرم ، هروقت آزاد شدم . . .)

— بس زلیخامه از توکه گرم و سرد روزگاره زیاد چشیدیم ، بازمیری ده هموخانه یی که تره به زوریه شوی دادن ، بازیه که ام کسی دگه . . .

— نی نی مه دگه ازعروسی میترسم و به خانه شوی خود هم نمیرم تونظر بتی خاله نجیبه چطورکنم .

چشمهای خاله نجیبه گویی با شنیدن این تضرع زلیخا ، جرقه نا — گهانی دیده باشد تغییر کرد جوابی را که دردل میپروراند به اوگفت :

— توبه خانه مه رفته زنده‌گی میکنی شاید به همی زود یهامره ضمانت کنن که آزاد شوم ، تراهم آزاد میکنم !

وزلیخابه ساده‌گی قبول کرد ، واما آیاخاله نجیبه راست میگفت ، اوواقعا توان رهاساختن زلیخاراداشت .

بلی نجیبه ، از شمار همان دکانداران بازار هستیست که پول را وزن میکنند و آدم راحساب مینمایند .

درجمع مشتریان او ، تنها وتنها انسانهای بی صلاحیت وعادی نیستند دراین جماعت ، آدمهای بزرگوار — محترم وباصلاحیتی نیز استند که بالمقابل ، نجیبه به آنان خدمت میکند وبه زودی نجیبه به ضمانت یکی از این مشتریان معتبرش آزاد میشود وهنگام خداحافظی به زلیخا ، ازاد ساختنش را وظیفه خود وانمود نموده ، برایش میگوید :

— درفلان روز دنبالت آمده تا اززندان بیرون میبرم ، جی اطمینانی ، جی توانی که دراین معامله گرهها نخفته است . این ها با قانون از — بردن حرف میگویند تااز باختن ، درهر باخت ، برد بزرگتری دارند وچنین بود که نجیبه دراین بار زندانی شد نش

شکار تازه یی به دست آورد . اوزلیخا را به دست آورد . اینان صیاد نیستند ، صید استند که خود شکارمیکنند ، حتی میل شکار دراینان به حد یست که در دام وزندان نیزشکارمیکنند وگاهگاهی موفقانه ازدام رهامیشوند وباخود نعش یك شکار رانیز به فرقاب همیشه مرگ میبرند .

درروز پانزدهم توقیف زلیخا ، مکتوب رهایش تحت ضمانت آقای (. . . . .) به زندان آمد ، پانزده روز اسارت در زنده‌گی یك زن جوان ، یك عمر است برای دوباره شدن وبرای برباد شدن وزلیخا دوباره نشد ، برباد شد ، او نباید زندانی میشد وامادریغ که دراین شهر ادعاهای بی شناسنامه وتذکره مانند زلیخانیزاستند که قانون نمیتواند از صغیر بودن پاکبیر بودن شان دستاویزی به دست دهد ، بالا زلیخا همسرش تهمت سرقت زده به زندانش افگندند . درزندانیکه درواز

بقیه درصفحه (۷٤)

(c) kayhan.com: The Digital Library

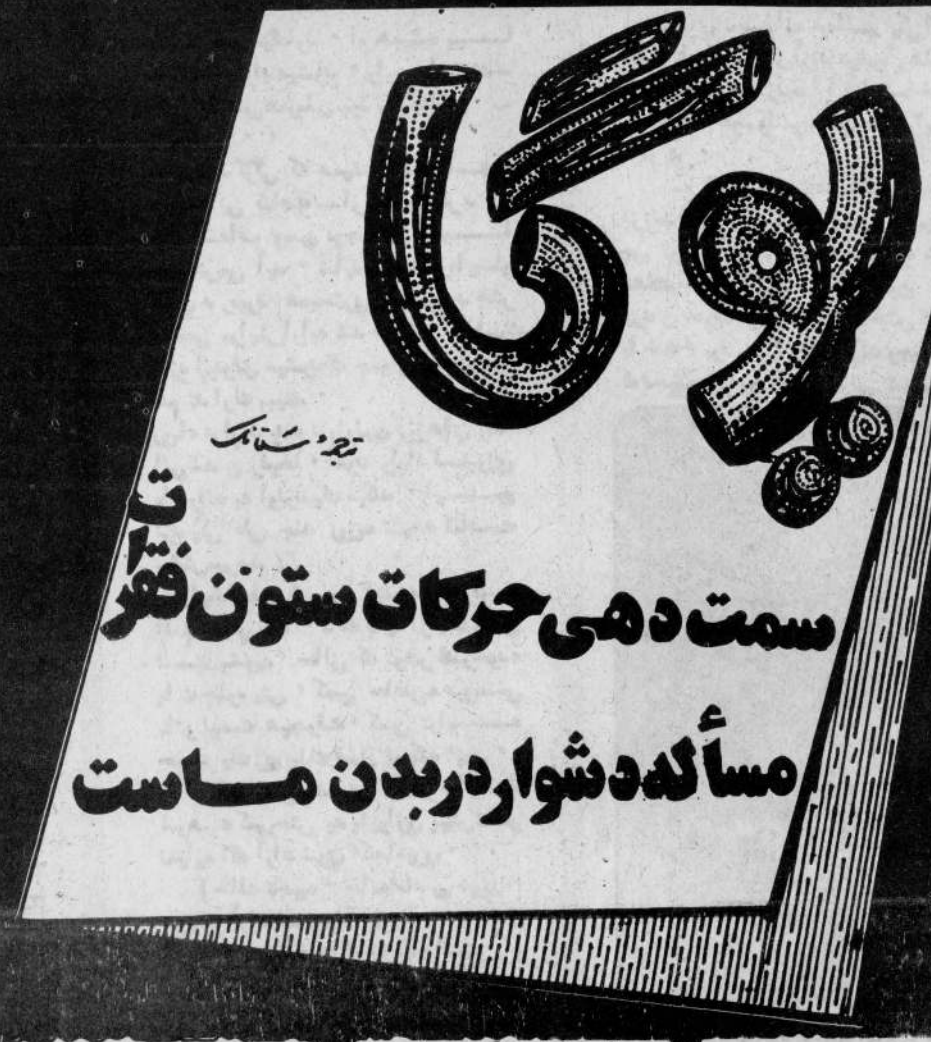

بدن ما

مسأله دشوار در

ترجمه ستاک

سمت دهی حرکات ستون فقرات

جلد شامل بزرگترین عضو بدن است و از چندین قطعه تشکیل یافته که بالاترین قطعه آن کاملا سطح خارجی بدن را پوشانیده است .

جلد اکثر فعالیتهای مهم بدن را اعم از تنظیم درجه حرارت و هر طرف ساختن مواد زائد برای محافظت اعضای حیاتی اجراء میکند . حس لامسه نیز در همین جلد جا دارد .

یک عضله عبارتست از هزاران رشته های منفرد و غشاهای که آنها را احاطه کرده است . — شش صد عضله در سه شکل یک شبکه مغلق ارتباطات عصب با عضله را در داخل بدن تشکیل میدهد . این عضلات هنگامیکه جهاز عصبی انتقالات انگیزه ها را از دماغ اخذ کند منقبض ومتسع میشوند . طوریکه قبلا تذکر دادیم ، قلب عضله ایست بایک تیپ مشخص . تیپ دوم این عضله غیر ارادی ، فعالیت عضلات داخلی را تنظیم مینماید . عضلات اسکلیتی که تیپ سوم اند ، تحت فرمان دماغ شعوری اند . اینها بوسیله نسج متراکم در رشته ی که بنام پی ها یاد میکردند به استخوانها وصل شده اند . — عضلات اسکلیتی عظام را در پاسخ به رفلکس و فرمانده های ارادی که از دماغ صادر میشوند حرکت میدهند . این عضلات در جریان فعالیت فزیکی از جمله اجزاء عمده و اساسی محسوب میگردند . هرگاه — منظماء مورد استفاده قرار نگیرند ، احتمالا نرم ، سست و شل میشوند .

جهاز هضمی نیز بصورت کل در عملیات مؤثر بدن لازمی پنداشته میشود .

در عملیه هضم ، مواد غذائی خرد ساخته میشوند و به انرژی و مواد دیگر بخاطر جذب — بعدی حجرات بدن تبدیل میگردند . ناحیه معدی — معایی (مجرای غذایی) ، جگر ، پانقراس و کیسه صفراء اجزای هضمی را تشکیل میدهند که این وظیفه را اجراء می کنند .

مجرای غذائی عبارتست از تقریبا میان خالی که در حدود (۳۰) فیت طول دارد و از دهن تا مقعد امتداد دارد . غذا از طریق دهن که انزایم های پزاقی عمل هضم را آغاز میکنند ، داخل میشود .

همینکه غذا را میجوید انزایم پتالین با آب دهان — یکجا میشود و بمخرد ساختن ، مواد غذائی می پردازد . غذا بعداء فورت میشود و از طریق مری راهش را به سوی معده می پیماید . غدوات — تولید کننده معده تعدادی از انزایم ها را که مهمترین آنها هایدرو کلوریک اسید است ترشح میدهد . این انزایم ها قبل از اینکه این غذای قسماء هضم شده داخل اثنا عشر ، این نخستین ناحیه امعاء کوچک میرود ، — هضم آنرا تسریع می سازد در اینجا مترشحات قوی انزایمی جگر ، پانقراس و کیسه صفرا با غذا مخلوط میشود تا عمل هضم تکمیل گردد . مخلوط شدن این مواد محصولات فرعی هضم را جهت جذب بوسیله جریان خون و انتقال به حجرات بدن آماده میسازد . مواد بقیا نمانده هضم نا شده به امعاء بزرگ منتقل میگردد تا از طریق مقعد اطراح شود .

ی میدهد . علاوتاً حرکت را تنظیم می نماید و د ر صدمه داخلی پاسداری و ظت میکند .

ظام انساج سختی اند که ات بندی اسکلیتی بدن را یل میدهند . در بدن — ۲۰۶) عظم وجود دارد .

که دو عظم با یکدیگر وصل وند ، آنرا مفصل می نامند ل در داخل محفظه های ارتباطی جا بجا شده که پیوند ها معروف است که ظم را با عظم دیگر پیوند هد .

ایع لیز یا چرب (مایع ی) در پیوند ها جادارد صطکاک را در هنگام حرکت ش میدهد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

فصل چهارم
میخانیکیت بدن

این روش اهمیت ویژه یی دارد

پوز یا حالت را میتوان بسم
مشابه مو قعیتی تعریف کرد که
در آن بدن در حالت ایستا
نشسته ، دراز کشیده یا حرکت
باقی می ماند و حفظ میگردد .

پوز صحیح برای تمرین کننده
یوگا مفهوم بس بزرگی دارد .
بدون آن سیستم های بدن
نمیتوانند درست فعالیت نما-
یند و یا انرژی را نمیتوان مسا-
ویانه در سر تاسر بدن توزیع
کرد . حالت متوازن برای اجرا-
ی درست تمام حرکات ضروری
پنداشته میشود و به تحرک
بیشتر در مفاصل ، پیوند ها
پی ها ، وعضلات می انجامید
و این بدن را قادر میسازد تا
تنفس کامل بگیرد زیرا اکثریت
عضلات جهاز تنفسی به ناحیه
های علیا و سفلای ستون —
فقرات ارتباط دارد .

برای شاگرد تازهٔ یوگا شاید
حفظ توازن توصیه شده در
جریان اجرای تمرینات کار
مشکلی باشد . اگر چنین حا-
لتی بشما دست بدهد ، مایوس
نشوید . این واقعیت را درک
کنید که پوز خراب پدیده یک
روزه نیست ، بلکه معمولا —
نتیجه سالها عادت خراب است
احتمال دارد همیشه در چوکی
تان لم کرده یا با شانه ها
و سر پیش افتاده ایستاده شده
باشید . اگر میخواهید نارسائی
های پوز بدن را اصلاح کنید
صرف با درک این واقعیت که
عادت های نامطلوبی دارید
در نیمی از این مبارزه پیروز
شده اید . هنگامیکه بدانید
آنچه را که شما انجام میدهید
نادرست است ، دیگر صرف
زمان و تمرین بکار است تا
پوز درست ، ثابت و متحرک داشته
باشید .

سمت دهی حرکات ستون
فقرات مساله دشوار میخانیک
بدن است . چه بدن در حا-
لت استراحت یا حرکت
باشد ، سمت دهی حرکات
ستون فقرات امر پست لازمی
و اجباری . ستون فقرات سا-
ختمان مؤثر سودمند و قابل
انحناء است . کمر در بردا-
شت وزن بدن کمک میکند
و کنترول اکثر حرکات تنفسی
را بدوش دارد . هم چنین
بعلت صفحات غضروفی ، نسج
رشته ای و مایع مغزی ستون
فقرات که بین دو فقره متصل
" صفحهٔ مانع اصطکاک " را
تشکیل میدهد ، تعداد قابل
ملاحظهٔ را جذب می نماید
هر چند ، وارد آوردن فشار
زاید و غیر ضروری بر کمر ، آنرا
آسیب پذیر می سازد . عامل
عمدهٔ که موجب آسیب فقرات
میگردد ، سمت دهی نادرست
حرکات بدن در جریان —
فعالیتهای روزمره است .
اکثر حالت های آسیب زا ،

سمت دهی توان با بکار بردن
چندین قاعده اساسی مواظبت
کمر دفع کرد :

۱) پوز درست را هنگام —
نشستن ، ایستاده شدن —
قدم زدن و دویدن در نظر
داشته باشید . کمر تانرا
راست بگیرید . شانه ها و
زانو های تانرا سمت بگیرید .

سینهٔ تان باید با حالت راحت
راست باشد . معده ، ناحیه
های مفاصل ران و سرین را به
حالت جمع بگیرید . زنخ و سر
تانرا راست بگیرید .

۲) وقتیکه شی را برمیدارید
نزدیک آن ایستاده شوید
از ناحیه مفاصل ران و زانو ها
به پیش خم شوید در حالیکه
کمر را درست نگهمیدارید — شی
مورد نظر را محکم بگیرید و آنرا
تاحد ممکن بطرف خود کش
کنید . برای تحمل حرکات —
برداشتن شی و بخصوص اشیای
سنگین از عضلات ساق استفاده
کنید . این روش بخصوص برای
ورزشکاران وزن بردار از اهمیت
ویژه ی برخوردار است .

۳) وقتیکه میخواهید به
چیزی برسید یا دست تانرا
دراز کنید ، بازوان تانرا از
حد نورمال حرکت آن باز نکنید .

۴) وقتیکه بروی زینه ی بالا

میشوید پاها را روی پله های
زینه طوری بگذارید تا وزن
تان کاملا بالای پای تان
تقسیم گردد . گامهای محکم
استوار و آهسته بردارید .
همینکه از یک پله به پله دیگر
بالا میروید بمنظور جلوگیری
از تصادف بدزانو های تانرا
کمی خم کنید .

۵) وقتیکه در جریان انجام
فعالیتهای ورزشی زیاد میدو-
وید یا خیز میزنید ، کفش های
بپوشید که برای جذب شوک
اضافی و اصطکاک مساعد باشد .

۶) کفش های کری بلند
توازن بدن را تغییر میدهد .
از آنها کمتر استفاده کنید .

۷) پا پوش تانرا محتاطانه
انتخاب کنید . از پا پوش
های که برای تان مشکل خلق
میکند استفاده نکنید . کفش
های که خیلی باریک یا کوتاه
است می تواند پرابلم های
را برای پا ها ، ساق ها و کمر
خلق کند .

۸) هنگامیکه وزن سنگینی را
نند بسته ی از کتب یا چند پن
خریطه انتقال میدهید ، برای
حفظ تعادل وزن آن در وقت
از بار خم شوید . وزن را به
صورت متوازن بهر دو طرف
بدن تقسیم کنید ، یا متناوب
بار را از یک جناح به جنا
دیگر تبدیل کنید .

۹) هنگامیکه کدام شی را تیل

بقیه در صفحه (۴۳)

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه از صفحه (۳۱)

صیام وصحت

و سعت بخشیدن و تصفیه ان از ترسبات آهکی و تسهیل خروج سنگهای کوچك ازین طریق میگردد .

۶) روزه داشتن بر اساس تحقیقات تازه در عرصه خون شناسی مناسب ترین میتود تداوی و تنظیم مقدار کولسترول در خون است زیرا ازدیاد آن اثرات ناگواری بر قلب و شریان ها دارد و مثلاً باعث تحریك حملات شدید تصلب شریان ها " اتیروسکلروز " و سایر بیماریهای دماغی " شریانی " میگردد و مانند ترمبوز که مرگ ناگهانی دارد .

۷) طبق کشفیات جدید ثابت شده است که روزه داشتن یك عامل انکار ناپذیر برای تقویت حافظه، تقویت سیستم عصبی وتزاید قابلیت تمرکز فکری میباشد .

داکتران داخله اعلام داشته اند که اثرات ماه مبارك رمضان بالای سیستم عصبی مرکزی ، نقش زداینده عصب از مواد زایده ، هجوم ، افرازات خطرناك را دارد . تجربه نشان داد که در پایان ماه مبارك رمضان رشته های عصبی ثابت و مستحکم گردیده و قابلیت مجادله و رویا روئی با هر پرابلمی را دارا میشود .

۸) نقش ماه مبارك رمضان در رفع امراض جلدی نیز ثابت شده است از آن جایی که تعدادی از آفات جلدی با عامل غذایی رابطه مستقیم دارد ، لذا روزه گرفتن مخصوصاً در حوادث الرژیك " حساسیت " مثمر و مثبت واقع شده است .

این که بهترین عالم فرموده اند: افطار نمایید و سحری صرف کنید ، زیرا در آن ها نعمت های زیادی شامل است . بدون شك هدف و منظور وی (محمد ص) از کلمه " نعمت " طیف وسیعی از مزایاست .

درین نوشته تلاش به عمل آورده شده است تا برخی نکات در پرتو احکام قرآنی و احادیث نبوی مورد توجه قرار میگیرد .

■ علوم طبیعی ثابت نموده است که مقادیر زیاد اوزون (O_3) که در اتمسفیر به حد اعظمی وجود دارد در هنگام سپیده دم به حد نهایی خود رسیده و آهسته آهسته با طلوع آفتاب از مقدار آن کاسته شده میرود. از ون سیستم عصبی را کمك نموده و سیستم دماغی وعضلاتی را بیشتر فعال می سازد .

■ ساینس ثابت نموده است که کورتیزون در وقت صبح به ($7.32\mu g/100cm^3$) (مایکروگرام) که حد اعظمی آنست میرسد ، پس این ماده تا شام به حد اصغری خود تقلیل یافته به هفت مایکروگرام فی صد سانتی متر مکعب خون ($7.0\mu g/100cm^3$) میرسد .

کورتیزون استعداد فزیکی بدن را تزاید بخشیده باعث فعال ساختن استقلاب (میتابولزم) بدن منحیث المجموع میگردد .

کورتیزون باعث کم بلند بردن مقدار شکر در خون شده سبب بلند بردن انرژی بدن میشود .

■ بیدار شدن هنگام سحری هم چنان باعث ازبین رفتن یکعده تشوشات کلیوی میگردد .

■ درین اواخر ثابت ساخته اند که مقادیر زیاد کولسترول خون یا " هایپر کلسترولیما " بابیدار ساختن مصاب هنگام سحری که شیوه تداوی مطمئن تعدادی از اختلالات شحمیات ، نارمل میشود .

از " رسالة الجهاد "

نشریه فرهنگی اسلامی چاپ لیبیا شماره فوق العاده ویژه ماه مبارك رمضان .

بقیه از صفحه (۶۰)

فاشیست :

فاشیست :
— بیرون بیایید .
ازبابین :
— بیرون بیایید .
فاشیست :
— ممکن نارنجکی بیاندازم .
ازبابین :
— ممکن این پستی رانکنی .

درولونو او ...

ه (۱۰) مخ پاتی

— دراډیو — تلویزیون اود تیاتر په اندول په سینماکی له خپلوکارونو خخه راضی یم په سینمایی کړوکی می هنرد وستانواوسینما گرانو زیات تشویق کړي یم او زماد هلوځلو ستاینه یې کړي ده . د هنرمن د بریالیتوب د یو مهم راز په دې کی دې چی نندارچی یی تاییدکړي اوستاینه یی وکړي .

زه خپله سینمایی هڅونه د محترم واحد نظري اواحد ژوند چی زموږ تکره سنارستان دي د کوشش محصول بولم .

— خه ستونزي ستاسی په سینمایی کاروکی شته اوله هغوي خخه د وتلو لپاره کومی لاري چاري په ګوته کوي .

— زما پوهنی ستونزه داده چی زه معیوب یم اوزیاتره کارګردانان ماته زما د پښتی د نیمګړتیا په سبب رول نه وړکوي په دې هیله چی مقامات ماته د یوه سفر زمینه برابره کړي خو د هغه په ترڅ کی د خپلی پښتی د رمل هم وکړم اویه لاهوري سره سینمایی کارونه تر سره کړم .

— یو څه د خپل ځانی ژوند په باب هم راته واجوي .

— په ۱۳۶۴ کال کی مو واده کړي یرمن می لوستی ده د کور کارونه او د اشومان روزنه په بنه توګه ترسره کوي وه زامن لرم چی د یوه نوم یې محمد پرویز او د بلی نوم یی احمد رامین دي . له خپل ځانګړي ژوند خخه هر خوشاله اوراضي یم .

ستاسی له مرکی خخه مننه .

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه از صفحه (۵۲)

نتوانست بفهمد که آن دو چی میگویند ؟

اما در یافت که جگویز بسیار قانع کننده صحبت میکرد.

جگویز با گام های استوار در اتاق ته و بالا میرفت . — کلمنتین برای این که در نزدیک دروازه غافلگیر نشود، از پله های زینه بالا رفت . جگویز درین میان با پدر کلمنتین در مورد پیش بینی های مهم صحبت نموده بود . در مورد استادان ماهر کشتی سازی میرانسه . در مورد کشتی ها و این که چی گونه آنها را علیه تمام مقاومت میکردند . — انان نیروی دریایی را بیشتر در اختیار داشته . به خاطر تسلط بر کشتی های عظیم بحری . دسترسی و تسلط بر بحر مهتاز — یدند و مونارشی (مطلق العنانی) در بارا را مردود می شمردند و بی جهت نبود که شاه دوکار شناس کشتی سازی معروف را در زندان افگنده بود . جهان یونارد از زمان برگشتش در جزیره مادیتهنا دیگر به بحر رفته بود میخانه اش در آن جزایر قشنگ مایه مسرت ملاحان و دختران زیبا شده بود .

آنان جوانان غیر مجرب و افرادی را که به قانون پابندی تام داشتند در میخانه دعوت مینمودند و غرق نشاء میساختند . بعد به تبادله اسناد و امضای آن متوسل میشدند. جهان یونارد به کپتان قبلی که جایگاه (ساختن کشتی) که در نزدیکی مهمانخانه ساحلی قرار داشت . غالبا مصروف میبود . افتخار میکرد . قشنگی کلمنتین همه مهمان — نان را فریفته و مجذوب ساخته بود . جگویز پس از صحبت زیاد جامش را خالی ساخت و گفت :

وقت آن فرا رسیده تا به بستر رفت .

یونارد چراغ نیلی را از بالای میز برداشت تا مهمانش راه زینه را روشن بیهند .

آنان آهسته ها گذاشتند تا کلمنتین که در آن وقت عمیق خوابیده بود . بیدار نشود .

یونارد وقتی از برابر اتاقش میگذشت . گفت :

این اتاق من است و آن اتاق دخترم .

جگویز چراغ را گرفت و به اتاق رفت . بستر هموار از — مهمان پذیرایی میکرد . جگویز خودش را ذله و مانده — نمیپافت . باد پنجره ها را میجنبانند . باران بر بام و سرک صبل میزد . جگویز فکرش یک سره متوجه کلمنتین شده بود .

آیا او راستی خوابیده ؟

با خود گفت :

جای تاسف است که دختر قشنگی به سان کلمنتین در چنین محوطه یی مجبور به زنده گی کردن است. دختر قشنگی که دیگر در سراسر پاپس نظیر مردم را به خود کشیده است.

کلمنتین هنوز بیدار بود . تصویر سوار کار یگانه ذهنش را رها نمیکرد . وقتی چشمانش را میبست و در جستجوی خواب میشد . چیز متحرکی در برابر دیده گانش جان میگرفت قشنگی خیره کننده . زلفان زیبا و آهنگ گرم صدای زیباترین دختر پاپس . او نگاه های مشتاق و غیر خجالت زده کلمنتین را به یاد می آورد . جگویز آرزو میکرد دیوار همه فرو ریزد و او به کلمنتین برسد . وقتی هر دو مرد از زینه ها به بالا رفتند . او خاموش گزید . او ترق و ترق پنجره ها و ناله و فریاد باد را شنید .

کلمنتین صدای شرنگ شرنگ شمشیر را شنید . بعد او خاموشی حکمفرما شد . لختی بعد کلمنتین را خواب برده بود و ابدا متوجه نشده که دروازه چی گونه باز شد . جگویز خودش را بر روی کلمنتین خم کرد تا او را ببوسد کلمنتین فریاد زد . جگویز با شتاب دستش را بر لبان کلمنتین گذاشت و نجوا کنان گفت :

چپ !

توفان در بیرون هیاهو داشت . اما با وجود صدای توفان . با فریاد کلمنتین بدرش از خواب بیدار شد . — کلمنتین با دو دست به سینه جگویز مقاومت کنان فشار داد .

کلمنتین به مشکل نفس میکشید . جگویز ادامه داد :

— از این که مرا کنار بستر خود یافتید . میخشید که بی اجازه داخل شدم . تک تک زدم اما جوابی نگرفتم . در خواب بودید . . .

— چرا ؟ شما مرا حیرت کردید .

— نگفتید . چرا سبب بوسی از خود ترس تبارز ندادید ؟

کلمنتین بانارا حتی گفت :

چشم سفید ی پس است . از این جا بروید ورنه پدرم را — صدا میزنم .

جگویز بدون این که این حرفها در وی اثر ببخشد . آرام نشست و به فکر افتاد :

یک دختر ساقی . در یک مهمانخانه ساحلی . مگر چرا اختلال حواس داشته ووجودش مرتعش باشد ؟

باخود گفت : شاید پدرش قصدا از اتاق او یاد کرده باشد و این تذکر را برای هر مهمان ثروتمند بدهد .

جگویز خودش را بار دیگر نزدیک او خم کرد و گفت :

صدایتان را بلند نکنید . پدرتان شاید وقت شنیده — باشد .

— هرگاه شما را این جا بیهند حتما میکشد .

— چرا ؟ من (واین) میخواهم .

ادامه دارد

(c) ketabton.com: The Digital Library

بتولوته په زړه پورې

دیوشمیر پوښتنو مذهبونو په باب لنډ معلومات

۱ـ بودایی مذهب یا بودیزم : د دغه مذهب بنسټ ایښودونکی بودا و٠ د بودا اصلی نوم ((کوتاما سیدهارتا)) و٠ بودا له میلاد څخه مخکی په شپږمه پیړۍ کی د هند د نیپی وچی د ((ساکیا)) په سیمه کی ونیږید ٠ پلار یې پاچا اود ساکیا مشرو اومورې هم د ـ شاهانوله پښته څخه وه ٠

د بودایی مذهب پیروان په هند و چین ٠ جاپان ٠ سیلون ٠ تایلند ٠ برما کوریا او د هند په زیاتو برخوکی شته ٠

بودایی مذهب د پنځو محمو فرمانونو لرونکی و٠ چی په لاندې ډول یې یاد وله کړو :

ـ غلامه کوې ٠
ـ دروغ مه وایی
ـ زنا مه کوې ٠
ـ هیڅکله ځان مه نشه کوې ٠
ـ غوښه مه وژنی ٠

۲ـ هند ویشنو : هند ویشنو پیړو له ډیرو خوانیو هیرونو څخه دي ٠ د دغه مذهب پیروان په پیلا پیلو خدایانو عقیده لري ٠ مقدس کتاب یې د برهمنانو د ((ویداها)) په نامه کتاب دي ٠

د دغه دین پیروان په سیام ٠ جنوبی افریقا ٠ هند اوهنو نورو هیوادونوکی ژوند کوي ٠ دغه دین مختلفی څانګی لري چی هره خانګه یې د ځان لپاره د ډیل معبد لرونکی ده ٠

۳ـ زردشت : زردشت یا زرتشت زموږ د لرغونی هیواد په بلخ کی د خپل دین تبلیغ پیل کړ اوبیلابیل او تونونه (افشکه ي) یې جوړ کړل چی ترټولو مشهوره یې د نوبهار بلخ اورتون و ٠

ویل کیږي چی زردشتی دیـن د کشتاسب د پاچاهی په دوره کی منـځ ته راغی اوزیاتو سیمو ته یې براختیـا ورکړه ٠ دغه دین پر درې لاندې نیـو اصولو ولاړ و : نیک کردار ٠ نیک رفتار اونیک پندار ٠

د زردشت د مړینې په باب داسـی روایت شته چی هغه د تورانیانو لـه خوا په خپل معبد کی په داسی حال کی چی په عبادت اولمانځه بوخت و٠ ووژل شـو ٠

په بلخ کی اوس هم د زردشتـی عبادت ځایونو او د اورتونو نښـی نښانی ترسترګو کیـږي ٠

۴ـ جینی : کله چی بودا د خپل دین په تبلیغ او رواجولو بوخت و٠ د ـ ((موګا)) په نامه سیمه کی یوشهزاده چی ((ماهاویرا)) نومیده ٠ رابورتـه شو او د نوي دین تبلیغ یې پیل کړ ٠

دنړی یوشهیر مشهوری ښځی

ماری انتوانت

ماري انتوانت د فرانسی ملکه اود شپاړسم لویی میرمن وه ٠ هغه بنکلی ٠ عیاشه اوځان غوښتی ښځه وه ٠ کله چی د انقلاب ځپوډ ـ سلطنت مانی ولړ زولی اوخلکو د ډوډي غوښتنه کوله ٠ هغی وویل : چی خلک چی ډوډي نلري نوشیرـ ینی دي وخوري ٠

هغه وخت چی شپاړسم لویـی اوملکه انتوانت د خلکوله ویـړ ي وتښتیدل له پاریس نه بهر خلکـو ونیولا اوبیرته یې پاریس ته راوستل او بند ي ډول په ۱۷۸۹ کال کـی زندان ته ولیږل شول ٠ لومړي شپاړسم لویس اودویـمـه مـاري انتوانت اعدام شول ٠

کاترین

کاترین د روسیې پاچا اوملکـه وه ٠ هغې د خپل سلطنت پـه وخت کی له لږ پرومشهورو کسانـو سره مشقی اړیکی درلودې چی له هغې جملی څخه یوهم د پولنـد پاچا شاه و ٠ د پولنـد د هغـه وخت له پاچا شاه سره د کاتریـن مشقی اړیکی همومره پیاوړي وو ـ چی له پوازي درباریان بلکی حتی عادي خلک هم پري خبرو ٠ خـو کاترین هیڅکله هم لږ فی مساه لی څخه خه ویره اوتشویش نه درلود ٠

د اوبومارانو مشهوری څخی

ګلارابارتون

ګلارابارتون د امریکا یو ه قهرمانه لوړوه چی نه یوازي امر ـ یکایی ولس بلکی د نړي خلکوتـه یې زیات خدمتونه کړي دي ٠ همدا ډول هغی په ۱۸۶۴ کال په ژنوکی د امریکا د سره صلیب ښسټ کښود ٠ ګلارابارتـون د امریکا د سره صلیب له لاري د ـ امریکا اود نړي د نورو هیوادونو له مصیبت لیدلوخلکوسره مرستـی کړي ٠

ژاندارک

ژاندارک باسیمله اوړ ـ ان دیوه ساده فر ـ ژاندارک ٠ هغی د خپل هیواد د استقلال اوآزادي په خاطر د انګلیسانـو برضد قیام وکړ اود فرانسی د ـ نجات په لاره کی یې ستري هلی ـ ځلی وکړي ٠ ژاندارک د پیرو قهرمانیو وروسته د انګلیسانـو لخوا د کفر او الحاد په جرم بـه اورکی ژوندي وسوزول شوه ٠

ګلشو یاترا

ګلشو یاترا د مصر بنکلی ملکه وه چی د پیري عاشقانه کیمـی لري ٠ هغی د خپلی بنکلاو ـ افسون په زور د روم سردارانلکه سزار او انتوان پرخپل ځان مین کړل ٠ په پای کی یې د پوه رومی سردار په ډز اندي چی اوکتاو نومیده ماتی وخوړه اود مارد زهرو په وسیله یې ځان مسموم اومړ کړ ٠

د اوبومارانو دمارانوخوړاعجیب ډول

د دغه ډول مارانو د بدن اورګانیزم د داسی خصوصیت لرونکی دي چـی یوازي په اوبوکی کولاي شی په ډیره ـ خوشحالی اوارامی ژوند وکړي چی یـه وچه کی ورته کم امکان لري ٠

د سنګاپور پوښتیر اوسید ونکی چـی د مارانو په راټولولو اوښکار کولو بوخت دي له ډیرو ساده وسایلوڅخه استفاده کوي اوبه ډیره اسانی سره د بحر د اوبو د مداوجذر په وخت کی د اوبومارانږ را تولوي ٠ د اوبو د مارانوخوړه یـه عمده ډول کوچنی کبان ٠ مارماهـی او نورکوچنی بحري موجودات تشکیلوي ٠

د اوبو د مارانوپه ډول هومره دفـت او لوي جسامت لرونکی دي چی کلـه کله د بحر دغاړو لویی ډبرې له پوهاي څخه بل ځای ته ښوولاي شی کلـه چی دغه مارانو د لمر څخه د استفادي هوس وکړي نوله اوبوڅخه راوزي او د بحر دغاړو برلوپواوستروډبرو په مستی پیل کوي اوډیر د اسی لیدل شوي چی پوښاړي یوه لویه ډبره پرپل مـخ را واړوي ٠

خرنګه چی د اوبو مارانو د بحرونو لـه تود واو بو سره عادت لري نشی کولا ي په ساړه محیط اویا سړ واوبوکی ژونـد وکړي ٠ کله چی د هواد سړو والی لـه کبله د بحر اوبه هم سړي شی د اوبـو مارانو د دي لپاره چی ځانونه تاوده ـ وساتی په ډیره چټکتیا به اوبوکی حرکت کوي اوهرځل سل اوپنځـو س میله واټن طی کوي ترڅو بدي ډول له یخنی څخه ځان وژغوري ٠

د اوبو د مارانولکی یوڅاص جوړ بښت لري ٠ بدي ډول چی د لکی ورو ستـی برخه یی لویه اوپلنه ده اوتقریبا د بیړي د ((پارو)) شکل لري او دا د دي ـ لپاره چی هغوي وکولاي شی بـه سرعت سره په اوبوکی حرکت وکړي اود بنکارچاري پرمخ بوزي ٠

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه از صفحه (٦٧)

اش برروي همه متخلفين تانو بايك قفل بسته شده است بسترها بدون — تفكيك بهلو به پهلوي يكي زد، — ديگر بوي معتاد، ديگري بوي عمل ود يگر بوي روسپي ميدهد. ودراين جا سرايت به ساده گي ازين به آن واز آن به اين ممكن است... وزليخا بيگناه زنداني شد وگناهكار ازز ندان رها شد.

زن كالاي بسته بندي شده اش را گرفته بازندان وزندانيان خداحافظ گفت — آن جا در بيرون دروازه ولايت كابل نجيبه درموتري منتظر شكارش بود كه به پاي خود جانبش روانه بود نجيبه لباس هاي اضافي زن را آن طرف برتاب كرد وگفت :

— اي چيزها حالي برتو د اس، باد ازي برتوكالاي نوميخرم، كالاي قيمتي.

زليخا بابيتفاوتي كه انگار د يگر همه چيزش راد ست د رد ست تند برسپرد ه باشد، داخل موترشده، روانه، خانه نجيبه شد... خانه نجيبه : نه... روسپيخانه، نجيبه... د رآن چاد ر باشگاه گدي هاي نجيبه هميشه بترم ميبود، بزم كرايه گيري ليلما ياسليحه بايشتون يا گلجهره ويا.... واما امروز بزم رنگ د يگري دارد اين بار به استقبال يكي شدن زليخاي مقبول با اين ها، بزمي برگذارشده، اينجا ضمانت كننده هاي نجيبه و زليخانيز دعوت شده اند. آنها نه تنها برداخت جنسي ميخواهند بل شايد مشتاق د يدن اولين لكه هاي روسپي گري د رزليخا استند. اشتياقي كه خانه بي را، فردي را... لكه د ار ميسازد، وزليخا د راول بار د اخل شد نش به اين محله جيزها بيراد يد كه د رزند ان د رمورد ش شنيده بود، همان رقصهاي بي هنرانه. همان د ود هاي سگرت وچرس و... همان بوتل هاي پروخالي شراب وهمان بي حيايي هاي زنان، همان خنده هاي وحشيانه، همان د ست ها، همان جيب ها و همان صداها وفرياد هاوهمان گريه ها...، پراگراف د يگر زنده گي زليخا اين جا آغاز ميشود د راين جا سگرت كشيد ن را امتحان كرد وچرسي شد ن را آموخت د راين جا آرام كننده (نجيبه بيروكهنه كار) است. او خوب ميد اند كه قبل از همبستر ساختن زليخا با مشتري اوراچي طوربايد بي حيا و بي هرابي ساخت، اعتياد وسيله، — بزرگيست براي به پنجه انداختن آدمها و آن طوريكه خبر ندا بيش از اين كه به نمايش وا بدارند، بايد آنها را معتاد قند كنند. همانطور زليخا را به چرس والكول فوطه دادند د يگر د ر هربار سربلند كردن اختاپوت هاي گشنه كام اعتياد. به اشاره نجيبه د وباره صميمتر فرقش ميكرد ند. زليخا د ست آورد يست از زندان — زند ان محل مساعدي بود كه د ست بسادگر نجيبه به شاخ وبرگ زنده گي زليخا بپيچد واورا به پرتگاه نابودي افگند.. اكنون د يگر، آغوش سپيد زليخا، — د ستخوش هركسي ميشد كه پول را به د ست نجيبه ميسپرد. زماني بود كه زليخا د رجستجوي رهايي، به زند ان افتاد ود ريغ كه امروز حتي سرگرد ان به جستجوي خود است او حالا د يگر خود را نميتواند بيابد، او حالا د يگر يكي از نازدانه ترين گدي هاي خاله نجيبه است. د راين خانه يك مرد هم خد مت اساسي را انجام ميد هد — شيرمحمد — او وظيفه دارد روزانه ازميان انبوه مردان، به كساني راه — منزل نجيبه رانشان بد هد، اوهمكاري زليخا، ليلما، گلجهره، بشتون و... راد رجيب حمل ميكند د ركوچه و بازار بانشان دادن آن به مردان بوالهوس وشهوتزده انتخاب شان را روزف — ميكند ويا آنان را به اين خانه انتقال ميد هد.

پلي (بد بختانه او د رنهايت نامرد ي ورزالت، يك مرد است... روسپي تراز هر روسپي د لالتر ازهرد لالي. روزها مثل هفته ها ماه ها ميگذرد و به سال جنين سپري ميشود، زليخا هرشب و روز د رحاليكه هنوز ازكساله يك همافوشي تن نيا سوده، محكوم به همافوشي د يگر ميشود، همانطور كه شايد نجيبه از شماريك مشت پول خلاص نشده به مشت د يگر پول د ست ميبا بد، نجيبه د رمحل د هزنگ خانهٔ براي زنده گي خود ساخته د رآن جا هرگز كسي آدم شريفيست، د رآن جا هرگز كسي نميا ند كه قيافه د وست پليد وزشت است و اما د رخانه كارش د روسپيخانه كارته پروانش — اين جا او هميشه د ر لباس وقيافه حقيقيش ظاهر ميشود.

اين جا ماركيت عايد اتيش است ماركيتي كه د رآن هيچ جيز فروشي نيست همه جيز كرايي ست. نجيبه به حساب ساعت ود قيقه از مشتريانش پول ميخواهد او خوب محاسبه كرده كه روسپي هدلي د ستهرورده اش د رهرساعت چي قد ر استهلاك ميشوند، وچي قد ر پول بايد بگيرند، اتاقها هم همينطور بستره ها هم...

نجيبه هرگز نميگفت كه مواد مخد رمرا از كجا به د خترها (!) مي آورد واما هرگز كمبود وكمرسي اين مواد را به روسپيانش از نظر د ور نداشته، سه سال براي يك تكرار شبا روزي عمر طوليست وزليخا هميشه تكرار ميشد. همان خنده وگريه همان همافوشي هاي بي مزه. همان د ود هاي چرس و همان مزه هاي تلخ شراب وهمان بستر و همان نجيبه وخانه اش واماد راين تكرار، روزي فرارسيد آن روز د وسيه، جد يد ي از فحاشي، د رارشيف شعب پوليس افزود گرد يد اين اولين د وسيه بي بود كه زليخا را به جرم فساد اخلاقي به زندان افگند. او اين بار گناهكار به زندان آورده شده بود و از طرفي هم حالا د يگر مجبور نبود كه به هرهمافوشي بي تسليم شود. او د ر زندان (اولين مدرسه آموزش روسپي شد نش) فقط رنج بي چرسي رابا خود د اشت. د راين جا او با قيافه هاي قد يم وقيافه هاي نو روبه رو شد د يوار هاوكلكين ها و باز بر سها كم تغيير كرده بود ند. د هليز همان د هليزي بود كه زماني وقتيكه هنوز جوان كامل نبود به تهمت شوهرش به آن كشانيده شده بود.

نجيبه، مهره، اساسي عايد اتي خود را ازد ست داده بود، مارهاي نفسش هر آن پيچ خورده، ارامش و خواب را از او ربوده بودند. اوبگانه پايواز زليخا بود — زليخايي كه بعد از روسپي شد ن، جوان شده بود — اين بار ازاد ساختن زليخا، اند كي د شوار بود. زيرا چهل روز رازليخا د ربند گذشتاند واما چهل روز بعد، باز هم نجيبه ضمانتش را سروسامان بخشيد نجيبه اورا آزاد نميكرد، بل سرمايه، د رحال ازد ست د اد نش را نجا ت ميد اد، زليخا للخداي بي كشتي بي بود كه خواه ونخواه نجيبه رابايد به منزل برساند ونجيبه نه به خاطر عاطفه بل به خاطر رسيد ن به منزل مقصود. اين همه دلسوزي (!) را به زليخا ر سيد اشت، راه زليخا از سلولهاي زندان د وباره به همان فساد خانه باز شد. او د وباره بزم اراي بزم برباد ي د رخانه، نجيبه شد. گويي حالا د يگر زليخا مسير معيني راد ريك د ايره طي

(c) ketabton.com: The Digital Library

میکرد که قسمتی ازآن زندان و بقیه همه خط دایره را فساد خانه نجیبه احتوا کرده بود .

زلیخا بعد ازتحطیل چهل روز ، دوباره درهمان تکراروتکرارخانه مصروف شد . زلیخا حالا دیگر به تمام معنا وباداشتن تمام تجربه ها ، روسپی تمام عیاری شده است . حالا دیگر او هرگز به آینده نمیاندیشد ، قرص های تابلیت ضد حامله داری رامنظما وبیهم صرف میکند ، واین باعث ضعف ارگانیزمش شده روزبه روز از وزنش میکاهد . روزها و شبها هیکل لخت وشفافش بازیچه دست های جرک ودستهای شسته میشود ، و چنین روالی درفساد خانه خاله نجیبه یک سال ونیم دیگر ادامه میابد . طی این زمان ، نجیبه قبلا تدارک دیده که اگر خطری متوجه زلیخا پیش میشود ، باید دوباره مرفوع گردد وچنین است که این بار بازهم زلیخا حین همافوشی با مردی یک بار دیگر زندانی میشود . اما این دور زندانی شدنش دوشب بیشتر طول نمیکشد .

ضمانت خط معتبری ، پیش از انجام تحقیقات ، زلیخا را از زندان نجات میدهد . زندگی شوم آور زلیخا همچنان به دور همان دایره فساد خانه وبندی خانه دریک تکرارمیچرخید . حالا دیگر دراین خانه به شمار روسپیان افزوده میگردید ، چه عده یی ازدوسپیان نسبت بروز امراض جنسی و یا بپوشیدن وبی بازارشدن ، باید از فساد خانه رانده میشدند ، حالا افزون برروسپی ها به ابتکارنجیبه وپیشنهاد مشتریان گروپی از رقاصه هانیز استخدام شدند که نسرین وخواهرش اولین بازیگران بزمهای عیاشی این خانه بودند .

زلیخا پس از فراغت دوشبه بندی گری ، دوباره هفت ماه راخدمت نمود ، حالا نجیبه زلیخا ، لیلما وگلچهره رادراتاق های مردان مجرد و پسخانه دوکانها نیز به کرایه میداد . باری زلیخا تغییرات ارگانیکی را درخود احساس میکند . اوخاموش است انگاروجدان یک مادر رابه عاریت گرفته باشد . به کسی چیزی نمیگوید ، هفته به هفته وماه به ماه شکمش جاقتر میشود . اوآبستن شد درروح بر لکه زلیخا این بار جرقه عاطفه برق میزند . نمیخواهد طفلش را ازدست دهد . وقتی مالکش (نجیبه) متوجه میشود . بسیارناوقت است . هیچ طبیبی دراین موقعیت توان سقط طفل را ندارد . نجیبه باخشم وغضب سراغ همه امکانات راگرفته به داکتران ارتباطیش مراجعه میکند . اما پس از معاینه زلیخا ، یک جواب رامیشنود : ((وضع حمل پیشرفته است)) خطر حتمی تا سرحد مرگ مادرش بعد از عملیات متصوراست .

جی ناگزیری تلخی ، نجیبه باهمه غضبی که در برابر زلیخا درخود احساس کرده بود ، به زنده ماندنش سخت نیاز داشت . او هرگزنمیتوانست از مدرک مهم پولیس چشم بپوشند . اما طبیعیست که کم کم توجه نجیبه از گدی حامله اش دور میشود کم کم خوابهای زلیخا برای دیگران قابل شنیدن میشود او درخوابهایش آینده را میبیند واین از شمار بارهای نخست است . دل روسپیانه اش آرزوی داشتن طفلی رامیکند . اوشاید میخواست درآخرین لحظات عمرش ، قصه زنده گیش رابه فرزندش کرده آن راچنین عنوان دهد :

((بزرگترین درس))

باری دریزشگاه فساخانه ها احوالی میرسد که زلیخا دختزاییده است . هم مسلکان زلیخا باپدیدن کودک بیشتر علاقه مند پرستاری میشوند . شاید هرکدام شان میخواست که از همسری ، چنین فرزندی داشته باشد . آن ها همه خسته وکسل از روسپیگری بیزارند . اما دریغ که پناهگاهی ندارند . دریغ که اعتیاد کارشان رازار ساخته واما با همه ناحقی آنان حق دارند خیلا ئ مربوط به خود را داشته باشند . حق دارند درآن خیالات نوپینده تریین دقایق را نفس بکشند . کودک ازآغوش این روسپی به آغوش آن روسپی تا بالا میشود . درجمع همه روسپی ها تصمیم برآن میشود که کودک حرامی رانام فرشته بگذارند وفرشته همیشه بهلوی بستر مادرش یاخواب یابیدار است ، بهلوی بستریکه روزانه وشبان مرد های جاق ، مرد های لاغر ، مرد های پاک ، مرد های جرک ، مرد های بیمرد های جوان بامادرش میخوابند ، با سایر معتادش ، با مادر بی شوهرش ، آن گاهیکه مادرش درمیان بازی بازوهای مرد ها تا بالا میپیچد . فرشته حق شیرخواستن راندارد واگر گرسنه است میگرید وبخواب میرود وآن گاه که مادرش از همافوشی فراغت مختصری میگیرد به طفل حرامیش شیر میدهد و . . . کودکان چی قدر معصومند . فرشته با هزارتمنا وسپاس ، همان سیاهی پستانها پیرابه جوشیدن میگیرد که تا چند لحظه پیش درسینین انگشتان یکی از مردان بوالهوس و مرض آلود خمیر میشده وقطره هایی از شیرمشتهای داغ او میلغزیده است . کودک با خوردن این شیر ، هفت ماه شده بود که باری همراه مادربه زندان افتاد . این بار نجیبه بایکی از معامله گرانش درعالم نشأه وجنه زدن بالای پول قیمت زلیخا درداخل تکسی برخورد نموده ، جنگ وسروصدا بالا گرفت . قبل از تثبیت پولیس ، نجیبه فرار نمود و زلیخای نشأه به زندان افتاد بعد از آن کودکش را هم نزد او آوردند . اکنون که نجیبه ظاهرا یک فراریست . حتی به باز دید زلیخا نمی آید وزلیخا وفرشته تا حال که سه ماه میگذرد ، زندانی استند . . . .

و من نویسنده این زنده گینامه ، زلیخا را درابرام میبینم . اوخود ، زندان است اوخود ، محاط است ، اوخود بند برای هزمرد بوالهوس است ، مگر زندان ، این سخاوت راندارد . و فرشته . . . کی میداند که فرشته چی آینده یی خواهد شد وباشاید هم مقدس . . . زلیخا برایم زیاد داستانهای فکرش میگوید که حتی تصورش را کرده نمیتوانم که بدفرشته کی خواهد بود زیرا من با افزونتراز متعهد وشجاء مرد ، همبستر شده ام ، یکی ازاین ها بدفرشته من است . . . زلیخا از خانه یی به زندان آمده که بارها دوسیه ها ازآن خانه آغازشده اند دوباره بسته شده اند . . . ملیحه بشتون ، لیلما ، گلچهره وده ها تن دیگر ازخانه نجیبه به زندان افتاده اند دوباره بعد از آزادی درهمانخانه به زنده گی ادامه داده اند . زندان یی خانه وفراری وانده شده ازخانه از راه این منازل — این خانه های نجیبه ها داخل زندان می آیند ، با این تفاوت که درآن جا — زندانیان شان به فجایع دعوتشان میکنند ودراین جا آن ها تمام کسالت ایام فحاشی را تحطیل میکنند ودوسیه ها دارند .

شاید زلیخا درهیچ زندانی غیراز چنین زندانی قصه اش رابه من نمیگفت وفرشته فرشته دوماهه نیزازفریاد شروع شده :

((ای آدمها)) اگرتوانایی دارید

بقیه در صفحه (۷۸)

(c) ketabton.com: The Digital Library

نعمت طلایی

بقیه از صفحه (۳۳)

ترسانده شده و به کمک کندهای مستحکم تایلونی که یك انجام آن به چنگك های عقبی موتر های بزرگ وصل بود از پا در آورده میشدند . این میتود نیز در اثر تقلا های زیاد اسپها، مشجر می شد به پاره گی قسمت هایی از عضلات ران ، سینه و گردن شان. (چندین فلم سینمایی نیز از این صحنه ها تهیه شده است)

خانم ویلا ما جانستون مینویسد:

سرانجام مردم درباره وضع استفاده " محصوم های طلایی " بی تفاوت مانده نتوانسته با ارسال ده ها هزار نامه به دولت ، خواستار وضع قانون در باره این قساوت های نا بخشودنی شکار چیان شدند .

در " ۱۹۶۰ " قانون " حمایت از اسپ های وحشی " به رشته تحریر در آمد و در آن گفته شد :

هرگونه اذیت نمودن اسپ های وحشی " ترسانیدن ، به دام انداختن ، زخمی کردن و یا کشتن " مطلقاً ممنوع است . متخلفین الی ۲۰۰۰۰ دالر جریمه خواهند شد .

اما این قانون اصلاً نا شنیده ماند آنان جریمه های خویش را می پرداختند و پول به مراتب بیشتری را از طریق به نمایش گذاشتن ، فلمبرداری بها و خرید و فروش اسپ ها به دست می آوردند .

در (۱۹۷۰) قانون جدیدی از طرف " اداره خدمات و جنگلبانی " وضع گردید که معیار جریمه های نقدی را بالا برده و تا " برای مجرمین مدت های مختلفه حبس در نظر گرفته شد .

بعد از انفاذ قانون جدید شکار چیان به شیوه های پنهانی موتیل شدند و راه های تازه تری را جستجو نمودند ، مثلاً اسپ های نشانی شده خود را به کوهپارها رها نموده و در عوض اسپ های وحشی را که گرفتار نموده بودند با همان مارك ثبت لست حیوانات باغ وحش خود می نمودند.

در سال ۱۹۸۰ دولت امریکا در اثر تقاضاهای مکرر ساینستست ها دامپروران ایکولوژیست ها و زوولوجست ها و با در نظر داشت ده ها هزار نامه از جانب مردم قاطعانه دستور داد تا زندان های مخفی و باغ وحش های ممنوعه هر چه زود تر کشف و به مقامات مسوول معرفی گردند . در آخر بخش " قانون حمایت " افزوده شد :

در برابر اسپ های وحشی باید به مثابه " یك میراث " زنده بر خورد صورت گیرد ، زیرا این ها نه تنها حق زنده گی دارند بلکه از لحاظ زیبایی شناسی نیز قابل توجه جدی اند . تحقیر و اذیت آن ها جرم شمرده شده و به مجرمین مجازات سنگین داده خواهد شد .

هوپ رایدن در کتاب دیگری به نام " آخرین اسپ های وحشی " نگاشته است:

" در برابر این امانت نجیب طبیعت ، باید مانند " چوك اوتر " بر خورد هندی صورت بگیرد "

" چوك اوتر " رام کننده عجیب حیوانات وحشی ، مرد پست هندی . الاصل تبعه امریکا که در باغ وحش خود " به اجازه دولت امریکا " در طی بیست سال اخیر " ۴۰۰۰ " اسپ وحشی را جمع نموده است .

او در مصاحبه خود با مجله تایم ، درباره اینکه چگونه اسپ ها را میتوان بدون کوچکترین آسیب زنده بدست آورد ، جواب داد :

من به کمك چال های مخصوص کننده و پرا شوت از هواپیما بالای اسپ ها فرو می آیم وسپس توسط ماشین کوچك " شاك برقی " که اندکترین آسیبی به این حیوانات دوست داشتنی وارد نمی آورد ، برای لحظاتی آنها را بیهوش می سازم.

بقیه از صفحه (۴۳)

مدهوری در...

ناامیدی فراوان ، درباره به صنف نهایت شناسی برگشتم و عهد کردم که دیگر پا از صنف بیرون نگذارم ، اما جالب است ، درست در همان لحظات بود که برای من یك چانس کوچك (شرکت در یك فلم هندی) پیدا شد .

شوتنگ فلم در کشمیر بود . اتفاقاً از غلبت ناامیدی های من آفتاب بهاری طلوع کرد ، من با سیماش کهی معرفی شدم . سیماش مرا به قلعه خوشبختی ها رهنمایی کرد . من همه هستی ام را مدیون سیماش صاحب میدانم

* از افواهاتی که پیرامون شما بصدر یخانه پخش میشود ، یکی هم " حسادت " خطرناك شماست آیا ثابت کرده میتوانید که حسود نیستید ؟

- " مادهوری " با شنیدن این سوال مدتی مکث کرد و سپس شمرده شمرده گفت :

چرا ثابت کنم ؟ به عقیده من رشك بردن یك غریزه طبیعی انسان است ، به خصوص در محیط پول و شهرت . تصور کرده میتوانید ، چنان هنر پیشه موجود باشد که نسبت به کسی حسادت نه ورزد ؟ اگر انکار نمایم مرتکب دو خطا میشوم : حسادت و دروغ . اما خواهش میکنم به ادامه

(c) ketabton.com: The Digital Library

جواب من بنویسید که مادهوری میگوید با هیچکس رقابت ندارم . من راهم را میروم ، دیگران راهشان را میروند ، چه کسی خوب به منزل میرسد ؟

صرف زمان میتواند به این پرسش پاسخ دهد .

* همینکه شوتنگ فلم تان پایان می یابد ، با انجل کپور دیده میشوید آیا ....

ـ خواهش میکنم " شباب جان " حتی به لحن شوخی نمیخواهم نام کلمه علیه انجل کپور بشنوم او پس از سیماش ـ صاحب برای من چنان قدر و منزلتی دارد که اگر در بستر مرگ هم افتیده باشم و او وارد شود ، به احترام شخصیت اش برمیخیزم راست بایستم .

انجل ظریف طبع ، خندان وگاهی عصبانی مزاج است ولی با همت و پر ـ غرور .

* زیبا ترین فلم شما کدام است وچه ویژه گیها دارد :

ـ زیبا ترین فلم من تا هنوز ساخته نشده است . دستاوردهای فلمی ام برای من حیثیت پله های زینه را دارد نه بام را . مرا موفقیت هایم محتاط میسازد نه مغرور . بهر صورت زیبا ـ ترین فلم من ، آخرین فلم خواهد بود .

* آیا این شایعه حقیقت دارد که شما به دهرمیندر و سنجیدت احترام دارید و از سنی دیول و سنجیدت ... ؟

نیمه حقیقت دارد . دهرم صاحب ـ صاحب نه تنها در محیط کوچک فلمی بلکه در تمام قارهٔ هندوستان مایهٔ افتخار یک ملت استند ، این هـا دو شخصیت قابل احترام و بی مثال ـ برای فرد فرد هندوستانی هاهستند ، اما سنی مزاج مشخص ـ ندارد و سنجیدت تصمیم قاطع . (من علت به پیروزی نرسیدن آنها را در همین نکته می بینم) ایکاش اینان به مفهوم حقیقی از پدران بزرگوار خویش پیروی میتوانستند .

فراموشم نشود که شایعه نفرت من ازین دو نفر دروغ محض است .

متن : وای از ...

بقیه از صفحه (۴۳)

" در پشتی مجلهٔ خود مینویسم که متن با خبرنگاران برخورد ناشا ـ یسته کرده و با وجود کارت دخول آنها را از ستدیو خارج میکند . "

من هم در جوابش گفتم :

خواهش میکنم ، همینگو نه بنویسید و اضافه کنید که اگر متن وقت میدا ـ شت ، با یکتعداد زیاد تان تصفیه حساب مینمود .

متن به من حتی اجازهٔ حرفزدن نمیداد و میخواست پیهم شکایت ها ـ یش را ادامه دهد . حرفش را بریده گفتم :

موضوع چیست ؟ اصل مطلب را برایم بگو .

متن در جواب گفت :

شرما مساله بر سر شوخی ها و یا مذاق های مردم نیست . طنز ها و کار ـ تون و کمیدیها در هر ساحه جای خو ـ دش را دارد ، اما آخر من انسان هستم ، خویشان و اقارب ، دوستان و دشمنانی دارم . من هم مانند افراد عام این جامعه شخصیت معنوی دارم . خانواده دارم ـ تو میفهمی چی تراژیدیها و دروغ های اذیت کننده و چه اتهامات درد آور در برابر مسایل خانواده گی من چاپ میشود ؟

پس از جویدن ورقهٔ یادداشتی را ـ بیرون کشید و ادامه داد :

" شرماجی " در یک عنوان به خط درشت برایم بنویس " لطفاً این حرف های مرا چاپ کنید ! " و در پایان آن نوشته کن " متن سوگند یاد میکند که مطالب و گفتنی های ذیل صرف یک دروغ و یک بهتان است که از زبان من ساخته شده است :

۱ـ " از رقص و سپورت خسته شده ام ، دیگر آنها را ادامه نمیدهم . "
(مجلهٔ : فلم یوگ فبروری ۸۹)

و بنویس که برعکس متن میگوید : رقص و سپورت زنده گی من است .

۲ـ متن ـ ابر مرد سینمای هند ، هیچ هیروی فلمی هندی را هنرمند نمیداند .
(مجله : ستارون کی دنیا : ۸۹)

و در همین مجله آمده است : متن میگوید :

همرو بین های راکه من میخواهم ، آنها حاضر نیستند با من کارمشترک انجام دهند و از همروبین هایی که با من در یک فلم کار میکنند ، نفرت دارم . " نه نه هرگز اینطور نیست . این دیگر وقاحت است . آخر دروغ پراگندی هم حدی دارد . من به تمام هنرمندان محبت و احترام دارم "

۳ـ متن ادعا دارد که ۹۹ درصد جوانان تازه کار فلمی از من تقلید میکنند .
(مجله : سینما اور ستاری) جنوری ۸۹ .

سایر اتهامات آنقدر توهین آمیز و غمگین کننده است که انسان با خواندن آن روحاً ناراحت میشود .

متن بیمار یهای خود را به خاطر پول دوست بودن ، تداوی نمیکند . متن به بهانهٔ شوتنگ دخترک ستمو ـ اردس انگلیسی را تا لندن تعقیب نمود . متن میگوید ، نمیخواهم در فلمی که گشته میشوم دیگر نقش بازی کنم و جالب تر از همه متن هنگام جنگ های فلمی عقده های زنده گیش را به یاد می آورد و غیره .

در پایان نوشته کن : متن فریاد میزند که اگر یک بار دیگر رسانه های فلمی در مورد من یا فامیل من اتها ـ مات و شایعه پراگندی های ننگین و شرم آور را به چاپ برساند من رسماً از طریق مقامات مسوول هند وارد عمل شده و آخرین تلاش خود را مینمایم تا فریبکران شهرت طلب و پول پرست به کیفر اعمال شان برسند .

(از مجلهٔ فلم ستار) شماره ۹ سپتمبر

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه ازصفحه (۲۹)

نمیخواهند سایه مرده برفرق شان بیفتد درحالیکه دو دست برسر گرفته اند این سو و آن سوه جمعیت میروند و خودرا به برادر زاده های پالوان صدیق نزدیک میکنند. انگار میخواهند به واقعیت درآیند. کسی ازحاضرین علت خونین بودن جسد را میپرسد وکسی ازفامیل صدیق میگوید:

"ای خون قی میکند... خدا بیامرز عادت ماهانه هم داشت..." هیچ کس جرأت نمیکند که بیشتر ازاین بپرسد.

پروین - زنیکه عمرزنا خوبی قاتل ومقتول راه مرده شسته ومرده شوی کهنه کاریست - باید جسد شاه خانم راشستو کشده آنجا قسمتی را پرده بندکرده اند جنازه مردوبیخون باید شسته شوده مرده شوی شروع میکند به کار و دراولین نگاه بعد ازبرهنه کردن جسد غیر ارادی وآهسته میگوید:

((ای خوجلال ...)) واعضای فامیل صدیق حرفش رابریده بازیرکی او را دعوت به سکوت میکنند واز گفتار فیروزه مقتول رابه او میبخشند.

زن حق السکوت جانانه بی به دست آورده (باید خاموش باشم ای اتگدتراصل اس) او جسد را تر و خشک کرده به کفن میپیچد.

جنازه درحالیکه ازترس و دلهره ومهتاب نیمه روزی به قبرستان مشاهبت میبنوده گلگیتهای راکه به حویلی صدیق بازمیشد بستند. طفلکان به بازی وهاکباری پرداختند و طفیلی های دعاگوی برای خوردن حلوا وگرفتن پول عیدی خودرا به حضیره رساندند.

قبره آماده پذیرایست و تابوت شاه خانم چون صندوق اسرار آمیز باهمه قصه هایش به گور ابدیت سپاریده شده مردان به کمک هم با تخته سنگهاراه سقفی قبررا میبندند و بسته های گل آخرین سوراخها و درز های بین سنگ قبر آن سنگ را میپوشانند. آنانیکه از اسرار اصیل حادثه باخبرند به همدیگر نگاه های رضایتمندانه میکنند و روحانی بی همه حاضرین را واعظانه به ادای درود و دعا به شاه خانم فرامیخواند وبه بازماندگان هایش صبرجمیل آرزو میکند.

روز بعده درمسجد اندرابی فاتحه داری مودانه است درآن جا پهلوان صدیق را دیدم که درکنج دیوار درست عقب بیرانش نشسته ازوسواس فکرکردیکه زیادملول شده باشد وحالا میدانم که وسواس ازترس رسوایی بودتا ازغم. واین حالت درپنهان گردن اندیشه قاتل بودش کمک کرده بودش. او حالا ماتمدار است. بعدازهرچند دقیقه دربرابر آنانی که برایش محترمانه تسلیت میدهند نباید واما خلاف معمول برانرانش درپیش روی قرار داردواز عقب شانه های آنان باکله کشک سرسپاس می جنباند. و به این ترتیب فاتحه داری به پایان میرسد.

(انا لله وانا الیه راجعون).

پهلوان صدیق را گویی مرگ نابه هنگام همسرش زیادمتاثر ساخته باشد گویی اورا یگانه دختره که یگانه اولادش است درپی ما،

گناه

بقیه ازصفحه (۷۵)

خواهم بود ، به این خط پایان بدهید ... اي آدمها به این خط پایان بدهید ...)

و در زلیخا این فریاد است:

- وآیا فریاد مراکی خواهد شنید ، من داد پیدآدم ، من محکوم همیشه ازادم . من زلیخاي بی یوسفم (مادر) مراکمک کنید . من به میل خود به دنیا نیامدم شاید من زاده یک روز یا یک شب بی کیف مادرم بوده ام . شاید با من وهمزمان با من ده ها وصدها فرشته حرامی دیگر زاده شده اند. من به میل خودم مادرم را ازمیان هزاران روسپی انتخاب نکردم . من به میل خود به زندان نیامدم . کی میتواند تضمین کند جزایی راکه امروز براي - معصومیت وبیگناهی درزندان به من لازم دیده شده ، هنگام بلوغم جبران خواهد شد و یا کم از کم معادل بر میعاد جسم در آینده برایم اجازه ارتکاب گناه خواهند داد . نی هرگز نی . مادرم راکه از زندان روسپی ساختند کی جبران کرد که دختر حرامیش را شنوند .

((اي آدمها)) اگر توان دارید به آینده گان بگویید وبفهمانید که من هرگز گناه نکرده ام واما زندان رادیده ام به آنان بفهمانید که به من شناسنامه و تذکره بی بدهند وجاي نام پدرم عدد (پنجصد وپنجاه) را بنویسند وبه آنان بگویید که به من حق بدهند پهلوي اطفال شان به مکتب و کودکستان بروم وکارکنم ... درغیر آن همین زندانیکه زلیخاي فاحشه را زاد ، آینده مراجنین خواهد کرد ودرمن هم حرامی دیگري رانفس خواهند داد که من مادرش

(c) ketabton.com: The Digital Library

شدن زیاد می‌ازارد ، صدیق پس از پایان همه مراسم عزاداری به محل کارش میرود او کارگراست ، همه همکارانش به وی تسلیت میدهند ، او بپوسته بچره‌های بی دندانش را روی هم چسپانده چشم های لوله‌لرزنده اش را به بهانه سوگ و سوز از نظر ها میدزد ده انگار میترسد کسی از چشمش چیزی را بخواند چی تشوار دروغی ! او خواهد توانست بقیه سالهای عمر را این دروغ ادامه دهد؟ خواهد توانست که تازه است علایم ترس را به علایم سوگ نسبت دهد؟

روزها میگذرند ضمیر صدیق را هرروز دوری از قتل راحتی میبخشد واما غافل بدراین راحتی لحظه های کوتاهی پدید آیند که میل داشتن شاه خانم برنجاندش واما هرگز نباید غفلت کرد حالاکه رسوائی خود را از دست نداده

درست روزها پس که صدیق کم کم آرامش میابد دستگاه پولیس حوزه بازده و دیپارتمنت مبارزه علیه جرایم جنایی ، تا آرام است ، پولیس نمیتواند و نمیخواهد ما آرام میش را در روزهای آرام پی جهت عریان کند وچنین است که درست بعد از اولین روزهای فاتحه داری علاقه به تعقیب سری و نهایت محرمانه حادثه میگیرد . این پولیسها مردمان عجیبی استند اینان جرقه را تعقیب میکنند تا به آتشکده برسند ، سگنال کوچک منطقه بی باعث تحقیقات بزرگ عبارو زی میشود .

حالا دیگر باید فرد فرد اعضای خانواده را از بُعد ها وجناح های مختلف شناخت ، همه را باید محرمانه تعقیب کرده بپیمینه زندگی خانم و پهلوان صدیق را باید ثبت دوسیه کرده باید از تمام جریان واقع شده تصویر وحدس پولیسی به دست آورد...

* * *

بیست و یک جدی امروز آخر هفته است ، پنجشنبه روز محترم مترمز - هبی . اما پلان باید عملی شود . استادو عهودی به دست آمده که پهلوان صدیق ۶۱ ساله خانم ۴۰ ساله را کشته ، حلاق کرده ، - باید دستگیرش کرد . اما چطور ؟ احتمال آن میرود که اگر از گرفتار ریش افغانستان استادو مدارک و عکسها را به دست آورده نتوانند پس باید فرارش داد .

ایستگاه سروبی کم از دحام است پهلوان صدیق روانه محل کار است او منتظر سروبی است و گروپ گرفتار کننده ها پشت درموتر امبولانس منتظر دستگیریش ... کسی خودرا نزدیکش رسانده میگوید :

دیپ غنار فلان قضیه دزدی ر دست داشتید با ما بیایید ... پهلوان صدیق که مطمین بوده چنین چرسی نکرده با اطمینان داخل امبولانس رفته ودقایقی بعد در برابر آمر جنایی پولیس خیرخانه حاضر شد...

- صدیق خان تو دزدی نکرده ای توزنت را کشته ای !

- نی نی... نی... تغیر ما یسب مه... چی طور یکاره میتانم... - زن خوده کی کشته مقدا بیمار مرض جگر داشت

- چرا کشتیش؟ چرا؟

- مایب مه...

- وقتی حلالش کدی ، کارده چی کردی؟

- مایب چی میگین ، مه اوره نه...

- مطمین بودی که قاتل راز - دار استنه ومرده شوی؟

بعداز کمی درنگ وگذر عیطان :

(مایب زن بد اخلاق بود . اووقتی که کتی مه آروسی کد که - باکره نبوده اوبپای مره به (بارلنگ های) دوران جوانی خود میدادو مه اوره ای طور کشتم :)

آن چه راکه پولیس ضرورت داشت ضمن اعترافات قاتل ، درج دوسیه شده . زیرا با همین اسناده محاکم وقضا اجازه بازکردن گور مقتول را میداده حالا دیگر گروپ پولیسها درحضور (ن) برادر صدیق قبر را باز

بقیه در صفحه (۵۸)

چرا مرا به همسری مردی چون بدم دادی ، چرا امروز به من پناه نمیدهی زندانبانم چرا همیشه خواستی من مجبر بترشوم ، من چی مجبوریت ومحکومیت داشتم که باید با نجیبه عفت فر وفی معرفی شوم ، چرا من تا حال پنجصد و پنجاه روز زندانی نشدم در حالیکه این رقم در همافوشی هایم هنوزهم کم است ، من بعد از اولین بار زندانی شدنم ، روسپی شدم . من نمیخواهم زمینه بی باشم برای معروفیت پولیس . اما از این واقعیت نمیتوانم بگریزم که بعد از این بار آزاد شدن هم به مسلک روسپیگری ادامه خواهم داد ، پناهگاه هم ، برباد گاهم است و ان خانه نجیبه هاست ونجیبه هاوشیرمحمد ها هلوز برتوانتر وجود دارند . من ریشه نیستم ، من ساقه استم مرا اگر قطع میکنید ، همان ریشه بی که مرا قامت داده همان ریشه ساقه دیگر میدهد و این همانند دایره زندگی من است . وقتی به زندان ، به دیوار ، به زندان نهان وتفنگها میبینم ، همه در نظرم کوچک تر از نجیبه بی استند که توانای ادامه را دارد وزندان چیزی نیست ...

من به عظمت رذیلانه معامله گران - انسان باور دارم واما به این باور هم استم که اگر دستهای بی ترحم به گردنهای پیر نجیبه ها وفساد یاران و فساد خانه هایشان نپیچد . همان ریشه بی راکه ساقه خارها میزاید . برای رویش زیبایی ها خواهد خشکاند اما کجاست این دستها کجاست سرها بی که به فکر درجه دهی زندانیان و محلات جدا از هم شان باشد . - کجاست فیصله نامه بی که به (نجیبه) پایان دهد تا به (زلیخا) .

وقتی از زندان برون می آمدم فرشته میگریست و یادرش عطشناک چرس بود . وشاید نجیبه پول حساب میکرد ....

پایان

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه از صفحه (۱۷)

تکامل بعدی را از پیش تعیین نکرد. دستگاه حزبی «دولتی» نفرخود را ارتقاء داد و فکری کرد که استعداد رهبر جدید کمک خواهد کرد تا بدون دیگرگون ساختن کدام چیزی سهتم یاد شده ترمیم گردد. من فکر میکنم که بعد ها و تاحدودی زیادی غیرمنتظره برای «انقلاب گرباچف» کیفیت بسیار مهم رئیس جمهور کنونی یعنی غریزه «دموکراسی موضوف تبارز نمود. «تفکر نوین» که مولف آن گرباچف میباشد، وهم بازسازی ناممکن بود اگر رهبر را بتدا به طور غیرارادی و بعداً به طور عاقلانه درک نمی کرد که هرگونه تحولات بدون دموکراسی و آزادی امکان پذیر نمیباشد این دو مفهوم کلید پیروزی گرباچف و سرنوشت شخص وی گردیدند.

روزمان غوروبررسی فورمول ریاست جمهوری و بعداً تا مزدی گرباچف در کدگره کنونی نماینده گان مردم اتحاد غوروی تعداد زیاد بیا نیه دهنده گان در خصوص غصب قدرت اظهار نگرانی نموده و تقاضا نمودند که بر ضد دیکتاتوری شخصی تضمین های قانونی به وجود آورده شوده چنین تضمین ها بوجود آورده شدند. در این خصوص میتوان به مباحثه پرداخت، که تضمین های یاد شده کافی میباشد و یا خیر. اما تاحدودی شخصیت گرباچف به خودی خود تضمین بزرگ آزادی های حاصله، بازسازی میباشد. رئیس جمهور جدید میداند که اگر او تصمیم اتخاذ نماید که بالای دموکراسی و آزادی ضربه وارد نماید او به این ترتیب بالای خود ضربه وارد می

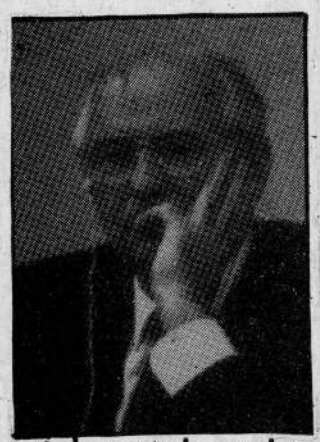

مرد دهه...

نماید و موقع خود را تقریب میداند. طبیعیست که رئیس جمهور (گرباچف) در بین محافظه کاران نسبت به دیموکراتان، مخالفین به مراتب بیشتر دارد گرچه دیموکراتان نیز به خاطر جدیت ناکافی فعالیت موضوف نا امید میباشند.

به هرصورت، انتخاب شدن گرباچف به مقام ریاست جمهوری یک تعداد زیاد مسایل تقریباً تا شده را بجا میگذارد. زیرا تا این آواخر موضوف تا حدودی زیادی «گروگان» بیروی سیاسی و کمیته مرکزی بود و مجبور بود تا در جهان پیچیده، سلسله مراتب عالی حزبی که نه تنها «در مورد موضوف نیک خواه بوده، مانور نماید. مانور او بسته به این امر بود که منبع قدرت او حزب بوده نه مردم. تنها اکنون که به مقام ریاست جمهوری رسیده است او میتواند به طور مستقلانه عمل نماید. گرباچف جدید که از دوگوم های حزبی رها یی یافته چی گونه خواهد بود؟

معمول شدن ریاست جمهوری برای خود گرباچف نیز خطر های زیادی را در بر دارد. بحران اعتماد به حاکمیت به اوج خود رسیده است. در شرایط انقلابیون، افزایش جنایات، مشکلات مواد غذایی نزد اهالی نا امیدی و احساسات منفی بسیار زیاد به وجود آمده است. میخاییل گرباچف، فن بافناری به معمول ساختن بدون تردد ریاست جمهوری، درحقیقت جهت آخرین گریدت یک سند را تقدیم داشته که «عصاً» از طرف وی امضاء گردیده است، و چه این سند بدون تردید باید پرداخته شوده

بقیه در صفحه (۸۳)

حرکات مشکل

بقیه از صفحه (۸۹)

ـ ورزش جمناستیک و حرکات آزاد آن که اساس همه ورزش هاست، برای تربیش و آماده گی وجود به خاطر پذیرش هرگونه تمرینات ضروری ـ دارای اهمیت است. جمناستیک با وجود این که حرکات خیلی ثقیل و مشکل را در تمرینات گوناگون دارا میباشد، در پهلوی مردان، زنان نیز به آن دسترسی دارند و به این ورزش میتوان لطافت و زیبای خاص بدن را حفظ کرد. رشته های مختلف جمناستیک زیاد بوده، از حرکات آزاد گرفته تا حرکات روی سیستم جمناستیک اکروبات و غیره شامل میشود.

وی میگوید:

ورزش جمناستیک را میتوان به این دو دسته تقسیم نمود:

۱ـ جمناستیک هنری که همراه موسیقی نوشته، ریتمیک و با موزیک اجرا میشود که بیشتر ویژه دختران است.

۲ـ جمناستیک سپورتی که بیشتر دختران و پسران جوان به کار میبرند برای اجرای حرکات آن اسپیک، حلقه، سم به کار نیست، زیرا تمرینات ثقل و اشکال مختلف را انجام میدهند. اجرای این نوع مستلزم تمرین مندی و تفکر دقیق است و کمترین اشتباه و لغزش باعث میگردد تا که باز یکی صدمه ببیند. اما اگر حرکات منظماً تمرین گردد و پشتکار و تداوم زیاد به خرج داده شود در این صورت خطر های احتمالی از بین خواهد رفت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اول نمره...

بقیه از صفحه (۶)

شما سرباز میشوید و کتاب را باخود میبرید ، شما را به خدا بنویسید برای آنان که وقتی سند تذکره را از ما میگیرند ، پس چرا به آن با ور ندارند ؟ شاید همه چیز تعداد محدودی نباشد . پرابلم درسی درلیسه ها بیشمارند ، از جمله انتخاب آموزگاران در رشته غیر تحصیلی شان به مضامین لیسه و یا کمبود آموزگاران ، تجربه نکردن درس های مضامین ساینس در لابراتوار های لیسه که صرف چهار نمونه بی وجود دارد بی آن که از آن استفاده شود ، ایکاش لابراتوارهایی که از آن ها استفاده نمیشود ، هیچ وجود نمیداشتند . تا نمونه بود تش دانش آموزان جستجو گر را رنجور نمیکرد ، بنویسید به مقامات اداره لیسه ها که دلایل بی منطق و بهانه های گونه گون را برای دانش آموزان ، تو تیالا ، پرانتزی و علاقه مند فریاد تو تصدیق بگذارند آنان رشد کنند بیاموزند ، بیشتر و بیشتر ، سازنده ، ساختار جامعه عقب مانده خود شوند .

- چه پیشنهاد هایی برای بهتر شدن سطح تعلیمی دانش آموزان و دانشجویان نزد شما وجود دارد ؟

- پیشنهاد می نمایم به دانش آموزان و دانشجویان که میخواهند آینده درخشان داشته باشند بیشتر بیاموزند بر اندوخته های خود بیفزایند ، کورس های مقدماتی را که در شهر فعالیت میکنند ، پیش ببرند از جمله از کورس مقدماتی (رهنمای علوم ظفر) بیشتر استفاده برند .

- آرزو دارم تحصیلات طب را در کشور المان ادامه دهم چون به لسان المانی حاکمیت دارم وامید میبرم تا مقامات بلند تحصیلات عالی کشور در زمینه فراهم نمودن تحصیلاتم در خارج از وطن کمک و یاریم رسانند .

قرار ...

بقیه از صفحه (۱۲)

شان از زبانی صورت بر خورد نمودم برادران شوهرم همچنان به من به نظر خائنم برادر نگاه نمیکردند . روز های که همه از خانه میرفتند ، سر وکله یکی شان پیدا میشد و از من تقاضای همبستری میکرد . قضیه را به شوهرم به شکل برهنه گفتم ، اما او میگفت تو می خواهی " برادر رکشی " بیی ما شود ، یا خواهران شوهرم نصیحت میکردند که به شوهرم در مورد حرفی نگویم ، کم کم مناسبت فامیل شوهرم به خانه پدر و مادرم آغاز شد تا این که حتی ماه یک بار هم نمیتوانستم از آنها خبر بگیرم ، روزها پی هم بدین منوال میگذشت تا این که شبی شوهرم نوکری بود و اعضای فامیل به عروسی رفته بودند یکی از برادران شوهرم که عسکر گریز بود به بهانه لباس مرا به اتاقش خواست ، وقتی لباسش را بردم چشمانش چون دو کاسه خون رسیده شده بود ، و همچون گرگ گرسنه و عطش زده به جانم افتاد و من با ظرفی بر سرش کوبیدم نیمه شب از خانه فرار کردم . دیگر طاقت و توان این حالت وضع را ندارم . میخواهم از شوهرم طلاق بگیرم ، زیرا او زنده گی با پدر و مادر و برادرانش را برحفظ عفت زنش ترجیح میدهد .

پاستفاده

بقیه از صفحه (۱۳)

و از تاسزا گویی و دشنام فامیل خود ش که شب در خانه نبود ، میخواست تصمیم گرفت از آن خانه نرود اما بدبختانه که با فحش و دشنام و حرف های رکیکتر از فامیل خود ش رو به رو شد و در حالی که همه همسایه ها از شنیدن حرف های زشت همسایه خود ، به بام های منازل شان برخاسته بودند . دختر بادیده گان پر اشک و عالمی نا امیدی از خانه دلبر برآمد و راه منزل خود را در پیش گرفت .

په کلای واحد ...

د (۱۳) مخ پاتې

کور ولټاوه او د لټولو په لړ کې یې د وه کتوري پیسې (۲۷۶۱۰۰۰) افغانۍ واخستې او پخپله لمر کو او د وه تنه میلمانه یې حاجي فضي او حاجي مزي په جیپ موټر کې سهاره کړل او د مهمانه سره یې بوتلل . د نیازبیګ د کلا په نیمایي لاره کې وسله وال کسان له موټره پلي شول او وې ویل چې که پیسې موفواري نوتاسو د ولت ته تسلیمو . تاسو باندې پتان یاستی او که فواري چې تاسو پریږد ونو پیسې موږ ته پریږدي . په دې وخت کې لمر کو تاره کوي چې پیسې واخلي خو موږ خوشې کړي وسله وال کسان د پیسو په اخستلو سره هغوي په نیمه لاره کې پریږدي او تښتي . سباسهار حاجي فضي چې د اپیسې یې د والولسه خرڅولو ترلاسه کړي وي پلاضي امنیتي کسانو په باب خبر نه روانه ده .

(c) ketabton.com: The Digital Library

لطیفې بخې د لمبیسې څخه

از ((سمك عیار))

خوږه خوږه

چهل من بود شهر چنگال گرز
فرخ روز نیز بیاورد صد و شصت
من ۰ هر دو به گرز باهم در-
آویختند ۰ گندك سه گرز براند
در میدان گندك گفت :
ای شاه ، به دستوری که پیاده
گرد هم و جنگ کنم که داد مردی
بدادیم ۰
گفت : روا باشد ۰
شاهزاده پیاده گشت ۰ گندك
نیز پیاده شد ۰ هر دو سلیح باز
کردند - بایك پیراهن گندك
گفت :
ای شاهزاده ، ماچنان که رستم
زال وسهراب فرزندش ، جنگ
خواهیم کردن ، که هرکه
بیفتد ، او را بکشیم ۰
فرخ روز گفت :
روا باشد ۰
ایشان درگذارکه از بالای
حصار ، از بسیاری که کنیزك با
گیتی نمای میگفت که بنگر تا
پهلوانان بچینی ، در آن ساعت
سر برداشت که دست در کمر
هم خواستند زدن ۰
نظر وی بر فرخ روز افتاد ۰ آن
روی و موی بالا و یال و کوپال
بدید ۰ تقدیر ایزدی وقضای
رانده به فرخ روز عاشق شد
پنداشتی که بدان کار عشق
فرخ روز ، در هوا پرواز میکرد
تاچون گیتی نمای چشم بروی
افگند ، از راه چشم میان جان
وی فرو شد. پنداشتی که صد
سال بود تا مهر او در دل -
دا شت ۰
از این سبب گفته اند :
چشم ، نگاه باید داشت
که همه بلاها از چشم است
که پدید آید ، همه محنت
پیش خلق از چشم می آید ، غم
و رنج و شادی بر مردم از چشم
است ، خواری و سوگواری از
چشم است ، سرها از چشم
بر باد میشود ، چشم ، دشمن
جان است ، چشم را ، چشم
روان است ، چشم بر تن
مهربان است ، چشم ، دل
راهمه غم واندهان است ، چشم
سبب عشق پیدا کند ، چشم
مرد را در غم مبتلا کند ، چشم
دوست دشمن گرداند ، چشم
دشمن عزیز تر از جان کند ،
چشم ، آشنا را بیگانه کند
بیگانه بود ، به یك
دیدن آشنا شد که در همه
جهان آزاد نزد یکتر نبود ۰ از
عشق چنان شد که خود را باز -
نمیدید ، سراسیمه و مدهوش
گشت ۰ با خود گفت :
این چی محنت است و این
چی بلا ست و این چی رنج و
عنا ست ؟ دانم که تقدیر و قضا-
ست ۰ این چشم نتوان کردن
نه چشم من ، او را بیمار دید ؟
از وی هیچ در دل نگرفت این
عشق از کجا تا ختن به من آورد
چی گونه دل خود را به وی نمایم
او را خود دل با گلبوی گلرخ
است و سزاوار است که او را -
خواهد ، که من در پیش گلبوی
چون ستاره ام پیش ماه ، اما چاره
چست چون من او را دوست
گرفتم ، از نیکویی گلبوی ، من
بروی عشق آوردم ، فرخ روز دل
با گلبوی دارد ، که چگل ماه
هم آن وی است و خود با وی
است ، و از عشق گلبوی در -
چگل ماه و من ننگرد ، و در من
چی گونه نگاه کند ؟ چی سازم ؟
چی چاره کنم ؟ ۰۰۰

۰۰۰ خادمان ، مردم را دور
میکردند ۰ سیماب شاه و مردم
او چون بدیدند که خادمان
چگل ماه ، مردم میرانند ، و چگل
ماه را دید که آمد ، جایگاه
خویش رها کرد ۰ به جایی دگر
شد تا چگل ماه آن جا بگاه -
فرود آمد ۰ نظاره می کردند ۰
فرخ روز در میدان گندك
کارزار میکرد ، به نیزه و تیغ
و تیر و کمان ، بسیار بکوشیدند
کس مظفر نشد ، پس گندك که
کارزار میکرد ، آواز داد که گرز
من بیاورید ۰ گرز گندك صد و

یوگا

بقیه از صفحه (۶۹)

۱۰) در موقع اجرای تمرینات قسمت سفلای کمر تانراهموار نگهدارید ۰ این پوز سوجیر خطر آسیب را کاهش میدهد بخصوص وقتیکه حرکات با حرارت را بانند راست - نشستن ها و راست نیلـه کردن ها انجام میدهید ۰

۱۱) موقع نشستن متوجه باشید که ساقهای تان در قسمت زانو همدیگر را قطع نکنند بلکه در عوض طوری بنشینید که پا های تان یکدیگر شانرا در قسمت بند پای قطع کند یعنی چار زانو بنشینید ۰

۱۲) وقتیکه از حالت نشسته برمیخیزید ، سعی کنید که آرام برخیزید ۰ سر تانرا راست ، سینه را بلند و مفاصل ران را پائین نگهدارید ۰

موقعیکه از چوکی یا فرش برمیخیزید ، بگذارید عضلات ساقهای تان شما را به آرامی در یك قاعده فراغ راست بلند کند ۰ از بازو ها و دستهای تان تنها برای توازن استفاده شود ۰ هرگز بسا لای آنها فشار وارد نکنید ۰

با استفاده از این روش ساده ، احساس داشتن پوز خوبی را در خود تقویت کنید ۰ طوری ایستاده شوید که کمر تان در مقابل دیوار قرار داشته باشد ۰ وزن تانرا بالای پا های تان متمرکز سازید و مطمئن باشید که بین هر دو جناح بدن تان حالت توازن وجود داشته باشد ۰ لگن خاصره تانرا کمی به جلو ببرید و دوباره به حالت اول برگردانید ۰ شانه های تانرا راست و شل سازید ، سر تانرا بالا بگیرید و نه سخت ، بدین ترتیب کمر تان راست تر میشود و از بین رو و سائل بهتر حمل برای تمام بدن تان فراهم میگردد تصور کنید که یکصد بالون بشه نخی در بالای سر تان وصل است ۰ حالا نوذ خود مجسم سازید که کمر تان در یك وقت یك نقره را همینکه با لین ها با آرامی بدنه شما را به طرف بالا کش میکند راست میسازد ۰

ادامه دارد

اطلاعات...

بقیه از صفحه (۶۱)

- مصروفیت عمده موجودات سیاره را عشق تشکیل میدهد ؟
- معمول ترین شکل معاشرت میان آنها جدا یست ۰
- هنگامی که ستاره گان در آسمان میدرخشند ، زمان مطلوب برای زنده گی کردن به شمار میرود ؟
- در سیاره پرنده گان بحری مانند چا یکا وغیره به وفرت - وجود دارد ؟
- حد اوسط عمر نهایت پایین است ۰ معلوم نیست چرا اکثر باشنده گان در آوان جوانی میمیرند ، آن هم از بیماری عشق ؟
- مقدار خشکه بروی سیاره بسیار محدود است ، اما چنان به نظر میرسد که برای پرورش گل و ایجاد گلزار ها یی که معمولا میان آن برای رسیدن به کسی میروند ، کاملا کافی باشد ؟
- چشمان موجودات سیاره بسیار زیبا و بعضا بسیار غمگین است ؟
- وظیفه آن ها این است تا پیوسته اشك بریزند و یا با امید واشتیاق به سویی بنگرند ؟
- موهای باشنده گان سیاره بسیار نامرتب و جنگلیست ؟
- اطراف علمای آنها دست نام دارد و همیشه به یك طرف دراز است ؟
- موجودات سیاره برای همدگر به صورت توهم ، خیال آرزو ، خواب عالی ، نوای دل انگیز ، نوای دردل تاریکی و یا واقعیت جادویی وجود دارند ؟
- آنها اعتقادات عجیبی دارند کیش پرستش مهتاب که آن را گاه شاهد ، زمانی رخسار وخلاصه به صورت سمبول دوست دا - شتنی ترین ، مهم ترین آرزو و های خود میدانند به کثرت رایج است ؟

در مورد شب نیز چنین است که آن را دارنده خصوصیات عجیب دانسته گاه با غم بی پایان و زمانی با چیزی از این قبیل ها مقایسه و تشبیه میکنند ؟

در نتیجه میتوان گفت که موجودات سیاره در مراحل اولی تکامل خود قرار دارند ، صرف به سه چار مساله علاقه نشان میدهند که عمده ترین آنها عشق میباشد ، یك تعداد - محدود کلمات چند هجا یی را بکار میبرند ، باز بان تکان خوردن و خیز و جست زدن با همدگر معاشرت میکنند - شاید به خاطر آن که هنوز عادات - زمان زنده گی خود بروی در - ختان را فراموش نکرده اند ۰

- عجیب کاری ! - قوماندان سفینه در حالیکه خیره و متفکر به بیرون پرده دید و مونگریست به حرف خود ادامه داد - آمار و ارقام قبلی تصویر کاملا - دیگری را در مورد زنده گی در سیاره زمین ترسیم مینمود !

و اما قوماندان سفینه نمیتوا- نست بداند که کمپیوتر اکتشافی درست در جوار یك دستگاه تصادم کرده بود و آدمك مصنو- عی آمار و ارقام را در مورد زنده گی در کره زمین از روی متن آهنگ های استراد ثبت و از آن استنتاج نموده بود ۰

یک احساس

بقیه از صفحه (۵۵)

فلم " کبرا " ۵۰ میلیون ، دوکی ۱۳۰-۴ میلیون و رامبو ۲-۱۶۰ - میلیون دالر عاید داشته است ۰

" من فکر میکنم که یك هنر پیشه خوب استم ، در فلم " میخانه جهنم " به تناسب فلم های دوکی و رامبو دیا گوت بیشتر داشتم ۰ من میتوانم خوبتر و هرچه بهتر و مؤثر تر به پیش ببرم و به صفت یك هنر پیشه بیشتر انکشاف نمایم من یك تصویری از تلاش وحل استم و کم حرف میزنم و عشق و عشق و علاقه ام نو شتن است " ۰

ستالون صرف با هنر نمایی و نو شتن فلمنامه در چار فلم در مدت دو سال یعنی فلم های رامبو ۲ ، کبرا ، دیگر ۴ و بازو های اهنین در حدود ۰ ۰ میلیون دالر عایدات داشته است ۰

ستالون سرانجام قرار دادافسانه یی تاریخ سینمای امریکا را باکمپنی های فلمسازی امضا کرد یعنی از هنر نمایی در ، فلم و از دایرکت و تهیه سناریوی ، فلم دیگر از هر فلم مبلغ ۱۵ میلیون دالر کسب خواهد کرد و او بدون شك شروتمند ترین هنر- پیشه دهه هشتاد سینمای جهان است ۰

در جریان فلمبرداری و تمرینات فلمها پیش خطراتی هم او را تهدید میکند و فالباه جراحاتی هم بر میدارد چنانچه " پاره گی و تراشیدل عضله پا در جریان ۶ ماه تمرین برای فلم دوکی در ۱۹۷۶ و ضربان شدید قلب از اثر ضربه حریف سویدنیش در جریان فلمبرداری دوکی ۰

طیغون کاکا

د (۶۵) نخ پاتی

طیغون به په دې فکر او خیال روان و او آمرانه زوند به بې کاوه ۰ وایی چې که به طیغون شي ته لاسرونیو هغه شي ده ته ورکړاوه د بنارخلك ته بوهیدل چې طیغون ته دوې تلې اوله هم دوه سره لري ۰
خو د طیغون نظر بیل و او دوه سره او دوې تلې بې د خان بللنې

مردسله...

بقیه از صفحه (۸۰)

په نظر داشت سطح بسیار عالی هدف حوصله مند ، جامعه وچه سند یاد شده ، باید هرچه زود تر پرداخته شود ۰

این پرداخت باید از گذار ای- ذخایر اجرا گردد ۰ حساب کرد بالای مؤثریت سریع اقتصادی مقرون به واقعیت است ۰ انتقاد کنند " مشعور گرباچف ۰ بررسی ایلتین به بینش خود راد ربـن ارتباط اظهار داشت این مطلب با داوری سنجیده گرباچف به حیث ((تحفه " احزاب مقام ریاست جمهوری ۰ حاد شده لینوا نیا)) را به دست آورد که در قبال ان طیف بسیار پیچیده ، برا یلم های ملی قرار دارد ۰

مشخصیت تاتصور نبود که اولین گام های راد یکال در عرصه سیاست برداشته خواهد شد ۰ میتوان انتظار داشت که در اینده نزد یك به مجرد یی که ((گروب - رئیس جمهور)) تورپولیند پی شود ۰ یك سلسله فرامین رئیس جمهور صادر خواهد شد که در قوس های راد یکال به تصویب اندا خته شده ، را تصریح خواهد کرد ۰ یك قسمت این فرامین شاید غیر معمولی باشد ۰ ولی به وسیله ان ها میتوان ((رنگ های)) اولین ریاست جمهوری در تاریخ شوروی را معلوم نمود ۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه ازصفحه (۸۵)

وسیعی را هم‌را درطبابت‌عصری به شکل مدرن وعیلی بازنموده وبه شکل استفاده‌آزماعضای های مدرن تبدیل شده‌است ،لیکن تداوی با- دست‌ه درطب عصری هم جای‌خود را حفظ نموده‌وموثریت‌خوبی‌را بیشتر ازپیش ثابت‌نموده است مزیرا - دست‌طبیب با بدن بیماره مستقیما تماس داشته وعاطفه واحساس طبیب وبیمار را باهم نزدیک ساخته‌با احا- س‌واد راک واطمینان خاطر بیماره به‌تداوی با دستهای طبیب مطمین میگردد ، باید افزود که‌هرعصر طبابت‌ه استطباب خاص داشته‌وروی این اساس معمل شده ودرمان بیمار پیش برده میشود. دیگراین که منوالوتراپی ارزان وبدون - استعمال دارو بوده موثریت آنی‌خودرا ثابت ساخته‌است ازسوی دیگر توصیه‌داروها معواریض جانبی ازخود بیجا میگذارد.

* پس دراین صورت‌ه نظرتان در باره‌کارهای (آقهیی) جهت آیا کارهای اواساس علمی دارد؟

- درمورد آقهیی ویا دیگرشکسته- بندها وبارگیری های معلوم‌یا آنکه نسبت معروفیت های وغیره‌یی از - نزدیک معلومات زیاد ندارم‌ه تنها این قدر گفته‌میتوانم که نتایج حاصله‌آن ها به اساس تجارب زیاد ه بدون آگاهی به اساسات اناتومیک وفزیولوژیک عضویت انسان است.

اما منوالوتراپی طبی عصری که زیادتر درکشورهای پیشرفته هم رواج داردو ماترین‌جاهم ازآن - استفاده میشود،یم‌ه استواریه اساسات علمی طب عصری بوده‌ونتایج خوب وعالی راازآن گرفته ایم .

برسشی در ذهنم خطورمیکندکه آیا یک داکتر برای بیماره‌ره اندوهگین میگردد ؟ سپس ازداکتر سوری میپرسم :

* آیا گاهی اتفاق افتاده که به خاطریک بیماره اندوهگین گردیده ویا گریسته باشد؟ اگرچه‌مردها کمتر میگریند ویا هرگزنمیگریند؟

- تاوقتی که بیمار شفایاب - نگردیده طبیب اندوهگین میباشد منحیث ارتباط مسلک ازآن جایی‌که بیماران ما معمولا به‌بیماری مغزی ونخاع شوکی که سیستم‌های اعصاب است دچاربندکه‌بیماریهای تاثر آور است، تاثرآوره حتی غیر قابل درمان ، اما باآن هم غم واندوه رابرخود حاکم نساخته ، تربی درمان برآمده‌ام . لیکن در طول مدت‌کاروتلایف‌طبی خویش تا - حال دوبار خودرا عاجزودرمانده یافته ام :

واقعه‌ نخستین ، یک بیمار تومور مغزی داشت‌واورا بهتر عملیات نموده بودم، یک سال پس همدگامی که باردوم خونریزی مغزی پیدا کرده بود و من درآن هنگام نسبت بیماری شدید وساریی که داشتم وبستر افتاده بودم، نتوانستم به آن بیمارکمک کنم واومرده. این واقعه مراسخت‌اندوهگین ساخت... باردوم مبالای من حمله شدید قلبی آمدکه باید بستری میشدم،درین مدت‌بیماری دربستر داشتم . پس‌که به عیادت‌بیماران رفتم، جای آن بیمارراخالی‌یافتم

شفاب...

وبا تاسف برایم گفتندکه اوهمان روزی که من بستری بودم، فوت کرده است... مرگ‌آن بیماره آن چنان متاثرم‌ساخت‌که‌به شدت گریستم . ولی گریه نمودن درمان هیچ دردی نیست . من مصم استم که باید کوشید تاسبب گریه‌را ازبین برد .

* آیا گاهی بیمارراکمک مادی کرده ایید؟

- بلی وحتی‌درزمره‌کمک های مادی برای بیماران ، ازخون خود و - اولاد خود هم، دریغ نکرده‌ام زمانی یک عملیات داشتم ، بیماربه خون ضرورت‌داشت، خون او بیدا نمی شده سرانجام‌خودم که گروپ خونم (صفر) بود برایش‌خون دادم- وبیمارنجات‌یافت . باردیگر دو- بیمار راآوردند که باید عاجل کمک می شدنده همچنان دختر جوانم بیمار بودو هما نروزسخت به کمک من نیازداشت، اما من باید به آن دو مجروح میرسیدم که خو- شبختانه آن هردوتن نجات‌یافتند اما با تاسف باید بگویم که دخترم را نتوانستم نجات‌دهم‌د دخترم‌در - همان روزفوت‌کرد .

* آیا میشوددرموردکارهای انجام داده شده - به ویژه عملیات های‌تان - صحبت نمایید ؟

- ولایف معمولی روزانه، طبق پلان های مرتبه سپری گردیده، در اجرای یک تعداد معاینات تخصصی جراحی اعصاب ازسال ۱۳۵۵ به این سو جهت تشخیص و درمان بیماری- ها به ویژه تومورهای مغزی انجام داده ام وعملیات‌های مغزی در - بعض ترضیعات وجروحات ناریه‌و خونریزی و تومورهای مغزی ازهمان سال یاد شده انجام داده ام .

* خاطرات‌خوش و جالب یک طبیب چی چیزی بوده میتواند؟

- عاید‌درطول مدت‌طبابت‌خوبش به خاطرات جالب بی شماری بر خورده باشم لیکن یک واقعه برای من خیلی جالب بودکه مردی را زخمی ساخته بودند اوخونریزی شدید گلیبنوسی‌مغزی داشت، لذاوی رابه گونه‌عاجل تحت عملیات گرفتم‌ودرحین عملیات دریافتم که کلانترین و مهمترین جهیل یاسنوشی مغزی بارگی‌و حتی دفکت‌وسیع دارد، بالای سرمن دو- جراح مشهورخارجی هم استادبودند ازدرایت‌تام گرفته باخارج‌ساختن پارچه‌مرمی واستخوان ازناحیه ، انگشتم رابالای ناحیه خوند شده گذاشتم وام الصلبه با پوش مغز راشق کردم وبالای ناحیه دفکت جبه گذاشته وخیاط گناری نمودم مجروح نجات‌یافت، ورنه‌درطول چند دقیقه محدود فوت‌میشد...

با دیدن این صحنه ، جراحان خارجی ازمن پرسشهای متعددی نمودند. یکی‌ازین‌جراحان ، جراح اعصاب بوده پدرش‌هم جراح اعصاب بود ولی هیچگاهی به چنین واقعات برنخورده بود .

* روی این حساب شماجدا ازسرو صدای بیماران ، هیچ تفریحی نخواهیدداشت؟

- برای من خوبترین تفریح ، مطالعه است، زیرا زیادتروقت‌من صرف بیماران میشود، بازهم‌خسته- گی رابا کارهای فزیکی وتربیه اطفال خویش‌رفع میسازم .

* آیا گاهی سفرهایی هم‌به خارج ازکشور داشته اید؟

- تاحال سه باربه‌خارج ازکشور سفرکرده ام . یک باربه‌کشورایران ازطریق سفرهای بالندوبی‌هنگامی که محصل فاکولته بودم، ودوبار به اتحاد شوروی‌جهت‌تداوی رفته ام .

* شماکه یک داکتر همیشه‌معروف ویک طبیب حاذق و بهترین دوست بیماران استیده، آیا گاهی مورد مکافات‌هم قرار گرفته اید ؟

- برای یک طبیب بزرگترین مکا- فات لبخندیست‌که بر لبان‌بیماری میدهد که من این گونه مکافات را زیاد دیده‌ام ، باآن هم پنج مدال ، یک تقدیرنامه‌یک قاب ساعت و دو بارهم مکافات نقدی اخذ نموده ام .

* اگرپرسشم راکنجکاوی تلقی‌نمی کنیده اندکی درمورد زندگی خانواده‌گی‌تان هم صحبت‌کنید؟

- مسلک وهمسرم رابمحواهی‌خودم انتخاب نموده ام . شکرش پسر وپنج دخترداریم، خانم وسه دخترم‌آموز-

بقیه‌درصفحه (۸۷)

د اوګرې د پوګرې خدایه -
لویه خدایه ! لویه خدایه !
دلته لږ زموږ اوریل دي -
ډډ کوږکي دي ډډ پوجل دي
مینه‌ستاکښې موږ میشته یو-
بل د چا په ملا تله نه یو
هسک اوښکه نغښته ستا ده .
دمړوده له تا ده
دا بالنه ستاده خدایه -
لویه خدایه ! لویه خدایه !

مرحوم استاد بهنواهم دافغانستان نومیالی اثر به خلورم توک کښې کښلی دي :

((که د بهیته نیکه دغه لوی شعر د اریانا نو د زاړه کتاب ریګویدا سره مقابله کړي شي نو دا به ښکاره شي چې داشعر د فکر اومضمون له مخې لرغونې اریایي افکارو ته خومره ورته دي .)) (٤)

د ګوستاولوبون په قول لرغونو اریایانو ته کورنی مقدسه یدیده ده . دغه سپیخلتیاهم په اریایي سرود ونو کښې اوهم د پښتو په لرغونو سرود ونوکښې لیدلې شوچې متالونه مودمخه ورته بیان کړه .

خوګله چې د پښتو زمې د لیکلی - شعر پیلامه خیبر وخیبر ونکی د امیرګړو ډ جهان پهلوان مشهوره ویاړنه یادوي. چې د (۱۳۹) هجري په شاوخواکښې ویلی دي . خوخیبر ونکی یدي - عقیده د دي چې سره له دي چې په دفه شعري پیړۍ کښې د پښتوکړ - لیکلی متن لاسته نه دي راغلی خو ګله چې د دوسته پیړۍ پورفرهنګی پیښو ته ګورو اوبه دغه لړ کښې د امیرکړو ډ خانه ویاړنه لولو نو هیڅکله به دي عقیده نشو پاتی کیدای چې د اشعر یاویاړنه دي د پښتو لرغنی شعروي ځکه چې حتما له هغه جوتیږي چې پښتو شعر دي د کوچنیوالی اوځوانی دوره تیره کړي وي . چې امیرکړو ډ دي وس پیدا کړي په دغه قوت سره یوه ویاړنه وویایي .

له بله پلوه پښتو لرغونی سندري اوبه تیره پښتو لنډي له ډیرو پخوازمانو د پښتنو هنري او شعري میراث دي په دفه شعري پیړۍ کښې په زړه پورې بنکلا . انامور اوپیغام موجود دو اوشته دي . د اهم د پښتو ژبې د استعداد - خرڅلند وي ده اوهم د وګړو ، له دي امله خیبر ونکی په دي نظر دي چې د امیر کړو ډ ویاړنه د پښتولوړو نی لاس ته راغلی لیکلی شعر دي نه د پښتو لعږ نی شعر .

ویاړنه د امیرکړو ډ جهان پهلوان زه یم زمري پرد ي نړۍ له ماتل نشته
په هند وسند وبرتخاراوبرکابل نشته
بل پخزابل نشته- له ماتل نشته
غشی د من می‌لمی برننایه میرخمنوباندې
په زوبله یوخ پرغالم برتښتید ونوباندې
په ماتید ونو باندې . له ماتل نشته

زما د ډډو پرخول تاویږي . هسک په لمانځ و به ویاړ
د اسی له سووبې مخکښې د پښتونه کاندي لتار
کړم ایواد ونه ویجاړ له ماتل نشته
زما د توري‌ترشوول لاندې د پښتو هرات وجړوم
فرخ وبامیان وتخاربولی نوې زمانه اوده وم
زه پښتون وم په روم له ماتل نشته
پرمږوزمافشی لونی ناري د ښن راڅخه
د هرپوډ له ریږ پرځمنډ وهم تښتی پلسن راڅخه
ریی زړ ن راڅخه . له ماتل نشته
د زړیخ سویه کی د توري به مخ سور وکړه

پاتی په (۸۷) مخ کی

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه از صفحه (۳۶)

اثر بی احتیاطی قسمت اعظم کتابخانه ٔ
این نویسنده به خاکستر مبدل گردید .
نزد وانگا شخصیت های برجسته
سیاسی ، هنر پیشه های معروف ،
نویسنده گان و دانشمندان بزرگ از
بسیاری کشور های جهان به مهمانی
می ایند تا در مورد آینده ٔ زنده گی
شان ، چیزی بدانند و گذشته های
شانرا از زبان وانگا بشنوند . تنها
در سال ۱۹۷۳ بیش از یکصد و پنجاه
هزار نفر نزد او مراجعه نموده بود .
ما بدون استثنا در لحظه های
بدبختی ، به نکبه گاهی یا به کمک
کسی نیاز داریم . به همین علت
برای من دشوار است انانی راکه نزد
وانگا مراجعه میکنند ، ملامت کنم .
قصه ها و حکایات در مورد این
زن نابینا ، زیاد است . هنگامیکه
او هنوز دختر جوانی بود ، مرد
دهقانی نزد او امد . شاید گاو او
گم شده بود و یا گوسفند اوه از رمه
جدا مانده بود . مرد دهقان گریه
میکرد تا وانگا او را کمک کند . وانگا
مردك را ارام ساخت و گفت :
" کشنده ات زنده و سالم است
فقط راه رادر جنگل گم کرده است
زود نزدم برگرد ، زیرا تو شوهرم
خواهی شد " .

روز سوم ، نزدیك شام ، مرد
دهقان نزد وانگا می اید و میگوید :
حرفهای تو مرا بیتاب نموده است
جز این که با تو ازدواج کنم ، برایم
راه دیگری باقی نمانده است " .

انان با هم عروسی کردند ، اما
باهم یك جا نبودند . جدا از هم
میخوابیدند و جدا غذا میخوردند .
در واقع ، باهمدیگر حرف نمیزدند
مرد دهقان به زودی گوشه گیر شد
و دایم الخمر گردید و بعد از مدتی
درگذشت .

وانگا با بیدار شدن از خواب ـ
پریشان ، همه روزه برای دعای صبح
به کلیسای کوچك نزدیك خانه میرود
و پس از ان با ارواح به حرف اغازمی
کند . در طول سالها وانگا با ارواح
عادت کرده است . مثل این که با
چشمه های وفا بخش که در زیر
زمین میجوشند عادت کرده باشد .

بعد از ظهر ها او ساعت ها در ـ
حویلی خود مشغول تهیه و اب دادن
گلها میباشد . نزدیك شام گدی
هایی راکه از تکه های زیبا ساخته شده
است و انها را چون دختران خود ـ
دوست دارد ، نازمیدهند . وقتی
اطفال به گدی ها دست میزنند ، به
صورت عجیب ، حسادت او را به بار می
اورند .

وانگا ، کودکان را دوست ندارد
زیرا تصور میکند انان دنیای زیبای
گدی های او را ویران میکنند .
شب ها پیش از خواب ، ساعت

نابینایی که...

زنگدار کهنه خود را کوك مینماید ، هر
چند خوب میداند که فردای ان باید
چی ساعتی از خواب بیدار شود .

افزون بر حضور ارواح ، در خانه ٔ
وانگا ، ادمهای گونه گون زندگی
میکنند . شماری از انان غذا تهیه
میکنند ، دیگران اتاقها را پاك و ـ
منظم میسازند و بعضی هم مصروف
کنترول در نهیت گرفتن مراجعین
میباشند .

دمتری دیموف خبرنگار روزنامه ٔ مجله
" اگهنوك " در صوفیه در مورد دیدار
خود با وانگا چنین مینویسد :
" وقتی نزدیك خانه وانگا رسیدم ،
کنار خانه ٔ او ، صفی از مردم را دیدم
که منتظر ملاقات با وانگا بودند .
شمار زیاد این مراجعین با موتر
هایی که نمبر پلیت یوگوسلاوی داشت
امده بودند و این ها کسانی بودند
که از یوگوسلاو یا نزد او امده بودند

ان روز دوشنبه بود . باید گفت که
وانگا به جز روز های شنبه ، کسی را
نزد خود نمیپذیرد ، با وجود هم مردم
منتظر معجزه یی بودند تا او را ببینند
بعد از گذشت نیم ساعت ، مردی نزد
من و ستایان درامدیم که اهل صوفیه
است امد و گفت :
وانگا شما را میپذیرد ، ولی نباید با
با او دست بدهید " .

وانگا روی کوچ نشسته بود و چنان
به نظر میرسید که زیر افتاب گرم امده به
خواب رفته است . وقتی در برابرش
نشستیم ، با صدای گیرنده و بلند
پرسید :
درمیان شما دو نفره نام کدام
تان با حرف " سی " اغاز میشود ؟

رانندهٔ من ستایان پاسخ داد :
نام من !
حتی برایم شاخه ٔ گلی هم نیاوردی
بیمی در کنارتو برادرت ایستاده و تو
باعث خجالت اوشدی .

ستایان که از تعجب و بار خطایی
زبانش کلالت میکرد ، گفت :
با پوزشخواهی او سه ماه پیش
مرده است .
وانگا گفت :
من خبر دارم . فکر میکنم درخوشی
چیزی بود . درست است یانه ؟
ستایان که ازشنیدن این حرفها
کم بود دست وپای خود را گم کند ،
پاسخ داد :
ـ بلی ـ سرطان خون داشت .
برادرت میپرسد که : چرا شما فار
خت تاك قدیمی را قطع نموده اید و هم
میپرسد که چرا چاه حویلی را پیراب
نموده اید ؟

او ان درخت تاك را خیلی دوست
داشت .

ستایان در چوکی فرو رفت و تا چند
دقیقه نمیتوانست حرف بزند . چون
همه این ها واقعیت داشت . هم ـ
درخت تاك و هم چاه .

سپس وانگا برای ستایان در مورد
خانواده اش ، در مورد کار پیشین وی
درباره ٔ همکارانش و همچنان در مورد

امد پیشرفت که چند ماه پیش به طور
ناگهانی ، هنگام ختم مسافرت ناگهانی
با مرده بود ، حکایت کرد . حتی قبر
مورد زخمی که در پای ستایان بود .

بیچاره ستایان ، گویی که از تعجب
زیاد نیمه جان شده باشد ، باه شواری
حرف میزد .

وانگا روی خود را به سوی من نموده
گفت :
تو خوب می سگرت میکشی . شش ـ
های تو سالم نیست . باید سگرت را
ترك کنی .

پرسیدم :
ـ در مورد باز سازی در شوروی چی
میگوئید ؟

وانگا پاسخ داد :
ـ من به سیاست فرض ندارم .

وانگا با ما خیلی صحبت کرد از او
در مورد پدر کلانم که تابستان سال
۱۹۴۱ در منطقه ٔ " کانکولا " واقع
در جمهوری اسلو نیا ناپدید گردیده
بود . پرسیدم ، گفت
او کدام گوری ندارد . او را چشمچپ
نکنید . او در زمین پراگنده شده
و از میان رفته است .

بعد ها از روی اسناد به دست
امده ، معلوم شد که قاتلی که پدر کلانم
در ان بود از طرف نازیها منفجر

بقیه در صفحه (۹۲)

شفابا...

بقیه از صفحه (۸۵)

گاران اطفال وطن استنده متباقی
فرزندانم معروف تحصیلند .

* پلان بعدی کارتان چیست ؟
ـ آرزو دارم در رشته ٔ سلکی خویش
باز هم زیاد تر کار کنم . از تجارب
خود در رابطه به سلکم کتاب هایی
تحریر و تدوین نمایم .

* حتی برابلم هایی در ساحه ٔ کار
تان دارید ، حتی راهی را جهت
بیرون رفت از برابلم ها با بدجستجو
کرد ؟
ـ چون کشور ما ، در حال جدگ
قرار دارد ، برابلم های

ماخذ و نه :

۱ ـ زیری به دوه وروستیو بیرو کنبی
پیرو کنبی د پښتو د چاپی اثارو د بین ـ
المللی سیمینار غړونه د پښتو تولنی
سوغات ۱۳۵۶ کال اسد میاشت
فوق العاده ٔ گڼه ـ ۷ مخ اول ستون

۲ ـ د زیری کالنی ـ زړینی خانگی
د افغانستان د علومو اکاډمی ۱۳۶۰ ـ
کال ۲۲۱۰ مخ (۷) .

۳ ـ حبیبی عبدالحی د افغانستان
لنډ تاریخ ـ (د استاد بینوا زیار ه)
۳۵ مخ .

۴ ـ بینوا عبدالروف . د افغانستان
نومیالی خلوړم توك .

د اطلاعاتو او کلتور وزارت . ۱۳۶۰ ـ
کال . کابل ، ۳۸۹ مخ .

۵ ـ حبیبی عبدالحی ـ د پښتو
ادبیاتو تاریخ ۲ توك . پښتو تولنه
۱۳۴۲ کال ۸۴ مخ .

پښتو ادب

د (۸۴) مخ پاتی

په بادارې می لوړ اوې د کول د سوروکړه
سترې تریوروکړه ، له ما اتل نشته
خپلووگړ ولړه لور پیغوږینه کړم
د وې په ډاډ پنه شه بام شه پی روزنه کړم
تل پی ودنه کړم ـ له ما اتل نشته
برلږیو غږوې وینادرویې نه پـــه
غمځلو ویه ټال
نرې زماده ، نوم می بولی بردرې ستا
پـــوال
په ورځوشپومیاشتوکال ـ له ما اتل نشته
امیرکروړ سوري له دغه مشهورشعـــر
څخه وروسته پښتواد ب په خپل تاریخی

هجري د وهمه پیړۍ کښې پښتو ژبه په
غورکښې د نورو ژبو له اختلاطه سوچه
وه او د اسوچه توب اوخالصوالی پی تر
سوچه توبه لري کیږي او نور عناصر په
گډ ډیږي ۰)) (۵)

له پورتنی بحث څخه په لنډه توگه
خوتکی د نتیجی په توگه راپادوو : ا و
هغه داچی پښتو اوسنی ادب د پښتو
دغه صنعتی اوډیر ابتدایی ژوند سره په
موازاتو کښی وده کړي لږ یا په شفاهی
اودوسته په لیکلی ډول راخرگند شوي
دي . پښتو شفاهی اودوسته لیکلی
ادب د لرغونی اریایی اثارو سره ار یکی
لري یاد هغه زاړه لرغونی مدنیت
ادامه ده . د پښتو ژبی په قالب کښی .
د پښتو لیکلی ادب د اسلامی دورې له
پیل څخه راوروسته پیل کیږي اود ـ
اسلامی فرهنگی اغیزو په زیر کښی وده کوي
د امیرکروړ مشهور ویارنه پی لومړنی
تراسه شوي بیاڼه ده .

سیرکښی دغزلی د نویکانو کورنی پیو
بیه (شعر) پیړۍ اپښی دي . دغه
د پښتو په ډیره زړه لهجه ویل شوي ـ
چی څیړ ونکود خلجیه لسان په نـــوم
یاد کړي دي .

د اسلامی دورې په دوهمه پیړۍ
کښی پښتو اد له نکړي اوسمنوي پلو ه
خاص پښتنی رنگ اوکرکټر لري . ملـــی
غرور ، په خپلو متو نازیدل ، د ننگ ا و
میرانی په لاره تلل ، د امیرکروړ بـــه
ویارنه کښی ښه په خرگند ه څیړنـــې
دغه ویارنه په هغه وخت کښی موږ ته
د پښتو ژبی قوت هم راخرگندوي .

لوړی استاد عبدالحی حبیبی په خپل
اثر د پښتواد بیاتو تاریخ دوهم ټهـــوك
کښی د امیرکروړ ویارنه د ژبی له پلـــوه
زموږ د اوسنی ژبی له محاورو جریانـــه
سره توپیر لرونکی بولی استاد خرگند ـ
وي چی له نومورې پیشعر څخه جوتیږي
چی ((په دغه لومړنی دوره یعنـــی په

(c) ketabton.com: The Digital Library

ورزش

استدیوم سرباز

در بهار بکوشید تا تمرینات یا مدادی را در هوای آزاد انجام دهید . تمرینات میتواند درهوای ازاد صورت گیرد . اگر در ران جاها مید ا ن سپورتی هم موجود نباشد ، باید از شرایط محل استفاده صورت گیرد به کمک دراز چوکیهای پارکها و سایر محل میتوان تمرینات فزیکی را انجام داد بالای آنها میتوا ن تمرینا تی را به شکل نشسته ، خوابیده و ... عملی نمود . تمر ـ ینات دوش ، پیاده کردی و تنفس کشیدن را شامل پروگرام صحی خویش نمایید . اگر دمبل وزنه موجود نیست کوشش نمایید از سنگ و توته های فلزی استفاده نموده و آن ها را به شکل گلوله پرتاب نمایید .

اعضای خانواده و همسایه ها را ، به تمرینات صبحانه جلب نمایید ، تمر ـ ینات گروپی و جوره یی را انجام دهید اگر تمرین سینه کشی را به تنهایی انجام داده نمیتوانید . کوشش نمایید دوست تان بندهای پا هاتانرا محکم گرفته و بالای دستها حرکت نمایید . بدین شکل عضلات دستها بهتر تقویه میگردد . یا این که پاهای تان بلند است ، سینه کشی نمایید به پشت تخت فنر ، بهتر و با دستهای ـ تان متقابل میگردد .

تمرینات در هوای آزاد ، اکسیجن بیشتر را داخل وجود نموده عضلا را ورزیده نموده ، و سیستم عصبی تان را تقویه میکند .

مسابقات موتر رانی اروپا

مسابقات موتر رانی در شهر کارلسروحه آلمان فدرال دایر گردید .

در این مسابقات ، فونتر بدورز ـ شکار اروپا سهم داشت . تیم اتحاد شوروی نتوانست از لقب قهرمانی خویش دفاع نماید و مقام اول به تیم آلمان فدرال تعلق گرفت . تیم موتو بوبیست های فرانسه به دریافت مدال برونز مسابقات دست یافت .

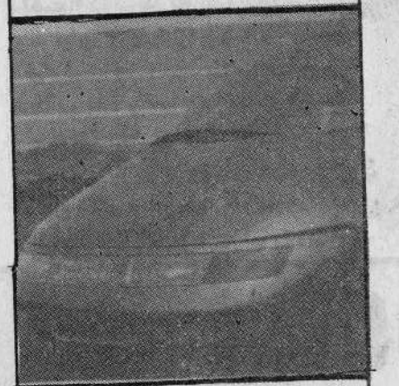

بایسکل رانی در عمق حوض

در این اواخر علاقه مندی جوانان به راندن بایسکل در عمق حوض بیشتر گردیده است طور مثال در شهر استکهلم بهترین حوضهای مصنوعی از جنین تمرینات است . جوانان با ماسک مخصوص مصروف بایسکل رانی در عمق حوض میباشند . چندی قبل یکی از جوانان ۱۰۰ ساعت در عمق حوض بایسکل رانی نمود .

تماشاچیان از روی شوخی میگویند متلیکه عنقریب شاهد مسابقات بزرگ بایسکل رانی در تحت آبها خواهیم بود .

حرکات مشکل

محمد شریف احمد یکی از چهره های شناخته شده و موفق ورزش جمناستیک است مدت هشت سال ـ میشود که به ورزش رو آورده است ، در طول این مدت در مسابقات بین المللی شرکت ورزیده که در تمام آن ها پیروز گردیده است . و به دریافت ۷ مدال طلا ، ۶ مدال نقره ، یک مدال برونز و چندین دیپلوم ورزشی دست یافته است ، اکنون عضویت تیم ملی و کلب سپورتی اردو را دارد . همچنان طی مسابقات اخیر به افتخار چاریمپین سالگرد فدراسیون جمناستیک به راه انداخته شده بود ، مختصر به لقب کاندید ماستر سپورت گردیده است . وی سفری هم برای تمرینات به مشترک به اتحاد شوروی نموده که فراگیری تخنیکهای خوبی به وطن باز گشتانده است .

ـ محمد شریف احمد در مورد چگونه گی ورزش جمناستیک میگوید

بقیه صفحه (۸۱)

دهنده گلده : لیلما نوری

دامادو عروس دویدند

بلی ، قبول کنید که دویدند . مستقیما از صالون نکاح ، ونه بخاطر اینکه صا ـ لون قابل قبول نبود وهم نه بخاطر اینکه ، چیزی در فکر انها خطور نمود . انها ، به خاطر اعتقادات عمیق دویدند . داماد با نکتایی ولباس نامزدی و عروس با لباس مخصوص عروسی وگرچ به پا در حالیکه از بازوی داماد محکم گرفته بود میدویدند . فاصله بین استدیوم وصالون نکاح پنج کیلومتر بود . انها در شهر میلان ایتالیا زنده گی دارند دوش در جاده مرکزی شهر صورت ـ گرفت . عروس و داماد از طرف شاهدان مشایعت گردیدند وکمی دیرتر تما م مدعوین الی استدیوم ((استرواتیل)) به دویدن آغاز نمودند .

دوش در استدیوم خاتمه یافت کمدر انجا جشن بزرگ ورزشی ادامه داشت

نخستین مرتبه تماشاچیان برای غلینوف وگاسرفریاد زدند . نه ((گول ! گول)) ویکجا جیغ میزدند ((بوسه))

والیبال ورزشی

به دې وروستیو وختونکی د پرینسه بیلوټ د تاکنی په خاطر نړیوال تور ـ نمنټ په پولنډ کې جوړ شوې دفه لوبه کې د پولنډ ، چکوسلواکیا ، هنګري او رومانیا پیلوتانو ګډون کړي وا وې نړ ، پوري نند اړي بی ونیودلی . لـه ۳۳ مد الوتخه د پولنډ پیلوتانو (۳۱) ترلاسه کړي دي . ایواتیا ـ ن نیکیوک پولنډي پیلوټ د درې دولو لوبو سره سره رسولوسره لوي اتل ویښوند ل شو .

بریالیتوب وروښو وویشه

د کتګل پرېښ د منډې د لوبې په (۶۶) کلن تاریخ کې د سویرمالد فون واتن ـ (۸۹ کیلومتره) سویدنی ورزش کونکو د نسالین او موراد بناروټرمنځ په چتکې سره وواهه . اوریان اواندرسن دوو وروښو یاد شوي واتن په ٤ ساعت او ٤٧ دقیقو او ۲۷ ثانیوکې وواهه چالیه دا ده چې ژوري هیات لومړنۍ جایزه اوریان ته چې یواځې خومره وړاند ې و ورکړه . خود اوریان د ټینګار له امله ژوري هیأت تصمیم ونیوچې دفه جایزه باید دوو وروښو په منځ کې وویشي .

(c) ketabton.com: The Digital Library

قاتل

د (۳۷) مخ پاتې

منګلوبی په حاورو برید وکړ .

لکه چې ده خپل کورپیژند لی و . ما هیڅ مرسته نه شوای کولای ، د دریدلو توان می نه درلود . د اورلمبو ما سیوري د وسره اوز د کړي وچی کله - کله به زما د سرسیوري ان د مراد پښتو ته ورسید .

ده لا هم جیغی وهلی :

— اجمله ... اجمله زویه ... نو ... نوابه ز ...

ترښولاندې یې . د خاورو له انبار څخه لاهم دوړي پورته کیدې او ده همغسی په منګلو خاورې را بیرته کولې .

زه لاهم د ده په نداره بوخت وم . ځان رانه هیرشوې اوجامې می ورو - ورو په وینو سرې کیدې . د ده مې سوزیده ، اوله خوځیدونه پاتې وم .

ماته داسې ویریښیده چې په سل ګونوتنو د خاورو به فوندیو ګوندې وهلی اویه خاورو خبرې لګوي .

غوږونه می په دې چیغو ټک شوي ول :

— مرسته !!...

خو به دې چیغو کی د الندې چیغی د مراد چیغی پورې پیژند ل کیدې :

— نوابه زویه ... اجمله زویه ... ناڅابه می له لیرې یوه ښځینه غږ تر غوږه شو :

— چیرته دې ؟ .. کوم دې ؟ ... ودې موند ل ؟ ...

خوکله یې چی د مراد تشو لاسونه وکتل دې هم چیغی کړې :

— نوابه زویه ... اجمله زویه ...

اوچی کتل می داهم د مراد خنګ ته ناسته وه اویه منګلوی خاورې رابیرته کولې .

باد د ښځی ویښته لوړیه لوړشیند ل اوجامې یې سوزیدلی ښکاریدې اود اور لمبې نیغی ددې په لوړو الوتی . د اوخت د اچیغی به ګډه اوریدل کیدې :

— نوابه ... اجمله ... وای خدایه ...

زما د ده لاهم سوزیده اوجامې می په وینو خوږې هم لمدیدې . به ډیر زور خوګامه وروړاندې شوم . زما سیوري د اور د لمبو به رڼا کی ددوي په مخکی په خوځید وشو .

خوشبیی لانه وې تیرې چی مراد بیرته رانفیرګ شو . لکه چی کوم بهیل یی پیدا کړي و ... بنه وخت خیر شوم .

نه — نه — تویک و . زه هک اریان ولاړ م اونه پوهیدم چی معلم به د دې تویک څه کول غواړي ؟

خوک بړي وژنی ؟

زه لاهمغسی په سوچونوکی لاهو وم چی مراد پخپله ښځه برید وکړ . هغه یی تروینټو ونیوه اوکشر یی کړه .

بیوسه ښځه بر مخی پریوته اونه پوهیده چی ولی له دانی صحنی سره مخامخ شوې ده ؟

— ته نورنو د ژوند لیاقت نه لري ...

یی زویه مور ... بی زامنو مور ...

یی کوره ښځه ... ژوند څه کوي ؟ ...

اویی له خپله ده تویک خو ډزې وشوې . ښځه د دې بیوسی ټوټري په خیر خو ځلی بورته شوه اوراولویده او کونجو لکه پریوته .

د تویک ډزې په ماخستنی تیاره کی ژوړکی شوې . دې ډزو د ښځی غږ چوپ کړ اونورمانوماهغه ښځینه غږ وانه وید چی خوشبیی مخکی یی زمانوږونه ټک کړي وو :

— زما بنګلو بچیانو ... نوابه ... اجمله ...

له لږ ځنډ وروسته مراد داور په لور ورو د انګل ، تویک یی ورګډ ارکړ او چیغی یی کړي :

— اوس نوره هم یوقاتل شوم ...

بیایی منډه واخیسته اود لمبو په ځنګل کی ورک شو . خوماد اچیغی لاهم اوریدې :

— زه یو قاتل یم ... ماووژنی ...

زه یوقاتل یم ... ماووژنی ...)

د سپین زیري تې کیسی لا د وام — د رلود چی ناڅابه د خنګ به کوټه کس بیا غوږ جوړه شوه :

— زه یو قاتل یم ... ماووژنی ...

زه یوقاتل یم ... ماووژنی ....

د خوب خونی تاکلې وې .

په پوره یقین ویلی شوکله چی جیغرې وروسته له دیڼه چه ورو ورو یی ایلزې د شپې د ځغه بنی د یاره مخ کړه خپلی خونی ته لاړ اوهیڅ کومه بده هیله یی په زړه کښی نه وه تیره شوې .

د پیر ځله یی د ایلزې د خونی به ټقل کښی د کونجی د څرخولو اواز ته غوږ ونیو . خو د ده دا غوږ نیول بی فایده وو . هیڅ شی یی وانه وریدل . کله چیرې ده دا اواز اوریدلی وې . اوس به ویده شوې وې .

جیغرې ته چه پرتوګه او وریښمین اوزد د خوب کمیږي افوستی وو . — هیڅ خوب نه ورته . سګرټ یی څښتل او

لومړی فصل

دری په دوو کښې

د ډاکټر ډینسمن اثر

د ستاک ژباړه

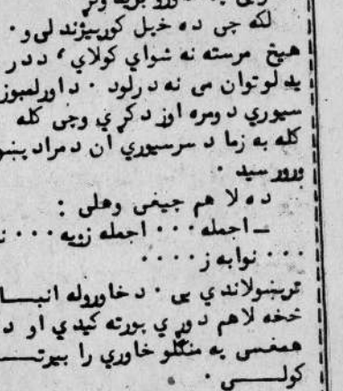

د پوې ښځی د خوب د کوټی د ورې خلاص پاتې کیدل د پیر ځله د ډیرو احترام وړ احساسونه ښځه د باره د پیر د پیچلی ستونزې رامینځ ته کړي دي .

د جیغرې وید د باره هغه شپه چی په فیوزکښی ټول په درانده خوب ویده وو او دې چه د شپې تر د ووبجو پورې ویښ پاتې و د پیره نا ارامه شپه وه .

له پوې خوا نه ایلزې د وګان چی د جیغرې وید د مور میلمنه وه حق یې د رلود چه ځانته جلا خونه ولري . که څه هم د خونې ورځې نه وې تر لا شوې .

له بلی خوا نه ایلزې پوه پنګلس ځوانه ښځه وه . دې له جیغرې سره — کوزده کړي وه . دې د خپلی خونې ور خلاص پرې اینبی و اود دې د اساده عمل یوازې په انسانی کړو وړ و باندې د د دې د پوره باور ښکارندوې وې . اوشاید هم هیڅ مفهوم یی نه درلود .

د مثال په توګه . شاید هم د دې — مفهوم دا وه چی د شپې به د نوډ و د ووبجو کښی له خپلی مینی سره یوځای کید ل یوازې د جیغرې هیله نه وه .

جیغرې ته د اخرګنده وه چه په ایلزې باندې د پیر زیات ګران و .

د پیر هم احتمال لرې چه میرمن وید د ده مور . پوځه ناڅه پوهیده چی د ایلزې د پاره یی د خپلی د خوب د خونې پوې خواته او جیغرې ته بلی خواته

بانوای ...

بقیه از صفحه (۳٤)

— ویلون راماننده تمام اله هـا ی موسیقی با اساسهای کلاسیک ان فرا میگیرند لذا به درجه اول استفاده از ان برای موسیقی کلاسیک ، دلپذیر است . واگر بخواهیم باموسیقی امروزی فیر ویلون را امیزش دهیم ، بازهم از اساسهای علم موسیقی استفاده مینمایید .

بیایید وضع کنونی موسیقی کشور را ازچند زاویه مطالعه کنیم :

اول — آلات موسیقی که در ریاست موسیقی رادیو- تلویزیون مورد استفاده قرار میگیرند . نظیر شان حتی درکهنه فروشی های شهر پیدا نمیشود . دوم فعالیت کارمندان موسیقی رادیوتلویزیون خود موسیقی را نمیفهمند . وسوم اینکه گردن بتی قرابت ، خویشاوندی ، رفاقت و ... یکتعداد زیادی به شهرت رسیده که به زعم خود شان دیگر هنرمند شده اند .

خلاصه اینکه موسیقی ما اصالت خود را از دست خواهد داد وجای ان رایک موسیقی غیر علمی مطابق ذوق بورد بوسران جوان احتوامیکند .

* برای وسعت اموزش ویلون وسایر آله های موسیقی درکشورچه پیشنهاد هایی دارید ؟

— برای روابق هرچه بیشتر هنر موسیقی درکشور عزیزما ایجاد کورس ها وانکشاف همه جانبه ان از شرقی وغربی لیسه موزیک دارای تاثیر به سزایی خواهد بود .

د خپل بستر ترڅنګه ناست و . هغه څوز نیولی و . خویواځی خدای پوه هیده چی د څه د باره (د ده نبضی د شپی په دغو د ویجوکښی د پوه روڼا و نورمال ځوان له نبض نه جټک الوته . د ده بدن تود وه . حتی خولی تر ي بهیدلی . که چیرې مینه او شهوانی احساسات سره یوشی او یوشان نارض وي . نوپه چیغرې کښی د اداز ه پیر انعراطی شکل موجود وو .

د ه غونښتل په دې ویوهیږي کله چی د ده زړه . د ده تن او د ده روح له هغی سره د یوځای کید و د یاره تړي دي نوبیا ولی دغه تړون او رسم او رواج نن شپه دي له ایلزې نه جلا ساتي ؟

خوایلزې د وګان چی پوه ځوانه او ښکلی هنرمنده وه . هیڅکله یی په زړه کښی یی له یاکو هیلونورخه نه و او نه یی ده ته نور خه تمایل ورښکاره کړي و . جیغرې نه شوې کولای له ځان نه دا باور لرې کړي چه د ایلزې د خونی د وره خلاص پاتی کیدل د ه ته د بلنی مفهوم لري .

((ولی نه ، د هغه شتمنه مور چی په رسم او رواج باندې سخته مقیده وه او پرې تینګاریی کاوه د دوي خندوه . — خو اخر د ه اوایلزې سره کوز د ه ګډ ژوند او اداره یی هم کاوه . د ه له ایلزې سره لیونی مینه درلوده . په پوه کور کښی د وار ه سره بهیل کړای شوې وو . کا شکی د ه پوځ د اجرأت کړي وي چی په دغه لومړنۍ شپه کی هغی ته ورغلی وي .

ولی نه ، اوبیاهم په یقینی ډول . ولی نه .

په واقعیت کی . جیغرې د اجراء ت وکړ . د شپی په دې وخت کښی یی پوځ میتوب له شوې زغملی . د ده به خیال که چیرې ایلزې هم د ده فونده ي په دې نارض اخته وي . نوبیا به اړ مرو ترڅو چی دې ورنښی . ارامه خوب ونه کړي . خواحتمال لري چی خوارکړ ، نجلی ارامه ویده وي .

کله چی له ځایه راپورته شو او په پوه کراري سره د خپل خوب د خونی وره ته لاړ . زړه یی ډوډ وو الوته . د پښوونځی د هغه شوخ اوګناه ګار هلک په شان چه محدود پتونه او قیدات تر پښو لاندې کوي . په پیر احتیاط یی ور خلاص کړ . وډرید اوبیایی غوږ ونیو . خدای پوهیده چه د څه د باره هغه د ګناه احساس نه کاوه . په

پاتی په راتلونکی ګڼه کی

(c) ketabton.com: The Digital Library

آرمان در روی پرده

بقیه از صفحه (۲۳)

و کمیدی است .

دعوت بیننده به خنده یک حرکت آگاهانه در فلم بود .

خبرنگار — میخواستم نظر شما را در رابطه با سینما و ادبیات بدانیم . بعضاً در فلم های ما عظمتی را که تصویر ها افاده میتاید دیالوگ ها پایشان می لنگد . در حالایکه دیالوگ ها باید چنان رابطه قوی با ادبیات داشته باشند که خود بمثابه تصویرهای شنیدنی عمل نماید و استدلال های با قدرت را افاده بدهند در فلم شما ضعف دران است که شما هم سناریو نویس استید و هم کارگردان یا مورد دیگری وجود دارد ؟

نظری — این موضوع را از نظر اکادمیک میتوانیم بررسی کنیم . یکی اینکه میگویند سینما ربطی به ادبیات ندارد و معمولاً در جهان سینما . سینما گران بزرگ — جهان اتکا به ادبیات نمی کنند و انها خواست و دید خود را تصویر می کنند . ولی باید گفت که در سینما زیادتر به تصویر اتکا میشود نه با دیالوگ ها . زیرا سینما هنر تصویر ها است .

طوریکه شما میگویید من طرفدار آن نیستم . زیرا سناریوی فلم کار مشترک من واحد ژوندبود . در فلم موسیقی دیالوگ درخدمت تصویر قرار میگیرند نه برعکس .

خبرنگار — در فلم شما اشنایی یکی از کرکتر ها با دختری درده است که رابطه اشنایی ان تصنعی بوده و دوراز — عنعنات ده مطرح میشود . آیا شما در این مورد با موافق استید ؟

نظری — من با این اندیشه بسیار موافق نیستم چرا که عنعنات در هر منطقه و محل کشور ما فرق دارد و فلم در — نهایتش بلاخره فلم است . حوادثی در فلم پیش میاید که تصادف است ولی در فلم ارمان سعی شده این خلا بر جسته نباشد این یک واقعیت است که دشمن در هر جا — بخاطر دشمنی اش در کمین است در فلم ما می بینیم که تانام ما این گرفته میشود دخترک نمیداند چه کند چند لحظه بعد متوجه میشود در اغوش جوان بیگانه فرار دارد نمیتوا ن این صحنه را یک تصادف تصنعی نامید . هراس از ما ین یک حقیقت است . بلاخره انها هم انسان استند . احسا — س دارند میتوانند عاشق شوند و ان کاری نیست که خلاف عنعنات مردم افغان باشد . بعداً شما می بینید که دختر در اثر این حادثه ناراحت میشود . و بیماری او را — اذیت می کند .

خبرنگار — فلم شما یک اغاز و یک انجام تصویری داشت چرا شما تهه شهدا را برای این اغاز و پایان انتخاب — نموده بودید ؟

نظری — بین با قعیت جامعه ماست . در کشور جنگ است ده ها از شهدا پر شده و هر روز انسان ها میمیرند درد من هم یک درد همگانی است که چرا این همه کشتار انسان ها ادامه دارد و چون فلم در جریان سالهای جنگ و انقلاب است و جنگ ادامه دارد من همین تیور تهه شهدا را اغاز و انجام انتخاب کردم .

خبرنگار — ارمان در فلم شما چیست ؟ ایا توانسته اید تصویر بهتر از براورده شدن ارمان بدهید .

نظری — در یک فلم نمیشود که تمام حرف ها را گفت ارمان فلم ما . اراده جوانانیست که تعلیم وتربیه را در هما منطقه که ازطرف دشمنان از بین برده شده دوباره در وجود مکتبی احیا می کنند . انها به منطقه دور رفته اند تا نگذارند اطفال کشور از تعلیم دور بمانند . انها تا حد ایثار در این راه پیش میروند موضوع فلم احیای مکتب است و نمایش یک ارمان مقدس معنوی .

خبرنگار — انعکاس فلم تان چگونه بوده البته برای خود شما از لحاظ اینکه کارگردان ان استید .

نظری — زمانیکه فلم را بار اول برای محصلین افغانی و سایر دوستان در تاشکند نمایش دادیم . بعد از نمایش چشم های زیادی نمناک شده بود شورویها گفتند . مازنده گی واقعی افغانها را دانستیم . من نخواستم که فلم شعاری بسازم فلمی ساختیم که یک حرف دارد . اما درست واقعاً جوانان در این راه قربانی زیاد داده اند و خواسته اند نسل اینده نسل باافرهنگ باشد .

تاجاییکه ارزیابی ها درکابل نشان میدهد استقبال مردم از فلم اگر مبالغه نشود بی نظیر بود .

خبرنگار — شما در مقدمه صحبت مان از سریالی تلویزیونی صحبت کردید در این مورد بما معلومات میدهید که کارتان چگونه پیش رفت نموده است .

نظری — سریال ما بنام دگوندی زوی . یاد ردی پیر و بچه ادی . نام دارد . فعلاً سه قسمت ان اماده شده که فلمبرداری شود اما از نظر موضوع میتوان انرا بیشتر انکشاف داد . سناریوی انرا کاتب پاخون . منان ملگری و من نوشته ایم . سریال کمیدی است و با تمام ابعاد ش سعی می کنیم سریال واقعی باشد . در این سریال حاجی محمد کامران . مرتضی بایقرا . ممنون مقصودی . انیسه وهاب . ف فضلی . سید اشرف . رحمت الله خوستی منان ملگری . ستوری منگل . و نغمه نقش های اساسی را به عهده دارند .

خبرنگار — ارزو می کنم سریال تان بزودی اماده نمایش شود و از حوادثی که فلم تان را مزاحمت نمود در امان بماند .

نظری — بهنم چه میشود ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

د هنر ځلانده ...

پاتې له مخې صفحه (۳۵)

(پرانیستی غیږ)، (عزت)، (اوښکی او الماس) او (تبدیل هوا) چې د اتول تلویزیونی فلمونه دي. همدارنګ په (ګام هاي استوار) او (ارمان کی) چې سینمایی فلمونه دي هم می برخه اخیستی ده.

— په کوم تلویزیونی فلم کی مو د لومړي ځل لپاره ځان خرګند کړ؟

— په هغه د بزګرد په فلم کی، چې د قاضی رول می په غاړه و.

— په هنري فعالیت کی یوازې د — لوبغاړي دنده سرته رسوې؟

— نه یوازې داچې په فلمونوکی د لوبغاړي په توګه دنده سرته رسوم بلکه د خپلو فلمونو داستانونه می هم پخپله لیکلی اوسناریویی هم پخپله جوړه — کړي. لکه په (ملامت)، (ناوړ متفاهم) (توري خیري)، (پښیمانی)، (مجرم) (پرانیستی غیږ) او (عزت) فلمونو کی می داستان هم پخپله لیکلی سناریویی هم ماجوړه کړي، اودمرکزي لوبغاړي رول می هم خپله سرته رسولی دي. د دي کارونو سرته رسول کله زمامینه اوکله هم د مجبوریت له مخې وه. مجبوریت په دي ماناچې موز د هیواد په سطحه لږ شمیر پښتو سناریولیکونکی لرو، لږ شمیر لیکوال دي ته حاضرشوي چې پښتو سناریولیکی او زموز په لاس یې راکړي. خوبه دي — باب له محترم واحد (نظري) څخه زیاته مننه چې له موز سره یې تل مرسته کړي ده، د هغه په مرسته موز وکړاي — شول پښتو هنري تلویزیونی فلم د — (د لمریه لور) تهیه اوخپورکړو. د (ارمان) په نامه سینمایی پښتو فلم موهم د هغه په مرسته برابر اوخپورکړ. چې د افغانستان د سینما په تاریخ کی یې جاپه دي کارلاس نه ویوړي کړي. د — هغه په مرسته اوهمکاري موز وکړاي شول په نیمګړتیاو بړي تراسه کړو.

— په مشخصه توګه ستاسود هنري کارمحتوي څه ده؟

— داچې زه د خارنې وي افسریم، د کاراوفعالیت زیاتره برخه می د خپلو مشخصو دندو سرته رسول تشکیلوي زما د فلمونو محتوي زیاتره د خارنې وي رسالت، د وطن د دفاع په کارکښې د خارنې وي شجاعت او همدارنګه د فلا اختلاس، رشوت، مخدره مواد واونور و تولنیزو بدمرغیو په له منځه وړ لوکښې د خارنې وي دندي انځوروي. د مجرم هوډ، پښیمانی، عزت، پرانیستی غیږ اوملامت د فلمونو محتوي د خارنې وي رسالت لرونکی دندي تمثیلوي. اوله خلکوسره د مرستې په کارکی د خارنې وي ولسي والی ښکاره.

— له خپل هنري کارڅخه خومره راضي یاست؟

— زما رضایت د لیدونکواوویدونکو رضایت دي، که یې زموز هنري فعالیت خوښ شوي وي، هرځاي اوهر چیرې یې یاد ونه کیږي اوکه یې خوښ شوي نه وي اجراشوي رول په اجراشوي ځاي کی ساکت پاته کیږي زیاتره وخت زموز هنري فعالیت د — اویدونکو، لیدونکو او نندارو کوونکو د خوښۍ سبب ګرځي. مثلاً ۱۳۶۸ — کال د میزان د نهمی د خارنې وي د — ورځی په ویاړ مو د وه تلویزیونی فلمونه خپاره کړل چې د زیاتو لیدونکود توجه وړ وګرځیدل. زیاترو دوستانوزه تشو پوښ کړم. په هغه وخت کی یوهه شوم، چې رول مو په بړي سرته رسولی.

— ځینې منفي رولونه په لیدونکوا و اویدونکوکی ځانګړي عکس العملونه راپاڅ ته کوي، حتی د ځینولو نظر د منفي رول لوبغاړي پیښې منفي انسان پلل کیږي. حال داچې د منفي رول — لوبغاړي په بالکل د تولنې یو منلی شخصیت وي. آیاته هم کله د داسې لیدونکو د کوم عکس العمل سره مخامخ شوي یې، اوکله د ې منفي رول هم سرته رسولی؟

— په ۱۳۵۸ کال کی موز د (ملامت) په نامه تلویزیونی فلم جوړ کړ. په دي فلم کی ما د قمار باز رول سرته رسولی و. د فلم یوه صحنه داسې وه چې ((د ورځی له خواموز قمارروا هه، په قمارکی زمابا یلو— نکی شوم چې بیسې خلاصی شي نوز ه کورته لاړم د شپې له طرفه د خپلی خور ګانه اوزبورات فلاکوم، هغه خرڅوم اوبیایه قمارو هلوبیل کوم. د قمار — جریان کی اخ وډ ب اوجنګ پیښیږي او د جنګ په جریان کی زه ټپی اوروسته مړ م)) کله چې نومورې فلم د تلویزیو ن د برد ي له لارې خپرشو د وه ورځی وروسته د کابل ښار د طره باز خان په خلورلاري کی ولاړ م، له یوه همکا ر سره می چیرته د تلووعده کړي وه. خو

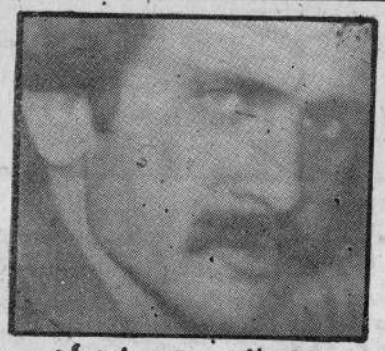

خو د قیقی لانه وي تیري شوي، چې د ښاغلو د مسلکی لیسې نجونی رخصت شوي، اوکله چې زماله مخې تیریږي، زه یې ویژند لم نوبنه بد و رد والفاظو اوکلماتویې زه وینکنه علم ((... وشرمیږه چې د خپلی خورزبورات فلاکوي ... بی شرمه)). د ي خبرویه ماکومه بنده افیزه ونه کړه، خوښی می احساسوله د امحکه زه یوه شوم چې په فلم کی می راسپارل شوي رول بریالی سرته رسولی واوبه لیدونکواوویدونکوپی ډیره — اغیزه کړي وه.

— کله چې خپل هنري رول سرته رسوې، ځان څنګه احساسوې؟

— د رول د سرته رسولوبه وخت کی د ډیره په رول کی ډوب یم چې ځان د راڅخه هیرشی، په هغه وخت کی زه دا فکر نه کوم چې زه رحمت الله خوستی یم، بلکی ځان راته هغه څوک ښکاري چې له یوې واقعی پیښی سره مخامخ وي.

— د کوم استاد ترنظرلاندې د خپل هنري فعالیت سرته رسوې؟

— خاص استاد نه لرم، خوله ۱۳۵۸ کال رابه د پخواد واحد نظري ټر لارښوونی لاندې هنري فعالیتونه پرڅ بیایم اوواحد نظري د خپل هنر اوهنري کار استاد بولم.

— له هیواد څخه بهرته موهنري سفرکړي؟

— بهرنیو هیواد وته می هنري سفر نه دي کړي، خارج ته د هنرمند الو د استولواوله بهرنیوهنرمند الوسره د تجربو د تبادلی امکانات شته. خوزه لاپه دي نه یم بریالی شوي، چې بهر ته سفرونکړم.

په آخره کی کښه راته روایی چې — ستاسو اصلی وظیفوي مصروفیت څه دي نوله دي سره به مرکه ختمه کړو.

— زه د کورنیو چارو وزارت افسریم، او د راډیو په برخی خپرونوکی د ندې لرم اوچی مرکه مویه خپرياي ته ورسیده د نوستاسوهم په مخه ښه.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از دور و از نزدیک

پیش از پاسخگویی به نامه های خوب دوستان و دوستداران مجله "نزدیک بین" و "رازداریاشی" و تمام کارکنان و همکاران قلمی مجله محبوب تان سال نو را ، برای دوستداران مجله تبریک میگویند و از بارگاه ایزد لایزال ، نخست صلح و آرامی برای مردم وطن جنگ زده ، ما سعادت و خوشبختی و فضای خوش خانواده ، گی برای هریک از خوانندگان و علاقه مندان مجله آرزو میبرند و آرزو میکنند که توانایی بیشتر در تهیه مطالب خواندنی و سودمند داشته باشند . راز داریاشی میخواهد که پس از این فکاهیات خنده دار و بامزه ، انتخاب مطالب قابل فشر و مطالب ترجمه شده که از نشریه ها و کتاب های تازه خارجی را که میفرستید ، با نظر داشت جالب بودن آن ها در صفحه آزاد به نام خود شما نشر و چاپ شود . . .

بلی ، بلی دوستان ، مطالب خوب و جالب بفرستید و نزدیک بین و راز داریاشی همرایتان استند حال به تمنای رسیدن و آمدن نامه هایی خوب شما میپردازیم به پاسخگویی نامه های همکاران و دوستداران این بخش :

* محترم محمد نبی خوکیوال افسر میدان شهر :

"نزدیک بین" و "راز داریاشی" آغاز همکاری تانرا با مجله به فال نیک گرفتند ، فکاهی تان کمتر بامزه بود ، به آرزوی رسیدن نامه های جالب و خوب شما ، افسر باشید .

* محترم حکیمه توخی فارغ لیسه عایشه درانی :

"نزدیک بین" چنان تحت تاثیر خط مقبول تان قرار گرفت که نزدیک بود از شدت شوق ، ضعف کند اما خوشبختانه "راز داریاشی" به دادش رسید و با گفتن فکاهی تان ، کمی حالش را به جا آورد ، کارتون ارسالی تان زیباست آن را به بوجی طنز انداختیم منتظر باشید .

* محترم محمد داوود عالمی صنف سیزده هم وترنری تخنیکم زراعتی کابل :

نامه تان رسید ، "راز داریاشی" کارتون های ارسالی تانرا به مسئول صفحه کارتون سپرد درین جا توجه نمایید به فکاهی بامزه تان :

گدایی در خانه یی رابه صدا در آورد ، صاحبخانه پرسید :

چی میخواهی ؟

یک تکه کیک به من بده ! عجب همه گداها پول و نان خشک میخواهند تو چی طور کیک میخواهی ؟

آخر ، به خاطر یکه امروز ، روز تولد من است .

* محترم سید احسان ، شاگرد مکتب سهیل ادی !

داستان های انتخابی تان "راز داریاشی" را یک ساعت و چهل و پنج دقیقه مصروف کرده بود بعد از خواندن در حالی که خواب در چشمانش سنگینی میکرد ، به "نزدیک بین" گفت :

برایش بنویس که به خاطر خدا این قدر زحمت را به خود راه ندهند این افسانه ها وقصه ها را ما هم در کتابخانه خود داریم و خوب است که شما هنوز دانش آموز مدرسه استید و این قدر وقت مطالعه ، برایت تا نمندی بیشتر در عرصه مطالعه و نوشتن مطالب تازه برای مجله تان از خدا آرزو میکنم ."

"نزدیک بین" حرف های دل "راز داریاشی" را نوشت ، آرزومندیم دوست ما بپذیرند . احساسمند باشید .

* محترم محمد آصف مراد از متوسطه نمبر چارده قلعه نجارهای خیرخانه مینه !

طرح جدول تان رسید ، رازداریاشی آن را به مسوول صفحه سپرد با مراد باشید .

* محترم فوزیه ناصری از عقب مسجد عیدگاه کابل :

"نزدیک بین" پرسش ها یتان را به مسوول بخش حال که پرسیدید پس بخوانید" غوث زلمی سپرد .

* محترم ماربنا الهام و رقیه همدرد صدیقی از ولایت بدخشان !

"راز داریاشی" همکاری تانرا با مجله ، خوش آمدید میگوید ، دقت کنید که شعر های موزون و رسایی بفرستید .

* عبدالسلام "رحمانی" محصل سال اول طب کابل !

"نزدیک بین از هستی ساز عالم عافیت و تندرستی وجودت را میخواهد مطلب جالب تان در مورد "دختران به دریا میروند" به دل راز داریاشی چنگ زد ، پیروز باشید .

* محترم فهد ـ از لیسه ملالی !

مخفف نام تان که به لسان خارجی نوشته بودید راز داریاشی را بحیرت انداخت که چرا ؟

آیا نام مکملی نداشتید ؟ نزدیک بین از موقع چرت زدن راز داریاشی استفاده کرده نامه تانرا به مسوول صفحه "حال که پرسیدید پس بخوانید" سپرد نامدار باشید .

* محترم ناهید فروزان "نوری" ـ از خیرخانه مینه !

طرح جدول تان به دفتر مجله رسید تشکر .

* محترم غلام حضرت سرباز فرقه دهم پیاده جمبل السراج !

مطلب ارسالی تان درباره "تشویش" به دل نزدیک بین چنگ زد ، توجه کنید به قسمتی از مطلب تان :

تشویش و نگرانی بلای بزرگ جان آدمیست ، وقتی ما از اندک ناراحتی که برای ما پیش آمده خود را به خاطر آن ناراحتی کوچک مقصر میدانیم ، بیماریهای گوناگون دامنگیر ما میشوند مثلا از تشویش و غصه ـ بیهوده زخم معده ، اختلات عصبی مختل نمودن دوران خون بدن وکم اشتهایی ، سرانجام یک نقص کوچک نواقص را به وجود می آورد و بسا دیر متوجه میشویم که چی مفت و را یگان سلامتی خود را از دست داده ایم .

* محترم میرویس فقیرزاده از قلعه نجارهای خیرخانه مینه !

نزدیک بین آغاز همکاری تانرا ـ خوش آمدید میگوید و طنز ارسالی تانرا به بوجی خنده انداخت . ـ فقیرزاده باشید .

* محترم محمد نصیر نایب خیل ـ فارغ لیسه حبیبیه !

نامه تان رسید ، از همکاری تان سپاسگذاریم ، فکاهی تان مزه نداشت .

* محترم عبدالحمید محصل سال چارم انستیتوت پولی تخنیک کابل :

خوش آمدید "راز داریاشی" مطلب تانرا به طاهر ایوبی سپرد و ـ گوشزد کرد که حتماً در صورت جالب بودن آن را چاپ نماید . محصل ـ باشید .

* محترم ملیحه پاکزاد دانش آموز صنف نهم لیسه تهیه مسکن !

نامه تان رسید ، از شما تشکر .

* محترم حمیده قادری و عالمظریف فارغ التحصیلان لیسه مریم !

شهر پنی اولین معاش تان چنان طرف علاقه "نزدیک بین" و "راز داریاشی" قرار گرفت که دوساعت تمام هر دو به خاطر گرفتنش دعوا کردند ، سرانجام تصمیم گرفتند آن را به سر مغز هیئت "پاسخ نامه ها" بگذارند و هر دو از تماشایش لذت ببرند و این هم "خیال زندگی تان" :

بادیده گان فروبسته لب بر جام زنده گی نهاده ایم و اشک سوزان بر کناره زرین ان فرو میریزیم اما ـ روزی فراخواهد رسید که چنگال مرگ حجاب بر چهره ما بدود و آنچه را که در زنده گی مورد نیاز ما بود ، از ما باز میستاند ، آن وقت در مقابلم که ساغر زنده گی ، از ازل تهی بوده و ما از روز نخست ، جز باده خیال از این ساغر ننوشیده ایم "

* محترم محمد نسیم صادقی !

ماهم آرزو میبریم تا مجله خانواده گی شما به بهترین کاغذ نشر شود ، اما افسوس که مطبعه دولتی به کمبودی کاغذ سفید اصل دچار است و هنوز از راه تجارتی کابل ـ خبرتان کاغذ نرسیده در صورت رسیدن کاغذ مجله با کاغذ سفید به چاپ خواهد رسید دعا گو باشید .

* محترم مریم عبیدی فارغ لیسه رابعه بلخی !

شعر انتخابی تان از شاعر خوب کشور "محمد ناصر نصیب" به دل "نزدیک بین" شور آفرید ، توجه نماید به دو بیت آن :

آمد بهار و باز چمن رنگ و بو گرفت
عیش و نشاط خاص جهان را فرو گرفت

* محترم هارون صدیقی محصل صنف یازدهم تخنیکم مالی واقتصادی :

نامه تان رسید ، تشکر از شما . ـ توجه کنید به نکته های ارسالی تان :

به توانایی خویش ایمان داشته باشید نمی از کاموبیست ."

"به مثل درخت بید ، خم نشوید و نه مثل چوب بلوت مقاومت نکنید"

(c) ketabton.com: The Digital Library

از مطالب ارسالی دوستان

جواب خوب

پسرجوانی به یکی از ملی بس‌های شهر سوارشد نگران موترآمد وگفت شما کرایه‌تان رابدهید . پسرگفت من محصل استم پول ندارم هروقت که مامور شدم کرایه میدهم نگران گفت آن وقت که مردم رابپوست کردی بازکرایه میدهید پسرجوان گفت قربان ازدست گران فروشان به مردم پوست مانده که من پوست کنم .

ارسالی محمد ناصر امیدی
از مزار شریف

دوبیتی ها

توای آرد درمعازه خانه کردی
هزاران هم جومند پوانه کردی
زیرکردم طواف هرمغازه
توپت گشتی وآن بتخانه کردی

.....

بیا برقا که بی توجان ندارم
دلی شاد ولب خندان ندارم
نه گیراست نی چراغ ونی اریکین
ترابهتر شبی درمان ندارم

ارسالی نظیفه محبوبی

دست

- دست های خیلی کوچک اگر از مرد باشد دلیل معشوق بودن ایده ها وداشتن غرایز طالمانه حیوانی است .
- دست کوچک ولی نه خیلی کوچک دلیل ظرافت فکراست .
- دست های متوسط بزرگ نشانه داشتن عقل سالم است .
- دست بزرگ نشانه علاقه داشتن به جزئیات است واگرخیلی بزرگ باشد ، این علاقه به جزئیات بیحد وسواس میرسد .

انتخاب از هیلی حکیمی

چند جیزه

آنچه که بر قضا وقدر رفایق آید صبر است .
آنچه که آدمی راصیقل میدهد کار است .
آنچه که کهنه اش بهتراست دوست است .
آنچه که پیش از مرگ آدمی رامیکشد نا امیدی است .

انتخاب از (رویا)

نوع شعر

معلم : کدام شاعر بوده وزن شعری را مراعات نمیکرد .
شاگرد : اسمش یادم نیست ولی همینقدر میدانم که قبل از اختراع تراند شعرمیگفته است .

ارسالی لیلا فرحت

شگوفه سپید سیب

شگوفه سپید سیب
تا زبانه تابه دست بادبید
وبخت
آه :
تاز نمن چه زود
رنجه می شود

ارسالی : ترانه

عجز

من بیچاره بسمل در شب تار
چه گویم چون به دام دل فتادم
زدردم هیچکس آگه نگردید
به کنجی بیخود و بیدل فتادم

سروده ازلیلا نسلک پنجشیری

خنده

مرتاضا نخندیدن
نزدیک تراز صبح بهار
به دل انگیزی گل
بسه دل انگیزی عطر
من به محراب نگاه تو خدا را دیدم
که به صد لطف و صفا
آیه مهر و وفا ساخته بود
من به چشمان تو دیدم که خدا
دل به آن جنس که خود ساخته بود
باخته بهتر بود

انتخاب از هدیش سروش

سرنا

یک شانه صبورکه در معبد نی نهد
بی اختیار این سر حسرتکشیده را
یک دست بی ریا
تا طفل گیسوان مرا مادری کند .
یک خیل هم پرستوی آرام یک صدا
در گوش من ، به عاطفه ، تا قصه سر دهد
تا در پناه شان
جاری کم سرا سر دریای درد خویش

مریم محمود

جوانترین

باغبان

آن بوسه و اشک ما نادیده رفت
ناله و زاری ما نشنیده رفت
گرچه باشیدم سرشک از دیده رفت
گریه ام رادید و خندیده رفت
سالها بودم گدای روی دوست
بار هجرانش بما بخشیده رفت
طاقتم از جور دوران طاق گشت
صبروطاقت از دل شوریده رفت
هرکه عاشق گشت بافهم شد قرین
ازگلستان خارغم را چیده رفت
چون وفا درکوی خوبان ذره نیست
مخلص از درد جفا نالیده رفت

محمد محفوظ مخلص

داود پنکو سکس

داوینکو به خیوکی می دردونه یادوم
داخیل خیوی گرگانوی سیلابونه یادوم
بحال می هسی خاندی زمانه او که تغییر
چی زه می برهان ملی ستونه یادوم
بهلتونه ستاله لاسه جهان گردواره تورتم شو
به تردد خیوکی هسی مثالونه یادوم
داوینکو سندره : زه ستا مستو خیوتسه
دغم دیاسه غم کی طوفانونه یادوم

فدیه سیا

غزل

زیبا دانوس نوه در فیل وند دی
ستا د بیلتون قسم د هوډ وند دی
نیمچه ته له مانه محجل وند دی
مرمی آموخته به خم پخونی وند دی
نقاد دغسه حاکمان دا اوسید وند دی
لاردغسه زمانو رفیانس وند دی
د اهای زما او ستا د وند دی
لوبی می چی به وینو ګل د زیدو وند دی

زلیخ الله زه سوانسو

(c) ketabton.com: The Digital Library

تهیه و ترتیب از ستوری مهدی

دل موش درسینهٔ پلنگ

پری زیبایی از جنگل می گذشت زیر درختی موش کوچکی را دید که سرش را از سوراخ بیرون آورده است و با نگرانی به این طرف و آن طرف نگاه میکند. موش میترسید که از سوراخ بیرون بیاید. پری زیبا به موش گفت: دوست کوچکم، از چه میترسی؟"

موش کوچک گفت: "امروز صبح از جنگل میگذشتم، پشک بزرگی را دیدم. پشک نگاهش به من افتاد نمی دانی چه نگاهی داشت! نگاهش دلم را لرزاند. هنوز هم نمیتوانم آن نگاه وحشتناک را فراموش کنم..."

پری زیبا خندید و گفت:

"از سوراخ بیرون بیا و چشمهایت را ببند. من کاری میکنم که دیگر از پشک نترسی." موش کوچک از سوراخ بیرون آمد و چشمهایش را بست وقتی آنها را باز کرد، دید که به

صورت پشکی بزرگ و زیبا درآمده است.

چند روزی گذشت. روزی باز پری زیبا موش کوچک را، که به صورت پشک درآمده بود دید که در سوراخی پنهان شده است و می ترسید. پری زیبا از او پرسید:

"دوست کوچکم، حالا دیگر از چی میترسی؟" موش کوچک که حالا پشک شده بود، در آن روز باز هم پشکی را در جنگل دیده بود و فراموش کرده بود که خودش هم پشک است ترسیده بود در سوراخ بزرگی پنهان شده بود. ولی خجالت میکشید که به پری بگوید که باز هم از پشک ترسیده است. گفت:

"امروز صبح از جنگل میگذشتم، سگ بزرگی را دیدم. سگ نگاهش به من افتاد. نمی دانی چه نگاهی داشت. نگاهش دلم را لرزاند. هنوز هم نمی توانم آن نگاه وحشتناک را فراموش کنم."

پری زیبا خندید و گفت:

"از سوراخ بیرون بیا و چشمهایت را ببند. من کاری میکنم که دیگر از سگ نترسی." موش کوچک که حالا پشک شده بود از سوراخ بیرون آمد و چشمهایش را بست. وقتی آنها را باز کردند، دید که به صورت سگی بزرگ و زیبا درآمده است.

باز چند روزی گذشت. روزی پری

زیبا موش کوچک را که به صورت سگی درآمده بود دید. دید که باز هم در سوراخی پنهان شده است و می ترسید. پری زیبا از او پرسید:

"دوست کوچکم، حالا دیگر از چی می ترسی؟"

موش کوچک که حالا سگ شده بود دران روز باز هم پشکی را دیده بود و فراموش کرده بود که خودش سگ است و پشک باید از او بترسد. از

(c) ketabton.com: The Digital Library

کودکان

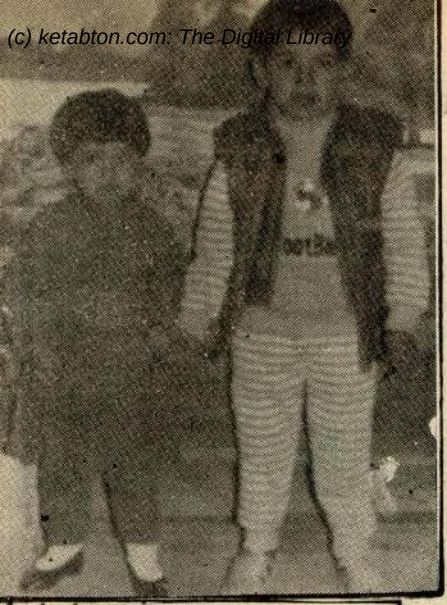

فرشید جان وخواهرش سحرجان طوریکه در عکس دیده میشوند باهم زیاد صمیمی اند . فرشید پسر زیاد متحرک متجسس هوشیارود لسوز بوده که علاقمندي زیادي به ورزش فتبال وشنیدن قصه داشته از لا به لاي قصه ها همیش سوالهاي زیاد مطرح مینماید وي یکی از روزها به نانوایی رفته وزمانی به خانه برگشت اشک در چشمانش می چرخید مادرش پرسید چرا . او درحالیکه گلویش از فرط گریه بند میشد گفت یك بابه پیر درنانوایی امده گفت اولاد هاي من چیزي بخوردن ندارند کمی نان بدهید . نانوابرایش گفت نان پخته نیست . مادرش گفت: توچرا به وي نان ندادي گفت: از ما هم پخته نشده بود .

سحرجان که ازفرشید دوسال کوچکتر است احترام وعلاقمندي خاص به برادرخود داشته وگذشت زیادي درمقابل برخورد هاي روزمره اش از خود نشان میدهد .

نابینایی که ...

بقیه از صفحه (۹۷)

گردیده و پدر کلانم به خاکستر تبدیل شده بود .

محافل علمی ، به ویژه روان شناسان از مدتها پیش خارق العاده گی وانگا را تحت مطالعه قرار داده اند در مورد این زن نابینا ، کتابی در امریکا به چاپ رسیده است ، هم چنان در بلغاریا و شوروی فلم مستندی در مورد وی تهیه نموده اند

وانگا اکنون عضو اکادمی علوم اجتماعی بلغاریاست .

پشك ترسیده بود و در سوراخ بزرگ تری پنهان شده بود ولی خجالت میکشید که به پری بگوید که باز هم از پشك ترسیده است . گفت :

" امروز صبح وقتی از جنگل می گذشتم . پلنگ بزرگی را دیدم . پلنگ نگاهش به من افتاد . نمی دانی چه نگاهی داشت ! نگاهش دلم را لرزاند . هنوز نمی توانم آن نگاه وحشتناك را فراموش کنم ! "

پری زیبا گفت : از سوراخ بیرون بیا وچشمهایت را ببند . من کاری میکنم که دیگر از پلنگ نترسی " موش کوچك که حالا سگه شده بود از سوراخ بیرون آمد چشمهایش را بست . وقتی آنها را باز کرد دید که به صورت پلنگی در آمده است . پلنگی بزرگ و زیبا . باز چند روزی گذشت . روزی پری زیبا موش کوچك را که به صورت پلنگ در آمده بود دید که می دود و فرار میکند . معلوم بود که از چیزی ترسیده است . پری زیبا جلو او

رفت و گفت :

" دوست من ، از چه می ترسی ؟ تو دیگر قویترین حیوان جنگل هستی نباید از چیزی بترسی . "

موش کوچك که حالا پلنگ شده بود در آن روز باز هم پشکی را در جنگل دیده بود . فراموش کرده بود که خودش پلنگ است و پشك باید از

او بترسد . از پشك ترسیده بود و فرار کرده بود وقتی که پری زیبا جلو او را گرفت ، غافلگیر شد . نتوانست دروغ تازه ای بسازد . همان طور که سعی می کرد که فرار کند ، گفت :

چه میگویی ؟ من کسی قویترین حیوان جنگل هستم ؟

مگر تو پشك را ندیده ای ؟

مگر نگاهش را ندیده ای ؟ چه نگاه وحشتناکی دارد ! "

پری زیبا تازه فهمید که موش کوچك در تمام این مدت از پشك می ترسید ، نه از سگ و پلنگ . خنده ای کرد و گفت :

" من اشتباه می کردم . من می توانم تو را به صورت پشك وسگ و پلنگ در آورم . ولی تو چه پشك باشی وچه سگ و چه پلنگ همیشه همان موش ترسو خواهی ماند . می دانی چرا ؟ برای اینکه در سینه ات دل موش داری حتی یك پلنگ نیرومند هم ، وقتی که دل موش در سینه داشته باشد ، موش ترسو است پس بهتر است که باز هم به صورت موش در آیی چشمهایت را ببند . "

پلنگ چشمهایش را بست وقتی که آنها را باز کرد ، دید که باز به صورت موش در آمده است ، موشی کوچك و ترسو .

(c) ketabton.com: The Digital Library

زمین ما

تهیه کننده : حسین نهر

تداوم حیات در روی زمین

مطابق کاوش‌های تازه ـ تداوم حیات سه هزار میلیون سال پس از آن که در کره زمین به وجود آمده یا ایجاد زنده جانهای نوپیدا حفظ شده است.

شماری از دانشمندان هندی و سریلانکا به این عقیده اند شرایطی که سه هزار میلیون سال پیش هنگامیکه نخستین مالیکولهای حیات از مواد کیمیایی غیرحیه به وجود آمده امروز نیز در مجاورت منفذ های آتشفشانی در زیر اوقیانوس آرام به چشم میخورد.

دانشمندان یاد شده تلاش دارند مواد جمع شده ازین منفذ ها را تجزیه و تحلیل نمایند و در صورتیکه در یابند نشانه های حیات در آن جا وجود دارد این نظر تقویت میشود که زندگی در سایر نقاط کاینات امر لا بدیست.

از نظر این دانشمندان که بیشتر بر فرضیه زندگی در فضای خارجی تحقیق میکنند تجزیه به میتورایت ها و سطح سیارات موجودیت مالیکول ها راکه با پروسه حیات رابطه نزدیک دارد آشکار میسازد.

مبارزه بادود

ملل متحده شهر مکسیکو را پس از آتش گرفتن جنگل اباژون دومین شهر دود آلود و غیر صحی خوانده است. آلوده گی شهر به پیمانه ایست که مکاتب شهر برای یک ماه مسدود ماند. اکنون مقامات شهر اقدامات جدی را روی دست گرفته اند تا با این معضله پایان دهند مثلا استفاده از نفت شفاف تر و موتر های تصفیه کن هوا ... اما اقدام خیلی ها بحث انگیز برنامه امتحا نیست که طبق آن از شهریان مکسیکو خواسته شده در هفته یک روز از موتر شان استفاده نکنند.

په تیاره کی الوتنه

ځینی حیوانات کولای شی چې په شپه اوتیاره ځای کې وخوړل اوالوتنه وکړي. خود ځان لپاره خواړه ومومي. هو. پوله دغو حیواناتو څخه اسمان څکی (خفاش) دي چې کولای شی د خپل غږ په انعکاس سره د ځان لپاره خواړه ومومي او والوزي. هغه لوړ غږ ترخولی راوباسی او د خپل غږ انعکاس ته د پرتنږدي جسم په وړاندې پانتظار باسی. هغه د غږ انعکاس د خپل مغزیه پوي ځانګړي برخې سره مومي چې د غږ اخستلو دفعه میتود اوچال چلند یې راداره ورته دي.

اسمان څکی (خفاش) خپل په انعکاس سره کولای شی چې د شی خیره اوواتن په تیاره کی کشف کړي. که چیرې جسم حشره وي. د هغه په لور الوزي. که چیرې ونه اونورشیان وي پرشاوخوا یې راتاوېږي اوځانته خواړه پیدا کوي. هغه اوزده غوږ ونه هم لري چې کولای شی د شیانو غږ اوحرکت پرهغو باندې واوري.

خطر لاپسې زیات

خطر د کودکان و زنان

بیماری "ایدس" خطر جدی را متوجه کودکان و زنان در بسیاری کشور ها ساخته است. اطلاعاتیکه از سوی یونیسف و یا زمان صحی جهان به نشر رسیده است هوشدار میدهد که این بیماری در سال های

(c) ketabton.com: The Digital Library

لوړ کښت

خوږه څښتن دریای اروپا

خوږه څښتن دریای اروپا ۸۴ متر طول دارد . این دریا از یك منبع بزرگ كه از كوه های شرق ساحل اتلانتیك سرچشمه گرفته درجزیره "كاردا" ایتالیا تشكیل شده است .

این دریا با وجود كوچك بودن خود چندین اسباب را در مسیر راه خود به گردش اورده و از سال ۱۹۱۰ به این طرف توربین استیشن برقی را كه انرژی برق برای خانه های دور و پیش تولید میكند . به گردش می اورد . در هرثانیه

این دریای كوچك ۱۴ متر مكعب اب در زمستان و در تابستان ۶۰ مترمكعب اب اندارد و در بالای خود چندین پل دارد .

چترچتری

قرار معلوم ، چتری اولین بار درچین اختراع شد . البته برای جلوگیری از پرتو افتاب نه برای رفع ریزش باران . برای اولین بار چتری در انگلستان در سال ۱۷۵۰ رواج پیدا كرد . یعنی درزمانیكه "جونس" درهوای بارانی در لندن باچتری به كوچه برامد و مردم را متوجه خود ساخت . این عمل وی از خود ، طرفداران و دشمنان داشت و از جمله دشمنان این كاروی گادی رانهای لندن بودند كه میگفتند : لندنی ها از بی به بعد درگادی های سربپوشیده ، نه پل درزیر چتری خود را پنهان خواهند كرد .

نسخه های خطی طبی قرن دهم

در آرشیفی به نام ماتی ناران كه در مركز ارمنستان شوروی هروان موقعیت دارد ، بیشتر از ۱۵۰۰ نسخه خطی آثار طبی موجود است كه اكثر آن ها متعلق به اغاز قرن دهم میلادی میباشند و در مورد اناتومی ، فیزیولوژی و پتالوژی نوشته شده اند .

درین اواخر دانشمندان ارمنستان شوروی به مطالعه این آثار پرداخته اند ، از آن چنین استنباط گردیده است كه در آن زمانه ها یعنی در حوالی آغاز قرن دهم میلادی از گیاهان طبی تا اندازه زیاد درتداوی بیماری استفاده میشد . ان ها از مواد زرقی كه از عصاره افسنطین گزنه (hattie) و (gromwell) تهیه میكردید ، در برطرف نمودن سنگ های گرده استفاده مینموده اند و همچنان آنان تومور هایی رابه وسیله (Leopazdgroundel) تداوی مینموده اند .

د الوتونکو پاچا

لوی طلایی گوریت په الوتونکو کی هغه مقام لري لکه زمري پسی چی دځنګل په حیواناتو کی لوی . طلایی ګوریت ((د الوتونکو پاچا)) په نامه یاد یږي . دغه ګوریت له خپلو اوخاشو څخه د اسمان څخه فرونویه سرونوکی محاله جوړوي . هغه خپل خواږه د ښکار یه تړځ کی برابروي . د ګوریت بیاوړي وزرونه هغه ته د لوړي او اوږدي الوتنې توان ورښي . دغه ښکاري الوتونکی په شمالی امریکا ، اروپا او اسیا کی موندل کیږي . خونسل یی د تړځ په وړځ په لږ یا ډیر ودي .

۱۹۹۰ به مقیاس گسترده تری گسترش خواهد یافت .

طبق این معلومات ، دست كم یك و نیم ملیون زن در سراسر جهان مبتلا به ویروس ایدس شده اند وبین ۲۵ تا ۴۰ در صد اطفال ، حامل این بیماری خواهند بود . این كودكان در سنین پایانتر از پنج سال خواهند مرد .

در حدود ۲۰۰۰ طفل در ایالات متحده امریكا حامل این بیماری تشخیص شده اند چنین فكر میشود كه ۱۰۰۰۰ ـ ۲۰۰۰۰ طفل دیگر تا سال ۱۹۹۱ مبتلا به ایدس شوند . ایدس در بین كودكان كشورهای حوزه كارابین امریكای لاتین و آسیا انتشار یافته است . علاوتاً این بیماری زنان و كودكان كشور های امریكایی را در جنوب صحرا به معرض تهدید قرار داده است .

طبق محاسبه سازمان صحی جهان ، كم از كم یك ملیون زن افریقایی از ویروس این بیماری آسیب دیده اند . مطالعاتیكه در شهر های چندین كشور افریقایی به عمل آمده نشان میدهد كه ۲۵ درصد آن ها حامل این مرض است . چندان امیدی وجود ندارد كه واكسین مؤثر علیه ایدس تا ختم قرن حاضر انكشاف داده شود . با آن هم كارشناسان بین المللی به این باور ند كه احتمالاً از افزایش خیلی سریع این بیماری جلوگیری خواهد شد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

شرح جدول نوروزی

الف ه افقی :

۱ــ ماهرو ــ اسمی برای دختر خا ــ تنها ۰ ۲ــ یکی از اجزای هفت میوه‌ٔ نو روزی ــ سفره‌ٔ ویژه نو روزی ۳ــ با یار مال که نشیند پته اش بلند تر از آبی شود ــ یکی از سیبی ها ــ آواز خد بتکار ۴ــ اسب رستم ــ از میله ها باستانی و باشکوه سال تو در بلــــغ بر شمردن خوبیها ۵ ــ عدد انگلیسی ناسازگاری و مخالفت ــ خار درخت از آنسو آب رسیده باشد ۶ــ درروی باعث زیبایی و حالت باشد ــ موی اسب ۷ ــ آرامش ما نیست از شو لو خو ف اسم الله باشد ــ خیس پس ندهـــد تکرار کنید تا معشوقه یی مشهور شود ۸ گلیست زیبا ــ اثر یست از خیام در باره‌ٔ نو روز ــ از میان رفتن ۹ــ پاکی توهی مارخطرناک ــ مکان باشد ــ از کمبود بیها بگیرند ۱۰۵ــ یکی از خواننده گان ژوزه ج ایتالیایی ــ بحساب سال ترکی امسال سالش است ۱۱ــ فیلم هندی با شرکت امیتابچن و ــ بروی بابی ــ نیروی نیکی و راســتی در او ست ۰

ب ه عمودی :

۱ــ یکی از ماههای فصل بهار ۲ــ با مشت که نشیند نشانه‌ٔ جنگ باشـــد از دختران خوشتر باشد ۳ــ یکی از سبز یهای عید (معکوس) فیلمی بسا شرکت امیتابچن و شوشی کشـور ۴ــ عدد پشتو (معکوس) ــ خـــدا نکند که ننگش بر دامن کسی نشینـــد وسیله‌ٔ معکوس ۵ ــ تکرار حرفیـــست از عشاق مشهور ــ ورقه‌ٔ کاغذ نرو ش ۶ــ از میوه های شیرین ــ از ــ آنسو حیوان بار بر ۷ ــ اسم کوچک هنر پیشه فیلم مستر ایند یا ــ روشنی معکوس ۸ ــ کورکه باشد گفتو گـــش مشکل است ــ از حروف الفبا ۹ ۰

۱۰ــ قسمتی از ساختمان ــ مردار و کثیف ۱۱ــ عده‌ٔ اهالی یک هزار و یکصد و یازده ۱۲ــ از آلات موسیقی محفل ــ سرور و خوشی دوستان با مردم ۱۳ــ تصدیق انگلیسی ــ گنـــج و ثروت ــ ضمیر اشاره ۱۴ــ هر ــ چه کهنه نرو تر رود ــ نارس ــ از خویشاوندان ۱۵ــ زمانی شاعر یـــه خالش شهری را بخشیده بود ! ــ میوه پخته در شکر ۱۶ــ کشـــور فراخنه ــ سنگ قبر ۱۷ــ از خورد نیهای مخصوص نو روز که از میوه هـــا آماده میسازند ۰

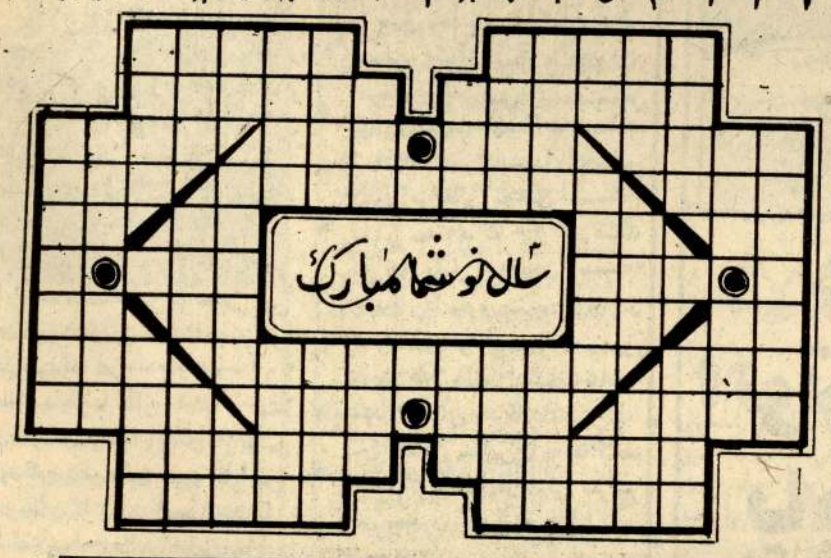

خوب دقت کنید و هدف کارتونیست را در این کارتون بیان نمائید ۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

ورزش ها

جدول برای متعلمین مکاتب

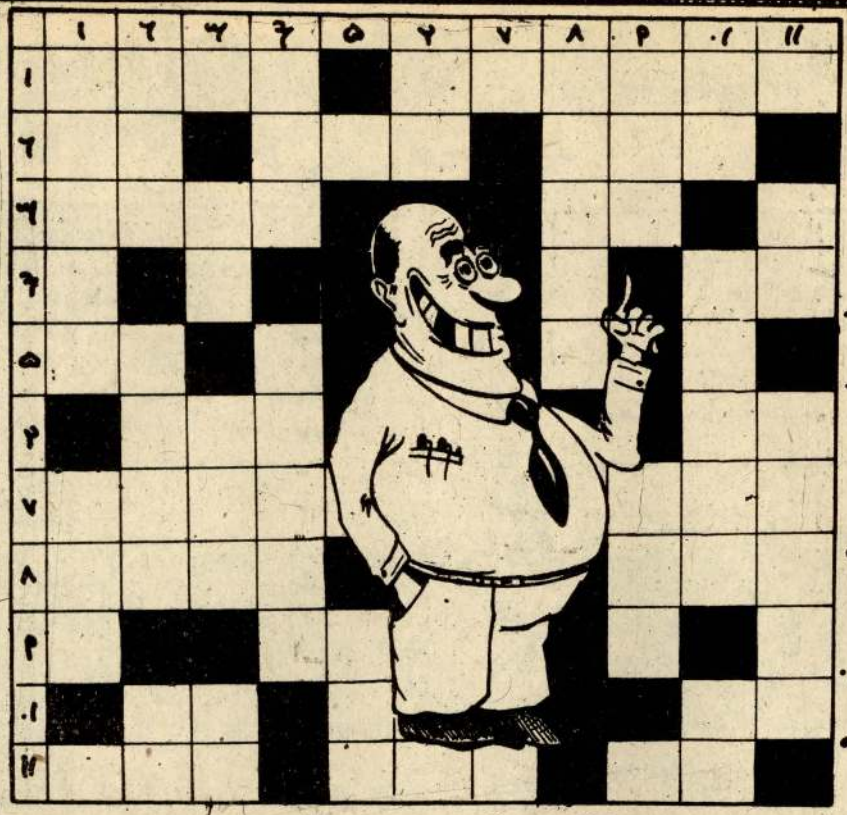

افقی:

۱ـ براي حل جدول به آن نیازدارید. قطع قطع.
۲ـ پاي نیست ـ معشوق رامبن ـ شتر پښتو.
۳ـ حسود ـ تخلص مخترع تیلفون.
۴ـ هنر
۵ـ محبت
۶ـ معکوس آن یکی ازواحد هاي طول است ـ یك انگلیسی.
۷ـ وسیله براي قطع کردن ـ نقره.
۸ـ ایستاده پښتو ـ تاریك.
۹ـ اوّل نام کتاب معروف شولوخوف.
۱۰ـ دختر روز ـ مایع.
۱۱ـ امسال سال آنست ـ کوچه عبورگاه خون.

عمودي:

۱ـ وسیله براي عبادت ـ نقل مکان.
۲ـ نیك بخت ـ اولین مؤذن در اسلام ـ ازجمله فلزات.
۳ـ پهلوان ـ معکوس آن بلی است ـ معکوس آن ازدوستان صمیمی گوشت واستخوان است.
۴ـ نقش انگلیسی ـ لقب دو دوست درد مند.
۵ـ معکوس آن معدن است.
۶ـ معکوس آن زهر است.
۷ـ
۸ـ یکی از پسرهاي حضرت آدم.
۹ـ آخرنیست ـ نشنه.
۱۰ـ طشت بی پاي ـ یکی از روز ـ شناسان معروف دنیا ـ حیوان باوفا.
۱۱ـ پري نیست ـ کسی که درزمان قبل از تولد موسی (ع) اطفال را به قتل میرساند.

شما بگویید

"گرد آورنده داؤد سماوش"

پرسش نخست:

رنگمالی در منزل دوم یك تعمیر مصروف رنگمالی بود ه قضا را خواژه شکست و بالای کارمند افتاد که در راه رو سرك به طرف دفترش میرفت کارمند از اثر اصابت وزن رنگمال و خواژه ه شدیداً جراحت برداشته در اثر آن مرد ه اقارب کارمند به محکمه شکایت کردند و قاضی هم با حفظ همه دلایلی که به خاطر براءت رنگمال میتواند وجود داشته باشد ه قبول کرد که حادثه عمدی صورت گرفته و رنگمال باید قصاص شود.

شما بگویید که رنگمال چی دلیلی ارایه نماید تا قاضی و اقارب مقتول قانع شوند و از قصاص او منصرف گردند...

پرسش دوم:

طفل یك کارمند پایین رتبه دولت شدیداً مریض بود ه طفلك رابه داکتر برد و داکتر نسخه گران قیمتی برایش نوشته ه هدایت داد که به طور عاجل ادویه راخریداری نماید در غیر آن طفلك تلف میشود.

کارمند پول نداشت و ناچار به دروازه یك ثروتمند شهر مراجعه نموده ه ثروتمند گفت:

من تا فردا برایت پول قرض میدهم ولی به شرط آن که تو سندی برایم بنویسی که اگر قرضم را فردا مسترد نکردی ه یك کیلو گوشت وجودت را به عوض آن بریده برایم بدهی...

موعد موعود رسید و مامور پول نداشت ه ثروتمند سند رابه محکمه ارایه کرد و قاضی بلا استماع بدون گوش نمودن دلایل کارمند حکم کرد یك کیلو گوشت وجودش را به ثروتمند بریده بدهند.

شما بگویید که کارمند چی دلیل قانع کننده در زمینه عملی شدن هدایت قاضی و رد سند میتواند ارایه کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

برای شما فال گرفته ایم

متولد بین ماه حمل :

مثل یک درخت امید در شما شگوفه دارد . سعی نکنید با نا آرامی اعصاب برنامه های خود کار وزنده گی تانرا برهم بزنید . کودکان تان رابک برخورد ناراحت کننده در تمام زنده گی از لحاظ تربیتی نا آرام ساخته و در روان آن ها اثر می گذارد مجرد ها دیدارهاشانه در همین روزها خواهند داشت . آزمون معمی رابا موفقیت ازسرمی گذرانید .

متولد بین ماه ثور :

معمولاً درختان برمیوه سر بر زمین می نهند . تواضع آراستگی شما خواهد بود . در عشق جانبی بیشتر دارید . وفارابا وفا پاسخ دهید دوستی می بینید تحمل تانرا همبستا یند ازمشکلات وهیجان های زنده گی هراسی نداشته باشید . موفقیت همیشه باشما خواهد بود .

متولد بین ماه جوزا :

شما هم مثل یکسال زنده گی استید که آینده تان ازهار تان پیدا است . برای گرفتن دوستان و نزدیکان تان سعی کردن در حقیقت خود رامی فریبید . خوشبختی بزرگ برای شما کاراست کوشش نکنید بیکاری رابپیشه کنید . کسی به شما مراجعه میکند که محتاج کمک تان است حتماً اورا امیدوار مرخص کنید .

متولد بین ماه سرطان :

ابرها همیشه باران ندارند . روزهای مصیبت شیوع وقت همیشگی نیستند تلاش کنید خود تان خوب باشید بعد از دیگران انتظار خوبی را داشته باشید . در مناسبات تان با مردم آرامتر وصبرباتش باشید باید بدانید هرعمل جزای خود را دارد . ناراحتی شما موجب ناراحتی خانواده میشود لذا شما در پریشانی خود دیگران رانسوزانید . توانایی برای زنده گی کردن در شما زیاد است .

متولد بین ماه اسد :

در دلتان امید های بزرگی دارید . انسان به اندازه امیدی زنده گی مینماید که دارد . تشویش ورنج رااز خود دور کنید وبخاطر زنده گی کردن راه زنده گی رابیابید اکنید . دیدار های تازه در زنده گی شما نقش خاصی خواهند داشت . سعی کنید بسیار سخت گیرنباشید .

متولد بین ماه سنبله :

آرامش خود راحفظ کنید . کار وبارزنده گی چیزی نیست که بدون همهمه وشور وغوغا به سر برسد شما باید باجنجال های زنده گی عادت کنید وتحمل زیاد داشته باشید . چرا ازخود راضی استید . دوست منتظر تان رابیشتر منتظر نسازید به سوی او بروید .

متولد بین ماه میزان :

روابط عاطفی تانرا بهتر ارزش دهید . این امر موجب میشود تا اطرافیان شما به شما نزدیک باشند . ماجرا های عشقی باعث رنجش خاطر تان میگردد . نامه دریافت خواهید کرد که سیر زنده گی تانرا تغییر میدهد . متوجه صحه خود وفامیل باشید .

متولد بین ماه عقرب :

این ماه برای شما خوش آیند خواهد بود زیرا پیدار های خوشی خواهید داشت . همچنان در بین ماه سائر تان از سفر برخواهد گشت و در کار و بار زنده گی از حمایه دوستان برخوردار خواهید شد . باجد وجهد مشکلات تانرا حل خواهید کرد . متوجه صحت تان باشید .

متولد بین ماه قوس :

کوشش کنید رازدار باشید زیرا فاش ساختن راز سبب میشود که عده یی از شما آزرده خاطر گردند . با پیدا شدن طفل جدید در بین ماه فضای خانواده تان صمیمی تر میگردد . مجرد ها دیدارهای خوشی خواهند داشت .

متولد بین ماه جدی :

در زمینه عشق وانتخاب همسر آینده شما یک چانس عالی دارید که بهتر است آنرا از دست ندهید . در انتخاب تان مردد نشوید . اختلافات خانواده گی را با جبهه باز وبرخورد نیکو از بین ببرید . گردش در هوای گرم برای صحت مفید است .

متولد بین ماه دلو :

دلعره قبل از دیدار شما را تحت تاثیر قرار داده کوشش کنید باجرات باشید وحین دیدار بهتر است حرفهای تانرا واضح وپوست کنده به طرف بگویید . زنده گی خانوادگی تانرا قربانی هواوهوس نسازید . بااطفال برخورد صمیمی داشته باشید زیرا به شما نیاز دارند .

متولد بین ماه حوت :

دیدارها وملاقات های تان را محدود سازید وسعی کنید در انتخاب دوستان بسیار وسواسی وبترد نباشید . آشنایی تازه تان تمام برنامه زنده گی تانرا تغییر میدهد . افراد متاهل امید وارند تا به دنیای خانواده گی شان مدای کودکی طنین اندازد . این ماه برای شما ماه خوشی خواهد بود .

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرطاسیه فروشی

سید احمد شاه

بهترین و زیباترین فلتم های موی عدقه شما را به بهایت ارزان تقدیم میدارد

قرطاسیه مختلف النوع و سایر لوازم دفتر و میز کار همه را از همین جا بخرید

منزل اول فروشگاه بزرگ افغان

به سیاوون کمک مالی نمودند

به سلسله کمک های مادی برای بنیاد فرهنگی محله سیاوون درین ماه این دوستان با امداد مالی شان محبت نموده و یارا یاری رسانیده اند تا در نشر مجله محبوب خانواده ها تسهیلات لازم فراهم ایـــد .

احمد نوث زلمی ژورنالیست رادیو- تلویزیون بنابر علاقه خاصی که به رشد و باروری فرهنگ و به طور خاص به مجله سیاوون دارند مبلغ ده هزار افغانی پول نقد امداد مالی نموده و وعده کمک های بعدی را لطف نموده اند .

غلام فاروق از شرکت عمر فاروق واقع چهارراهی انصاری شهر نو با نظرداشت علاقه شان به مسایل فرهنگی ومجله سیاوون مبلغ پنج هزار افغانی پول نقد امداد مالی نموده اند ووعده کمک های بعدی نیز داده انـــد .

تسلیت

مرگ عزیزمارا از ما گرفت . جایش در دله ای ما برای همیشه خالی است . روحش شاد ، جایش بهشت بریـــــن .

انا لله وانا الیه راجعون

وفات دردناک ونابهانی دوست وبرادر رخویش سید محمد یوسف ایوب هاشمی ملقب به سید جان آغا را به همه خانواده ، — نزد یکان ودوستان موصوف تسلیت عرض نموده ، برای بازمانده— گان مرحوم ازبارگاه خداوند متعال صبرجمیل استدعا مینمایم.

همچنان سونارام تاجر افغانی مراتب تسلیت خویش را بـــه مناسبت این مرگ نابه هنگام به خانواده ، ونزد یکان آن مرحوم ابراز میدارد .

ازطرف غلام فاروق رئیس شرکت عمرفاروق درچهارراهی انصاری . محمد اکبر درویش . پرویز سرور تاجر افغانی دردوبی واحمد فوث زلمی ژورنالیســـت .

قیمت یک شماره ۵۰ افغانی

(c) ketabton.com: The Digital Library

ACKU
سلسل
DS
350
22س
v.1

خاطرات

رستوران فروشگاه هتل درجه یک تهران است
بزرگترین مارکیت فروش ساخت وطن

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library